

روشنگر

گفت آن یار کز وکشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدای کرد

Rowshangar Vol.2 No.28. August 2009

شماره ۲۸

ماهنامه روشنگر. سال دوم. شماره 28. آگوست 2009

در صفحه (16)

اعلامیه مشترک

**حزب توده ایران و سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)
برای ریاست جمهوری اسلامی ایران
به حجت الاسلام سیدعلی خامنه ای رای میدهم**



سیامک ساعدی

یک گام پیروزی در برابر
سیاستهای انحصارطلبانه
سبزه ها و شرکاء در تورنتو

در صفحه (3)

قیام مردم عرب

بر علیه محمد

در صفحه (20)

تحلیلی بر جنبش

اعتراضی اخیر

در ایران

کوروش عرفانی

در صفحه (5)

لابی و لابیگری:

«آری یا نه؟»

رابطه کنگره ایرانیان
و اتحادیه روابط عمومی
آمریکایی های ایرانی تبار
(پایا - PAAIA)

فرامرز شیراوند

در صفحه (14)



"توهم سبز"



لیلا قبادی

نویسنده و فیلمساز

www.banoufilm.blogspot.com

به قول شاعر آزادی، احمد شاملو، "هیچ کلام و واژه ای از دست رژیم اسلامی و رهبرانش درامان نماند" از واژه های زیبایی چون برادری، برابری تا استقلال و آزادی تا این آخرین رنگ و واژه سبز

هرچند که این رنگ بیچاره بی زبون خیلی وقت که بازیچه دست صاحبان قدرت شده؛ از زمانی که، بازهم به قول شاملو، صفویه ۵۰۰ هزار بیگناه رو گردن زدند که یک "اشهد ان علی ان ولی الله" رو به زور شمشیر به اذان اسلامیشون اضافه کنند و

"سانسور سبز"

**دیکتاتوری یعنی خفه شو
و دموکراسی یعنی هر چه
می خواهد دل تنگت بگو**

بخشی از مقاله ی بیژن تیرداد از پاریس
31 جولای 09

فرانسوی ها شوخی جالبی دارند. می گویند: دیکتاتوری یعنی خفه شو و دموکراسی یعنی هر چه می خواهد دل تنگ ات بگو! در این شوخی نکته های بسیاری نهفته است...

به خاطر دارم که در ماه مه 1968 دانشجویان شورشی فرانسه شعار می دادند: "جرأت بکن بخواه، جرأت بکن بگیر!" وقتی در آن زمان، کسانی کوشیدند جنبش اعتراضی مردم فرانسه را که نزدیک به 12 میلیون اعتصاب کننده در آن شرکت داشتند، با ترفندهایی شبیه همین "سکوت سبز" به بیراهه بکشاند، بازهم دانشجویان و به همراه آن ها اعتصاب کنند ه گان فریاد برآوردند که "ممنوع کردن ممنوع است!" جالب است که در همین کشور، یعنی خارج از خاک ایران و با فرهنگی چنین پیشرفته که قاعدتاً باید در بازتر شدن افق فکری نسبت به درون ایران مؤثرتر باشد و پاسدار وبسیج و لباس شخصی نیز وجود ندارند تا مردم از بیم جانشان مجبور به سکوت کردن

ایران یکبار به زور مسلمان شده را اینبار به زور شیعه کنند و سبز رو هم بکنند رنگ دین تازه حکومتی/سیاسی شون، و از همون جا باب شد که هزاران عامل و مزدور مذهبی به نام سید بودن و سبز بستن به سرو گردنشون زورگویی و بهره کشی از مردم بیچاره کوی و برزن را آغاز کنند

سالها بعد اما هزاران نوجوون و جوون وطن با سربندهای سبز، گوشت قربانی شدن روی مین های که مزد لیبیک معصومانه شون بود به خمینی که به قول شاملو "هرجا قدم گذاشت گیاه سبز از روییدن باز ایستاد

و دردناک که ببینی امروز هم همون آدمکشان مذهبی با شیوه تازه از این رنگ برای رسیدن به قدرت، اینباراما زیر لوای واژه های زیبا و جوان فریبی مثل آزادی و دموکراسی، بهره کشی میکنند

و شعر همیشه سبز حماسه سیاهکل" سر اومد زمستون" رو برای قاتل سرایندگان همین سرود، که از سبزترین جوانان ایران زمین بودند، مصادره میکنند

ای روزگار، چه حکایت پردردی دارد این سرزمین کهن؛ ایران خانوم شعری از دردانه دختر ایران، فروغ، انگار اما برای این روزهای ایران سروده شده جایی که از **توهم سبز** گله میکنه

"کدام قله کدام اوج؟"

مگر تمامی این راههای پیچاپیچ در آن دهان سرد مکنده به نقطه تلاقی و پایان نمیرسند؟ به من چه دادید ای واژه های ساده فریب؟

اگر گلی به گیسوی خود می زدم از این تقلب، از این تاج کاغذین که بر فراز سرم بو گرفته است، فریبنده تر نبود؟

....

نمیتوانستم، دیگر نمیتوانستم صدای پایم از انکار راه بر میخاست

و یاسم از صبوری روحم وسیعتر شده بود

و آن بهار، و آن وهم سبز رنگ که بر دریچه گذر داشت، با دلم میگفت "نگاه کن

تو هیچگاه پیش نرفتی
تو فرو رفتی"



**شعارهای انحرافی، متعلق به
جنبش سبز و قانونی مردم
نیست**

بدنبال تظاهرات چهارم نخستین قربانیان راهپیمایی های بعد از کودتای 22 خرداد، که در یکی از آنها چند نفر شعار "استقلال - آزادی - جمهوری ایرانی" سر داده بودند،

میرحسین موسوی در گفتگونی کوتاه با سایت قلم گفت:

“شعار کلیدی مردم در راه سبزی که برگزیده اند، "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" است.”



جنبش سبز و خفقان آدمیت

"تن آدمی شریف است به جان آدمیت
نه همان **نوار سبز** است نشان آدمیت

اگر آدمی به رنگ است و لباس و کلهی گچ
چه میان مانکن ها و میان آدمیت

نه به پرچمی بده گیر و نه رنگ را جدا کن
و بدان که رنگرنگست روان آدمیت

تو نگو در این شرایط همگان شوند یکسان
که به قالبی نگنجد همگان آدمیت

تو که پشت هم بگوئی سخن از دموکراسی
مگذار چیره گردد خفقان آدمیت

همه یکصدا ولیکن مشو غافل از حقیقت
که هزار لهجه باشد به زبان آدمیت

نه بگیر خرده بر آن که به خود نیسته سبزی
نه هر آنکه بسته بنشان سر خوان آدمیت

تو نه مبصر کلاسی و نه ناظم دبستان
تو نه ژاندارم سبزی نه آجان آدمیت

چه خوشست سبز بودن به میان جمع و جنبش
که گشاده سبزمزاریست جهان آدمیت

چو نشان سبز بینی به میان آستینی
نه یقین کنی همانست نشان آدمیت

چه بسا که بدنهادی به لباس سبز اندر
نه که آدمش بگیری به گمان آدمیت

کاتالوگ بگیر در کف که بیابی آدمی را
چه خوشست گر بگیری پی. آن آدمیت





ماهنامه روشنگر

rowshangar1@yahoo.com

Tel: (905) 237 66 61

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستاران: علیرضا دارابی

گرافیک و صفحه آرایی: فرامرز شیراوند

عکاس: امیرایوب ابراهیمی قاجار

تیراژ: کانادا 5000 نسخه

تورنتو، مونترآل، اتاوا

روشنگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ

مفهوم آزاد است. از پس فرستادن مطالب

معذوریم. مطالب خود را به فارسی بفرستید.

مقالات مندرج در نشریه روشنگر، بیانگر نظرات نویسندگان آنها میباشند و لزوماً نظر نشریه روشنگر نیست. مسئولیت مطالب به عهده نویسندگان آنها میباشد.

روشنگر هیچگونه مسئولیتی در قبال آگهی ها بعد از چاپ نمیکند.

از مردم دنیا سوالی پرسیده شد و نتیجه آن جالب بود

سؤال از این قرار بود: نظر خودتان را راجع به راه حل کمبود غذا در سایر کشورها صادقانه بیان کنید؟

و جالب اینکه کسی جوابی نداد

چون در آفریقا کسی نمی دانست 'غذا' یعنی چه؟

در آسیا کسی نمی دانست 'نظر' یعنی چه؟

در اروپای شرقی کسی نمی دانست 'صادقانه' یعنی چه؟

تحول جدید در روند تظاهرات

روشنگری: خبرهای منتشره حاکی از آن است که اعتراض به رییس جمهور کودتا و مراسم تحلیف وی به جنوب تهران کشیده و جوانان در نازی آباد و جوادیه با نیروهای سرکوبگر بسیج درگیر شدند و تعدادی از آنان را ضمن پائین کشیدن از موتورهایشان به گروگان گرفتند.

بر اساس یک خبر دیگر کلانتری در بازار تهران از مقابله با مردم خودداری کرده است. 14 مرداد

یک گام پیروزی در برابر سیاستهای انحصارطلبانه سبزها و شرکا. در تورنتو



سیامک ستوده

تظاهرات 25 جولای در تورنتو به دعوت کمیته همبستگی با ملت ایران و دهم آهنگی با کمپین بین المللی اتحاد با ایران، بالعینه نشان شکست سیاست پرچم زدائی، انحصارگری، و سیاست وحدت گرایی فریبکارانه سبزها و شرکا توده ای و لیبرال آنها برای خفه کردن دیگران بود. بزرگترین نشان این شکست، کاهش جمعیت شرکت کننده در این تظاهرات نسبت به تظاهرات قبلی همین گروه بود، و تازه با در نظر گرفتن این حقیقت که تظاهرات اخیر در سایه مبارزه تبلیغاتی بمزاتب وسیعتری نسبت به تظاهرات قبلی تدارک دیده شده بود. در تظاهرات قبلی بنا به گزارش خود سبزها و شرکا، 5 هزار نفر در برابر پارلمان اونتاریو شرکت کرده بودند. در حالیکه در گرد همائی 25 جولای بیش از هزار و حداکثر 1500 نفر که بخشی نیز از مخالفین آنها بودند، و در راه پیمائی برگزار شده در همین روز بیش از 2 الی 3 هزار نفر شرکت نکردند و این کاهش چشمگیر مردم و استقبال آنان از دعوت کمیته همبستگی را نشان میداد. طبیعتاً این عدم استقبال، نتیجه افشاگری های ما و دیگران در مورد سیاست انحصار طلبانه سبزها و شرکا، ماهیت اتجاعی آنها، و سرخوردگی مردم از درگیری های ناشی از این سیاست در تظاهرات قبلی بود. شکست سیاست های این کمیته را باید نه تنها در بی اعتنائی مردم نسبت به دعوت در تظاهرات، بلکه همچنین در گسترش چشمگیر شعارهای سرنگونی طلب نسبت به شعارهای اصلاح طلب توسط مردم شرکت کننده در راهپیمائی و خارج شدن کنترل شعارها از دست برگزارکنندگان اصلاح طلب آن، و کاهش چشمگیر رنگ سبز در میان مردم شرکت کننده در تظاهرات مزبور مشاهده کرد. مضافاً بر اینکه حضور پرچم های سرخ و سه رنگ در تظاهرات را نیز که برخلاف گذشته با مخالفت چندانی از سوی برگزار کنندگان مواجه نشد، باید در حکم عقب نشینی جدی برگزار کنندگان از موضع سختگیرانه خود در این مورد قلمداد کرد. البته، حاصل این عقب نشینی ها عمدتاً عاید نیروهای سرخ شد که بخاطر عدم حضور گسترده هواداران پرچم سه رنگ (در پی اختلافات داخلی بر سر شرکت یا عدم شرکت در تظاهرات) درخشش بیشتری نسبت به گذشته داشتند.

هر چند برگزار کنندگان تظاهرات، زیر فشار افکار عمومی، ناچار به عقب نشینی در مورد مسئله پرچم و شعارها شدند، با اینحال، در بخش برگزاری اعتصاب غذا توسط گروه مالتیپل وویس

(Multiple Voice for Change)

که در هم آهنگی با اعتصاب غذای آقای گنجی در واشنگتن برگزار شده بود، برخوردهای غیر دموکراتیک این گروه ادامه یافت. از جمله اینکه هنگامی که یکی از

سخنرانان (خانم آناهیتا رحمانی) که از قبل جزو لیست سخنرانان در محوطه ی اعتصاب غذا منظور شده بود، دست به انتقاد از سبزها زد، در کمال وقاحت بلند گو از دست وی گرفته شد و از ادامه سخنرانی وی ممانعت بعمل آمد که در این مورد من فکر می کنم مسئولین برنامه بدهکار یک توضیح علنی به مردم می باشند. نکته دیگر اینکه در همین برنامه، آقای سعید رهنما که از جمله سخنرانان بود، در پایان سخن خود، با اظهار اینکه چپ هائی هم هستند (منظور چپ های سرنگون طلب از جمله روشنگر) که از روی خامی می گویند همین الان (جمهوری اسلامی را) لنگش کن، با نوعی رندی و با تحریف نظر مخالفین، سعی در محق جلوه دادن مواضع آشستی طلبانه ی خود نمود. می گویم با رندی، چون من، هم در مقاله ی "انقلاب قهر توده های مقهور" دو ماه قبل خود و هم در برنامه های تلویزیونی خود در کانال (E2) مکرراً شرح داده ام که برای سرنگونی طلبان، منجمله من، شعار سرنگونی در حال حاضر و در مرحله کنونی تکامل مبارزه، نه یک شعار عملی (شعاری معطوف به دعوت برای عمل)، بلکه شعاری تبلیغی (شعاری برای زدودن توهم اصلاحات در نظام جمهوری اسلامی و آماده نمودن مردم برای عمل سرنگونی در وقت مناسب) است و هرگز به معنای همین الان لنگش کن نمی باشد. بهرحال، نمونه ی دیگری از برخوردهای غیر دموکراتیک برگزار کنندگان اعتصاب غذا یکی هم این بود که تقاضای مرا هم برای پاسخ به ایشان ابتدا پذیرفته ولی بعداً با اطلاع از اینکه من که هستم، به بهانه ی نبودن جزو لیست سخنرانان رد کردند.

کله سرخ های سبز

اصلاح طلبان، اغلب، ما سرنگون طلبان را متهم به عدم درک واقعیات، تعجیل در تحقق هدفها، و نادیده گرفتن قوانین و اولویت های مبارزه و پریدن از روی مراحل می کنند. از جمله اینکه در شرایطی که هنوز مردم حتی قادر به واداشتن خامنه ای به تجدید انتخابات هم نشده اند، شعار سرنگونی خود خامنه ای و جمهوری اسلامی، چیزی که هنوز زمان آن فرا نرسیده است، را می دهیم و بلافاصله نتیجه گیری می کنند که باید از طرح شعارهای زودرس و عجولانه دست برداشت و همه نیرو را روی شعارهای مربوط به انتخابات، مثل موسوی رای مرا پس بگیر و لغو و تجدید انتخابات و امثالهم متمرکز کرد. همانطور که من قبلاً هم گفته ام، مشکل اصلاح طلبان در اینست که اگر این حقیقت را که آنها اساساً خواستی فراتر از بدست آوردن تخت ریاست جمهوری ندارند، را نادیده بگیریم، آنها و بخصوص شرکای توده ای و اکثریتی آنها با طرح این نوع استدالات کودکانه، در بهترین حالت، ناآگاهی خود را از قوانین مبارزه، منجمله از همان چیزی که آنرا پیش بردن گام به گام مبارزه می نامند، به نمایش

می گذارند. اجازه دهید برای روشن شدن مسئله، مطلب را بیشتر بشکافیم. اگر فرض را بر این بگذاریم که مراحل مبارزه مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی از این قرار باشد که ابتدا باید خامنه ای را وادار به برکناری احمدی نژاد و تجدید انتخابات کرد و سپس با قرار دادن همین تجدید رای بعنوان اثبات خطای خامنه ای و عدم صلاحیت وی برای پست ولایت فقیه، خواهان مثلاً برکناری خود او شد، و سپس این دور مبارزه را مقدمه ادوار دیگر و پیش بردن قدم به قدم پروژه ی سرنگونی کرد، اولین سوال اینست که آیا شما هنگامی که روی عملی کردن مرحله اول مبارزه تمرکز کرده اید، نباید با طرح شعارهای مراحل بعدی، مثل شعارهای مربوط به سرنگونی جمهوری اسلامی، بصورت شعارهای تبلیغی یا ترویجی، ذهن مردم را برای مراحل بعدی مبارزه آماده سازید؟ اگر اینطور است این همان چیزی است که ما سرنگون طلبان مطرح می کنیم. ما میگوئیم شعارها نیز مانند هر پدیده دیگری مراحل تکاملی خود را دارند و در مسیر تکامل مبارزه از حالت و مرحله تبلیغی به ترویجی و از آنجا به مراحل تهییجی و عملی تغییر و تکامل می یابند. وقتی که مسئله عملی در یک مرحله، آزادی دستگیر شدگان، و برکناری احمدی نژاد است، باید حین تمرکز بر این شعارها بعنوان یک شعار عملی، با طرح شعارهای مراحل بعدی مانند شعار سرنگونی و انحلال نیروهای سرکوبگر بعنوان شعارهای تبلیغی، ترویجی و حتی تهییجی، مراحل بعدی مبارزه را روشن و اذهان توده ی مردم را برای آن آماده کرد تا وقتی که نیروی کافی برای عملی کردن این شعارها به میدان آمد، بتوان آنها را براحتی و بدون هیچ ابهامی از حالت صرفاً تبلیغی در آورد و به شعارهای عملی تکامل داد. بنابراین، می بینید که افرادی مثل آقای سعید رهنما که هواداران شعار سرنگونی را متهم به ناآگاهی از قوانین مبارزه می کنند، چگونه خود از این قواعد بی اطلاع بوده، آنها را نادیده می گیرند، و حتی سعی می کنند با متهم کردن مخالفین به تنوری "همین الان لنگش کن"، ناآگاهی کامل خود از مرحله به مرحله بودن مبارزه را مخفی نگه دارند. جالب است که خود مردم از این آقایان که همواره سنگ مردم را به سینه می زنند، ولی در عمل همیشه پشت سر آنان حرکت کرده و برای کند کردن مبارزه آنها فلسفه بافی می کنند، جلوترند و بنا بر غریزه ی مبارزاتی خود، به قوانین آن بهتر عمل می کنند. چرا که با طرح شعارهای سرنگونی و مرگ بر خامنه ای، در کنار شعارهای اولیه دیگر، از آنها بهمان صورتی که گفته شد استفاده می کنند. البته، باید توجه داشت که در اینجا حساب رهبران سبزها جداست. آنها اساساً چیزی فراتر از شعارهای اولیه و بردن گوی نخست وزیری از این بازی نمی خواهند. بنابراین، بحث ما با شرکا، یعنی کسانی است که با ادعای کله ی

جمهوری ایرانی

شعار استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی که اخیرا در میان تظاهر کنندگان در داخل باب شده، علیرغم اینکه در نظر بعضی یک تحول بسوی جلو محسوب می شود، از نظر من شعاری بی معنا و منحرف کننده است. دلیل این امر آنست که شعار جمهوری ایرانی قبل از هرچیز متکی بر پیش فرضی نادرست تر از خود است. این پیش فرض عبارت از اینست که گویا جمهوری اسلامی یک جمهوری غیر ایرانی بوده و پلیدی و ارتجاعی بودن آن نیز درست بخاطر همین غیر ایرانی بودن آنست و برای همین باید آنرا ایرانی کرد. خود این پیش فرض نیز بر اساس تبلیغات شوینبستی و ضد عرب محافل ناسیونالیستی بنا شده که در محیط ضد اسلامی جامعه ایران شرایط خوبی برای طرح و پرورش خود یافته اند. این تبلیغات از یک طرف سعی دارند حمله مسلمانان به ایران را معادل حمله اعراب و جنایات آنرا نه ناشی از اسلامی بودن حمله کنندگان بلکه ناشی از عرب بودن آنها قلمداد کنند. در حالیکه حمله مسلمانان به ایران به همان اندازه غیر عربی و مربوط به هیئت حاکمه عربی و نه مردم عرب بوده که حمله وحشیانه ی محمود غزنوی به هند غیر ایرانی و نتیجه ی حرص و آز هیئت حاکمه ی غزنوی و نه مردم ایران. محمد قبل از آنکه جانشینانش ایران را مورد حمله قرار دهند، با سرکوب قیامهای مکرر مردم عرب بر علیه اسلام و حکومت اسلامی، دمار از روزگار آنان برآورد. شواهد تاریخی نشان میدهد که حتی مقاومت مردم بدوی عرب در شبه جزیره عربستان بر علیه اسلام و حکومت اسلامی بسیار بیش از مقاومت ایرانیان در برابر یورش اعراب بود. (ما در این شماره و شماره قبل شرح این قیامها و سرکوبها را برای خوانندگان آورده ایم تا نشان دهیم که وحشی گری های جمهوری اسلامی در سرکوب مردم چیزی بی سابقه در سنت اسلامی نبوده و دقیقا پیروی از همین سنت ناب محمدی است.)

جنبه دیگر عربی وانمود کردن حمله مسلمانان به ایران معطوف به اینست که جنگ دو دولت ارتجاعی و سرکوبگر (اسلامی در زمان عمر و ساسانی) را که نه خواست ایرانیان بوده و نه خواست اعراب، به جنگ میان دو ملت (ایرانیان و اعراب) وانمود کرده، ماهیت ارتجاعی آنرا بپوشانند. این دقیقا همان کاریست که جمهوری اسلامی و حکومت صدام نیز در جنگ ایران و عراق، مانند همه ی حکومت های ارتجاعی، برای تهییج احساسات ملی مردم و کشاندن آنها به جنگی که مطامع دولتی آنها را دنبال می کرد، انجام می دادند، یعنی سعی میکردند جنگ میان دو دولت ارتجاعی را به جنگ برادر کشی میان دو ملت عرب و ایرانی تبدیل کنند.

حقیقت اینست که حکومت جمهوری اسلامی بهمان اندازه ایرانی است که حکومت پهلوی. هیچیک از این دو حکومت محصول اشغال ایران توسط یک نیروی خارجی و غیر ایرانی نبوده اند. عناصر تشکیل دهنده هر دو

حکومت، همگی در ایران تولد یافته و قبل و بعد از رسیدن به حکومت شناسنامه ایرانی داشته اند. هردو نیز حکومت های دیکتاتوری بوده اند. تازه اگر حکومت های سلسله پهلوی چه در زمان رضا شاه و چه در زمان محمد رضا شاه هر دو وابسته به قدرتهای انگلیس و آمریکا بودند، جمهوری جنایتکار اسلامی یک جمهوری مستقل و غیر وابسته به نیروهای خارجی می باشد، و از اینرو غلظت ایرانیت اش بیش از آن دیگرست. بنابراین، می بینید که پیش فرض غیر ایرانی بودن جمهوری اسلامی چقدر بی پایه و پوچ است. واقعیت اینست که ماهیت هر حکومتی را نه ایرانی بودن آن تعیین می کند و نه عربی بودنش. ما در طول تاریخ صدها حکومت جنایتکار و سرکوبگر ایرانی داشته ایم. همچنانکه در طول تاریخ نیز حکومت های دمکراتیکی نیز وجود داشته اند که هیچ رگه ای از ایرانیت در خود نداشته اند. بنابراین، ماهیت و خوبی و بدی هر حکومتی را نه ملیت آن بلکه ساخت و خصوصیات درونیش تشکیل می دهد. حکومتی که دیکتاتوری و سرکوبگر باشد، چه ایرانی و چه غیر ایرانی، بد و حکومتی که دمکراتیک و منتخب مردم باشد، حتی اگر غیر ایرانی هم باشد خوب است. بنابراین، می بینیم که ایرانی بودن یک جمهوری هیچ چیزی را معلوم نمی کند، نه خوبی آنرا و نه بدیش را، نه مردمی و دمکراتیک بودن آنرا، و نه دیکتاتوری و غیر مردمی بودن آنرا و از اینرو چنین برخوردی با مسئله جمهوری، قدم گذاردن در همان راه گنگ و نامعلومی است که مردم ما در 57 در دام آن افتادند. باین معنا که به نظامی رای دادند که نسبت به ماهیت آن ناآگاه و بی اطلاع بودند. ما باید نه تنها در مورد مطالبات خود، بلکه در مورد نوع نظامی هم که قصد جایگزینی جمهوری اسلامی با آنرا داریم، نه بطور کلی، بلکه بطور مشخص آگاهی داشته باشیم. عناوین و شعارهای کلی، شگرد نیروهای ارتجاعی برای فریب مردم و باز داشتن آنها از شناخت جزئیات جامعه ایست که قصد برپا کردن آنرا دارند. حتی شعارهایی مانند جمهوری دمکراتیک یا جمهوری مردمی هم با آنکه گویا تر از شعار بی معنای جمهوری ایرانی و درنتیجه بهتر از آن اند، با اینحال، این شعارها هم تا وقتی که خصوصیاتشان بطور مشخص روشن نگردند، جز کلی گویی و وسیله ای برای فریب مردم نخواهند بود. راه این فریبکاری ها را فقط از طریق مشخص کردن خصوصیات این جمهوری ها میتوان سد کرد. اینکه آیا در این جمهوری ها دولت از دین جداست؟ حق تشکل و اعتصاب برای کارگران و مردم وجود دارد؟ حق تعیین سرنوشت ملیتها برسمیت شناخته می شود؟ زنان از حقوق برابر با مردان برخوردارند؟ چگونه؟ و آیا هنرمندان، شاعران و نویسندگان از حق بیان آزادی فردی حتی اگر مخالف مصالح و امنیت ملی باشد (تبصره هائی که همیشه در قوانین وسیله قلب آنان و سرکوب مردم می شوند) برخوردارند؟ و مهمتر از همه این حقوق با وجود نیروهای مسلح جدا از مردم چگونه تضمین می شوند؟

■ ■ ■

مادری برای همه پسران

دوشنبه 12 مرداد سال 1388 . ساعتی پس از مراسم تنفیذ احمدی نژاد ، خیابان ولی عصر واکیب های ضد شورش و لباس شخصی ها مستقر ؛ و حضور مشهود مردم در پیاده روها. با من به تماشا بیایید:

زنی دست بچه سه چهارساله اش در دست از عرض میدان ولی عصر با عجله عبور می کند با نگاه به وانت های مشکی لندکروز مملو از نیروهای ضد شورش که به سرعت میدان را دور می زند مادر می گوید :بالا تظاهراته دارند میرن.

جمعیت از پیاده رو غربی خیابان ولی عصر از ونگ به سمت جنوب سرازیر می شود فشردگی جمعیت خودروهای عبوری را به تشویقشان وا می دارد بوق ممتد انگشت های بلند شده مردم را به همراه دارد . جمعیت که پیوسته می شود تظاهرات شکل می گیرد. کارکنان بیمارستان ها فروشگاه ها و ساختمان های مسیر نگاه تحسین آمیز و تشویق آمیزی دارند. سرنشینان خودروها علامت پیروزی را از شیشه ها نثار جمعیت می کنند. موتور سیکلت های قرمز رنگ با کلاه خود و باتوم از راه می رسند جمعیت را بی محابا به باد کتک می گیرند فریادهای اعتراض به خصوص از جانب زنان فضا را می شکند جمعیت به همه سو گریز می زند شایک ممتد گاز اشک آور همه را به سرفه واشک وا می دارد. با بی رحمی تمام به داخل ساختمان هایی که مردم پناه برده اند چندین گلوله گاز اشک آورشلیک می شود. پلاک های خودروهایی را که معترضان بوق میزنند می کنند. چندین جوان بی باکانه موتور سیکلت لباس شخصی را که پلاک را کنده اند دنبال می کنندو آن ها سراسیمه پا به فرار می گذارند. نیروهای سرکوب مستاصل به هر سویی هجوم می برند نقطه ای را پراکنده می



کنند چند ده متر بالاتر یا پایین تر دوباره مردم تجمع کرده و شعار می دهند مردم به راحتی حاضر نیستند خیابان را ترک کنند دست و کمر و پای عده ای مصدوم زخمی شده ولی مانع ادامه راه پیمایی مردم به سمت جنوب (میدان ولی عصر)نمی شود.

حوالی پارک ساعی ماموران جوانی را دنبال کرده او را بی رحمانه وخن به زیر ضربات باتوم ومشت ولگد می گیرند تی

شرت او پاره پاره شده و از تنش به کف خیابان می افتد بالا تنه کبودش مورد اصابت قرار می گیرد جمعیت فریاد می زند نزنید ولش کنید . چند زن خود را به خیابان و زیر دست وپای مامورین می اندازند زنی میانسال که دهان بندی سبز بر صورت دارد دست در گردن پسر انداخته و سعی در کشاندن او به پیاده رو و رها کردن او از دست گاردی ها دارد . یکی از ماموران درشت هیکل چنگ بر گردن زن انداخته او را بلند کرده و به داخل جوی آب پرت می کند. زنی جوان دیگری مضطرب و گریان و با فریادهای جگر خراش به کمک او شتافته و خود را به سرو گردن مامور معترض آویزان می کند. زنان و مردان دیگر به هم می گویند برویم کمک مادرش نگذاریم پسر را ببرند .در همین حین جوان برهنه را مامورین به سمت شمال خیابان می کشانند و او را به ترك یکی از موتورسیکلت ها سوار می کنند و دستانش را از پشت دست بند پلاستیکی می زنند. بلافاصله ماموری لباس شخصی به پشت موتور می پرد و پشت پسر می نشیند که مانع رهایی اش از سوی زنان شود موتور سیکلت به سمت شمال خیابان حرکت می کند. زنان و چند مرد فرمانده نیروها را در پیاده رو محاصره می کنند بین او و نیروهایش جدایی می افتد بقیه نیروها حرکتشان را کند می کنند که فرمانده شان به آن ها ملحق شود چندین زن که از سمت شمال به جنوب می آیند و از دور نظاره گر فریاد های خشم آگین زنان اند به همراه مادر پسر و چند زن دیگر به وسط خیابان دویده و راه حرکت را بر موتور سیکلت ها می بندند. چهره وحشت زده جوان برهنه بر روی موتورسیلکت که نگاهش غمگین و هراسان به سمت جمعیت حاضر در پیاده روی شرقی است رقت انگیز و متاثر کننده است زنی میان سال مردم را تشویق می کند بجنبید آزادش کنید و الا فردا باید جسدش را از سردخانه تحویل بگیریم!

زنان و مردی میان سال خطاب به فرمانده شان می گوید باید آزادش کنید باید آزادش کنید.نمی گذاریم او را ببرید مگر چه کرده ؟ در پیاده رو راه پیمایی کرده به چه حقی می زنیذش ؟ با فشار های همه سویه ومتمد مردم و جمع شدن عده ای بیشتری از زنان و جیغ و فریادهای آنان فرمانده سست می شود حتی زنی که مصر است به هر قیمتی مانع بازداشت جوان بی گناه شود پاهای فرمانده را گرفته و خودش زانو بر زمین زده و جیغ می کشد که محال است بذارم از این جا بری . باید آزادش کنی.

این صحنه مقاومت شکوه مند و انسانی و همدردی بی نظیر انسان ها نسبت به هم اشک شوق در چشم برخی نشاند بالاخره جوان آزاد شد و دستش در دستان زنان ، مادران به پیاده رو آورده شد.

جمعیت يك صدا دست زدند و هورا کشیدند چند زن به سمت مادرش رفته و او را غرق بوسه کردند او خیس عرق و خسته از پیکاری نیم ساعته آرام بر سکوی دیواره پارک ساعی نشست و وقتی تعریف و تمجید تشویق آمیز مردم را که دورش جمع شده و از فداکاری مادرانه اش می گویند ، فروتنانه میگوید : من مادرش نیستم!

■ ■ ■

تحلیلی بر جنبش اعتراضی اخیر در ایران*

نکات ابتدایی:

در این نوشتار برای عدم طرح موضوعات فرعی بسیاری از نکات کلی مانند وضعیت عمومی کشور، استبداد سی ساله رژیم، نارضایتی همگانی و ضمنی و... مورد بحث قرار نگرفته است. هم چنین برای گم نکردن نکات اصلی در میان نکات فرعی بسیاری از توضیحات حاشیه ای در پانویس آمده است. اما نگارنده مطالعه آنها را برای درک بهتر استدلال های متن توصیه می کند. 19 تیر 1388
www.korosh Erfani.com
Korosh Erfani@yahoo.com

جرقه ی جنبش اعتراضی مردم، آمار غیر قابل باوری بود که در شب 22 خرداد 1388 به عنوان نتیجه ی انتخابات از رسانه های رسمی رژیم اعلام شد. از آنجا که ارقام صحیحی در باره ی واقعیت رای گیری در دست نیست باید با استفاده از اطلاعات و داده های فرعی به ارائه برخی پیش فرض ها بپردازیم.

1. آمار ی که برای کل شرکت کنندگان در انتخابات یعنی 85 درصد واجدین شرایط و چیزی در حدود 40 میلیون نفر ارائه شد نمی تواند صحت داشته باشد. بنابراین 2. رقم واقعی رای دهندگان باید چیزی بین 25 تا 27 میلیون بوده باشد. از این رقم باید چیزی نزدیک به 11 تا 14 میلیون به موسوی رای داده باشند

3. این رقم به طور عمده شامل ایرانیانی است که براساس یک تقسیم بندی اجتماعی در طبقه ی متوسط قرار می گیرند.

4. این رقم به طور عمده باید شامل تهران بزرگ و برخی از شهرهای بزرگ دیگر مانند اصفهان، تبریز، شیراز و مشهد بوده باشد.

5. احمدی نژاد باید بین 8 تا 10 میلیون رای آورده باشد. این رقم به طور عمده باید دربرگیرنده روستاییان، باورمندان مذهبی شهرهای کوچک و متوسط و وابستگان به دستگاه بوده باشد.

6. غایب اصلی و عمده در این انتخابات که رقمی حدود بالای 15 میلیون نفر رای دهنده را شامل می شود طبقه ی محروم شهری می باشد. خیزش اعتراضی بعد از اعلام نتایج انتخابات، به دلیل فاصله زیاد آمار اعلام شده از تصور نزدیک به واقعیت طبقه ی متوسط مبنی بر رای برتر برای موسوی در مناطق شهری بود.

روبرت دریفوس این امر را «انجام یک شبه معجزه می داند که دهها میلیون برگه رای را در عرض چند ساعت مورد شمارش قرار دادند.» حال سوال این است که آیا این معجزه ی قلابی از قبل برنامه ریزی شده بود یا خیر. شواهدی از دوران قبل از انتخابات حکایت از آن دارد که رژیم با برنامه ریزی به این امر اقدام کرده است. از جمله اقدامات امنیتی پیش بینی شده و

وحشت زده شدند؟ آیا این موضوع را خوب پیش بینی نکرده بودند؟ برای توضیح این امر بهتر است یک الگوی نظری را برای پاسخ دهی بسازیم:

در این مورد به یک نظریه ی علم مدیریت مراجعه می کنیم که در آن چهار دلیل برای اتخاذ تصمیمات فاجعه آمیز توسط مجموعه های بزرگ ذکر شده است:

- گروه یا جامعه مورد نظر ممکن است در پیش بینی مشکل و تعریف مسئله قبل از به وقوع پیوستن آن دچار خطا و ناتوانی شود.
- بعد از به وقوع پیوستن مشکل، گروه تصمیم گیر در درک و شناخت مشکل و مسئله ناموفق باشد.
- بعد از درک و شناخت مسئله، گروه نتواند راه حل مناسب را بیابد.
- گروه برای حل مسئله سعی و تلاش فراوانی بکند ولی در مرحله عمل ناموفق باشد. به مورد اول بپردازیم و ببینیم آیا جناح حاکم در پیش بینی واکنش جامعه نسبت به طرح تقلبات دچار خطا شده بود یا خیر.

گفتیم قرار بر این شده بود که استراتژی استقرار دوباره ی احمدی نژاد در پست خود توسط مثلث سپاه، ولایت فقیه و بازار پیاده شود. برای این منظور جناح حاکم می خواست از طرفی احمدی نژاد را برنده ی حتمی اعلام کند، و از طرف دیگر می بایست انتخابات را رونق بخشد. مغزهای متفکر رژیم ظاهراً نتوانستند تناقض این دو هدف را دریابند، زیرا از میزان نارضایتی عمومی و نفرت همگانی از احمدی نژاد بی خبر بودند. با شناختی که از روحیه ی حاکم بر مدیریت پادگانیداریم در هر دو مورد حاکمیت باید پیش بینی کرده باشد که رونق دادن به انتخابات امری گذرا، نسبی و موقت اما لازم است، چند شبی بیشتر طول نمی کشد. در مورد اعلام پیروزی احمدی نژاد نیز حدس می زده اند با واکنش های کوچک و قابل کنترلی روبرو شود نه بیشتر. بنابراین، برآورد خود را بر این اساس گذاشته اند که می توانند به آسانی بحران های مختصر ناشی از حرکت کودتوار خود را مهار کنند. اما واقعیت این طور نگذشت. چرا؟

برای پاسخگویی به این پرسش باید ببینیم که چه چیزی سبب شد که جناح حاکم در محاسبه خود به بیراهه رود. بدیهی می نماید که در یک کسادی بی سابقه انتخاباتی، نمی شد این طرح تقلب را پیش برد، لازم بود که جو انتخابات فعال شود. به همین دلیل مناظره ها و نیز سهل گیری ماموران در شب های آخر رقابت انتخابات نسبت به تجمع هواداران کاندیداها در خیابان ها مطرح شد. این دو اقدام فضایی را ساخت که در آن نتایج مثبت و منفی برای حاکمیت ببارآمد: از یکسو مناظره ها و سخنرانی های کاندیداها بر علیه یکدیگر بسیاری از موضوعات پشت پرده را، که نوعی تصفیه حساب های درون حاکمیت بود، برای اولین بار به دست خودشان و نه مخالفانشان به جلوی صحنه

آورد. این به مردم احساس بی سابقه ای را داد که در جایگاهی مهم قرار دارند و می توانند بر عملکرد حاکمیت نگاهی از بالا و تعیین کننده داشته باشند. از طرف دیگر، فضای مداراگرانه ی نسبی آن ایام این احساس را پدید آورد که می توان با حضور در صحنه از آزادی بیان و نعمت های آن برخوردار شد. این دو برداشت و این دو احساس خاص و نایاب در بخش هایی از جامعه نوعی پویایی اجتماعی و روحیه ی مشارکت فعال در تعیین سرنوشت خود را دامن زد. میر حسین موسوی به عنوان نمود این جریان مورد استقبال قرار گرفت، بی شک نه به خاطر فرد خودش، زیرا بعد از 20 سال گوشه نشینی، جامعه و به ویژه نسل جوان هیچ شناختی از او نداشت، بلکه به این دلیل ساده که این نقش از طرف هر کس دیگری هم با استقبالی کم یا بیش مشابه مواجه می شد.

اما آیا محاسبه ی آنها درست از آب درآمد؟ این طور به نظر می رسد که این محاسبات با آنچه گذشت همخوانی نداشته باشد. واکنش عصبی حاکمان، شتاب زدگی آنها در اعلام ارقامی که دارای ایرادهای اساسی آماری بود، گزارش های متعدد از موج تخلفات انتخاباتی، عدم کفایت نیروهای سرکوب در هفته ی اول و سرانجام ضرورت به صحنه آمدن شتاب زده ی خامنه ای نخست برای تایید نتایج و بعد در نماز جمعه برای اعلام درگیری مستقیم با مخالفان و نمایش رقت بار و فاجعه انگیز بازشماری ده درصد آراء در مقابل دوربین ها شواهدی هستند دال بر این فرضیه که جناح حاکم طرح و برنامه ی خود را به صورتی ناقص و پراشکال برنامه ریزی کرده بوده است. در این صورت باید پرسید: اشکال کار در کجا بوده است؟ در کجای این طرح ایرادی بوده که توانسته است رژیم را غافلگیر کند؟

براساس آنچه در روزهای بعد از اجرای تصمیم اعلام نتایج قلابی انتخابات روی داد می توان حدس زد که گروه حاکم در «پیش بینی مشکل و تعریف مسئله قبل از به وقوع پیوستن آن دچار خطا و ناتوانی» شد. یعنی طرح آنها روی حدس ها، داده ها و باورهایی بود که توسط واقعیت رخدادهای 23 خرداد به بعد تکذیب شد.

در باره چرایی این خطای محاسباتی می توان این فرضیه را مطرح کرد که هر چند رژیم طرح خود را بر اساس ترس و انفعال و شکست پذیری عادت شده مردم در دوران قبل از انتخابات بنا نهاده بود، اما دوران انتخابات و به ویژه سه هفته ی آخر آن از چنان کیفیتی برخوردار بود که به طور چشم گیری پتانسیل شرکت پذیری و خطرپذیری مردم را بالا برد. به عبارت دیگر، مردم قبل و بعد از یک ماه دوران انتخابات، یکی نبودند. حضور انبوه ایرانیان در اعتراضات بعد از 22 خرداد و نیز ایستادگی آنها نشان داد که این ها همان مردمی نیستند که بر اساس

تصور جناح حاکم و

برآوردهای امنیتی

آنها باید بعد از اعلام نتایج تقلبی ساکت یا آرام بنشینند و یا فقط بخش بسیار کوچک و قابل کنترلی از آن دست به اعتراض محدودی در مقابل این کودتا بزنند. بنابراین می توان گفت که آنچه به عنوان خطای فاحش در محاسبات رژیم بروز می کند « عدم توانایی آنها در به روز کردن پیش بینی مشکل و تعریف مسله قبل از به وقوع پیوستن آن» بوده است.

در باره ی این که چرا این توانایی درجناح حاکم موجود نبوده است می توان از تخصص گریزی و مدیریت زدایی جناح احمدی نژاد در ساختار حاکمیت یاد کرد. تا آنجا که این دانش ستیزی دامنه ی خود حاکمیت را نیز فرا گرفته و تصمیم گیری را به دست کسانی داده است که به دلیل ضعف محتوایی و کارشناسی قادر نبوده اند مشکلی را که می توانسته از تصمیم تقلب در انتخابات پدید آید به خوبی پیش بینی کنند و یا ابعاد آن را به دقت حدس بزنند.

از این روی می توان باور داشت که برآورد و تصمیم گیری بنیادینی که این واقعه را پدید آورد بر اساس خطا و ناتوانی حاکمیت در درک عواقب آن بوده است.

مردم از این فرصت چگونه استفاده کردند؟

بدین ترتیب انتخابات فرصتی شد که قشرهای میانی اجتماعی به نوعی، اتحاد تاکتیکی و اجباری با برخی لایه های سیاسی درون حاکمیت را بیابند. نوعی همکاری که بیشتر بر نبود گزینه ی بهتر و مصلحت گرایی استوار است تا بر باور و اعتقادی مشترک. بدین گونه تلاش بخشی از بدنه ی حاکمیت، که موسوی و کروبی آن را نمایندگی می کردند، برای واگذار نکردن کامل عرصه ی اقتصاد و سیاست به جناح حاکم و تلاش بخشی از پیکره ی اجتماعی برای واگذار نکردن کامل عرصه ی اجتماعی و فرهنگی به جناح حاکم (دولت پاسداران) در انتخابات اخیر به هم گره خورد. این می تواند توضیح دهنده ی کارکرد مکملی باشد که موسوی و کروبی و حامیان درون حاکمیتی آنها از یکسو و مردم در صحنه از سوی دیگر برای هم یافتند. اما جنبشی که آغاز شد برخی از ویژگی های جامعه شناختی را با خود یدک می کشید:

این خیزش در تهران و چند شهر بزرگ دیگر به طور عمده در میان اقشار متوسط جامعه پا گرفت.

دانشجویان و دانشگاه دیدگان موتور اصلی این جنبش بوده اند.

محدوده ی جغرافیایی اعتراضات در تهران و شهرهای بزرگ در مناطقی بود که این لایه های متوسط و به نسبت مرفه جامعه می شناسند و یا در آن زندگی می کنند.

می توان تصور کرد که تامين نسبی بدیهیات مادی به این بخش از جامعه اجازه داد که به مطالبات غیر مادی بپردازد.

این امر به مثابه رشد آگاهی اجتماعی طبقه متوسط است،

محتوای این آگاهی، وسیع تر از یک دید طبقاتی محدود است و به اموری می پردازد که کل شرایط جامعه را مد نظر دارد. مانند، حقوق شهروندی، دموکراسی، آزادی بیان و....

این در حالی است که در نزد طبقه ی محروم، به دلیل ضعف فرهنگی از یکسو، فقر شدید مادی از سوی دیگر و نیز از هم پاشیدگی اجتماعی و روانی، آگاهی موجود، کمتر خصلت عام اجتماعی و بیشتر دارای بار خاص طبقاتی است. یعنی مطالبات مشخص مادی و معیشتی دارد و نه کلی نگرى اجتماعی و خواست های غیر صنفی.

نمونه مشخص این تفاوت فرهنگی انعکاس وسیع جهانی این جنبش است که به دلیل تجهیز و تسلط اعضای قشرهای متوسط بر ابزارهای فن آوری نوین و ارتباطات بوده است.

این جنبش البته از یک زمینه ی وسیع و عمیق نارضایتی که تمامی اقشار جامعه را ، به استثنای همدستان نظام، در بر می گیرد برخوردارست.

به دنبال آغاز خیزش اخیر، شعارها و مطالبات نیروهای این جنبش بیشتر سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و کمتر اقتصادی یا صنفی بود.

به نظر می رسد که قشرهای محروم جامعه خود و مطالباتشان را در این جنبش نیافتند و به همین دلیل نیز در آن حضور جدی پیدا نکردند.

محدودیت جغرافیایی، محدودیت اجتماعی و محدودیت مطالباتی جنبش فضای مناسبی را برای ورود سایر اقشار و طبقات محروم جامعه به میدان فراهم نکرد.

این سه محدودیت سبب شد که دستگاه سرکوب بتواند تمام انرژی خود را روی یک بخش محدود از جمعیت و یک حوزه ی محدود جغرافیایی متمرکز کند و آن را به عقب نشینی وادارد.

پس علت موفقیت سرکوب در فزونی امکانات سرکوبگری به نسبت کمیت و کیفیت اعتراضات این قسمت از نیروهای اجتماعی معترض بود.

عامل کمیت به تعداد معترضین و گستره جغرافیایی اعتراضات مربوط است و کیفیت به میزان سازماندهی نیروهای معترض، نبود رهبری کارآو کمبود رادیکالیسم در جنبش.

آیا این برتری رژیم به معنای حل مشکل هم است؟

به عبارت دیگر آیا حاکمیت اداره ی بحران موفق شده آن را کاهش داده و فرونشاند و یا خطر را از میان برده است. در این باره اگر به ظاهر شرایط مراجعه کنیم، چنین می نماید که مشکل کاهش یافته است. یعنی خطر آنی از حاکمیت رفع شده است. رژیم در یافت که در محاسبه ی خود ابعاد اعتراضات و جدی بودن آن را نادیده گرفته اند، بنابراین به سرعت واکنش نشان داده و قدرت کمی سرکوبگری و شدت بی رحمی را بالا بردند و توانستند موج اعتراضات و تجمعات را کاهش دهند. ولی آیا خاموشی اعتراضات جمعی در جامعه به معنای حل این بحران نیز است؟ آیا مشکلی که به واسطه ی تصمیم تقلب در انتخابات به وجود آمد فقط دارای یک بعد بود و آن هم اعتراضات خیابانی بود، و یا ابعاد دیگری هم داشت که باید به آنها پرداخت؟

اگر به وجوه مختلف موضوع شرایط بعد از انتخابات مراجعه کنیم در می یابیم که مشکلات دیگری جز حضور اعتراض آمیز

مردم پدید آمده است که در اینجا به اهم آنها می پردازیم:

1) شکاف در یکدستی ساختار قدرت: حاکمیت جمهوری اسلامی در طول سه دهه ی گذشته با وجود اختلاف های درون جناحی خود به صورت یک تن واحد عمل کرده بود. هیچ جناحی دیگری را نفی و تخطئه نمی کرد، بلکه در حد انتقاد و ایراد گیری و سهم خواهی ضمنی از هم باقی می ماندند. اما به نظر می رسد که ریشه های عمیق جنگ ثروت و قدرت که در انتخابات اخیر بروز کرد این یکدستی را برای همیشه از میان برد و جناح ها را به صورت " دشمن" یکدیگر روبروی هم قرارداد. اینک در درون حاکمیت جناح هایی موجود است که به دنبال فرصتی هستند تا دیگری را از صحنه خارج سازند. این گام نخست در مسیر حذف گرایی است که می تواند تا مرز حذف فیزیکی پیش رود و با خود توابعی را به دنبال آورد که جز مشکلات جدید و تبدیل شدن به یک کلاف سردرگم چیزی نخواهد بود. در حال حاضر با فشار در مورد آزادسازی بازداشتی های معروف (ابطحی، نبوی، حجاریان) یا حکومت باید آنها را آزاد سازد، که در این صورت نوعی عقب نشینی محسوب شده و این افراد، بار دیگر، در فضای ملتهب کنونی در صحنه ی سیاسی فعال می شوند و حرفهایشان، تا حدی، جو را بر علیه حاکمیت کنونی دوباره فعال می سازد؛ و یا جناح حاکم عقب نشینی نمی کند و در این صورت رادیکالیسم را در میان بخش های اصلاح طلب جامعه رشد می بخشد و شکاف و دور شدن را به سوی جدایی و رودرویی می کشاند. امری که در درازمدت و با توجه به لاینحل بودن ریشه های مادی مشکلات غیر قابل اجتناب به نظر می رسد. از یک مرحله، اصلاح طلبان سابق در می یابند که گزینه ی رادیکال تنها شانس بقای آنهاست.

2) شکاف ایدئولوژیک و مذهبی: در اینجا نیز برداشت های مختلف روحانیون نسبت به پدیده ی ولایت و حکومت اسلامی و نوع برخورد حکومت با مردم دچار تشتت شد. این تشتت البته سابقه دار است و هنوز توان رفتن به سوی ایجاد یک رویارویی میان مقامان مذهبی را ندارد. اما پراکندگی آراء مذهبی، تصویر حاکمیت یکدست را در بدنه ی ایدئولوژیک نظام به هم می ریزد و بستری می شود برای نفوذ آرای که، اگر قرار باشد تحقق یابند، جز با تشدید تشتت در عرصه ی سیاسی ناممکن خواهد بود. مانند موضع گیری های تدریجی منتظری و یا صناعی که ممکن است به رادیکالیزم عمل گرای پیروانشان بیانجامد. در سایه این بحران دست آورد تاریخی رژیم برای از میان بردن تضاد و فاصله میان حاکمیت و روحانیت که تز اصلی خمینی بود زیر سوال می رود و بار دیگر، به سان دوره ی قبل از انقلاب، حوزه و حکومت به عنوان دو نهاد جدا و حتی مقابل هم مطرح می شوند. این امر که تازه آغاز شده است یکپارچگی ایدئولوژیک نظام را به هم خواهد ریخت و سبب پیدایش دو مقوله روحانیت حاکم و روحانیت غیر حاکم خواهد شد.

3) بحران مشروعیت اجتماعی: انتخابات، چهره ی فاسد، دزد، جنایتگر و

دروغگوی نظام را به گونه ای عریان در مقابل دیدگان مردم ایران گذاشت. آن هم نه به روایت دشمنان جمهوری اسلامی، بلکه از دهان خود اجزای نظام. به دنبال آن، این جنبش موجب شد که جدایی بخش مهمی از جامعه با حاکمیت به صورتی فعال و عملی درآید، یعنی از حالت ضمنی به شکل علنی برسد. معنای آن این است که از این پس، حاکمیت برای کسب احترام جامعه و رعایت قوانین خود نمی تواند روی اطاعت درونی شده یا عمل داوطلبانه ی فرد حساب کند، بلکه باید با ترس و اسلحه و تهدید و چماق به این مهم دست یازد. بخشنامه اخیر ریس قوه قضاییه رژیم برای جرم دانستن استفاده از ماهواره یا اینترنت در مواردی که بر علیه حاکمیت است بیانگر تصور آنها از نوع کنترل زندگی اجتماعی است. این نکته را خوب می دانیم که هیچ نظم اجتماعی نمی تواند به صورت پایدار بماند مگر بر اطاعت داوطلبانه شهروندان استوار باشد. نظم اجباری به گواه تمامی نمونه های دیگر در جهان (شیلی، آفریقای جنوبی، ترکیه در دوران کودتا) تنها موقتی است و بستری است برای تشدید بی نظمی اجتماعی بعدی. رابطه ی جامعه با رژیم از این پس بیشتر بر اساس تنش و قهر است و تغذیه کننده ی آتش نبردهایی است که هر لحظه می تواند از جایی جرقه بخورد. جدایی جامعه با حاکمیت از این پس به طور روزانه در زندگی مردم تبلور خواهد یافت. حاکمیت فاقد مشروعیت که بخواد با تهدید و ترس و ارعاب پایدار بماند عمر کوتاهی در پیش دارد. بخصوص وقتی که شانس های بازسازی این مشروعیت را برای خود از میان برده است.

4) بحران مشروعیت خارجی: تصویر رژیم جمهوری اسلامی در این دو هفته همان قدر آسیب خورد که در طول بیست و چند سال گذشته. از یک رژیم به ظاهر مسلط بر اوضاع و دربرخی از کشورهای اسلامی دارای تصویر مقبول، ناگهان به یک رژیم آدمکش، کودتاگر و مورد تنفر ملت خود تبدیل گشت. این انحطاط بی شک بهای سنگینی را در عرصه های مختلف بر حکومت فعلی تحمیل خواهد کرد و دیر نخواهد بود که آثار آن از این سوی و آنسوی به طور جدی تر بروز کند. کاهش سطح روابط دیپلماتیک با ایران، زیر سوال رفتن مذاکره بر سر پرونده ی اتمی، منزوی ساختن مقامات حکومتی، به رسمیت نشناختن احمدی نژاد، قطع مذاکرات گذشته، عدم دعوت از مقامات حکومتی در مجامع بین المللی، عدم صدور ویزا برای مقامات رژیم و زیر سوال رفتن بسیاری از توافقات ها ی اقتصادی و سیاسی و نیز بی اعتنایی جهان به ادعاها و گفته ها و بیانییه های رسمی و غیر رسمی رژیم از این جمله است.

5) بحران اقتصادی: جنبش، چرخ های اقتصاد کشور را کند کرده است و اگر تنش ادامه یابد می تواند آنها را از کار اندازد. ضرر و زیان بورس، مخابرات، فلج شدن صنعت گردشگری و تجارت خرد از جمله آنهاست. اما این ها فقط ظاهر قضیه است. افزایش شدید بیکاری در ماههای آینده، کاهش درآمد دولت، افزایش هزینه های آن و نیز عدم سرمایه گذاری می رود تا

ادامه در صفحه بعد

وسیعتر کردن و هرچه هماهنگ تر کردن آنها؛ تماس با دولتمردان؛ نمایندگان مجلس، احزاب؛ رسانه ها، سندیکاها، سازمان های حقوق بشر، سازمان ملل و هر نوع حرکت سیاسی، تبلیغاتی و یا افشاء گرانه ی دیگر برای ممانعت از ایجاد زدو بند و یا مذاکره یا به رسمیت شناختن حاکمیت فعلی اشاره کنیم. هم چنین استفاده ی وسیع از اینترنت و سایر امکانات ارتباطی برای حفظ و گسترش ارتباطات با داخل کشور لازم می نماید.

اما بالاترین دست آورد این جنبش به چالش کشیدن نظم اجتماعی و هنجار شکنی در یک فضای استبدادی بود. (فروریختن پایه های ترس سالاری).

این فضای مثبت می تواند مورد استفاده قرار گیرد تا قشرها و طبقات پایین جامعه نیز به صحنه بیایند.

زنده نگه داشتن این جنبش خود یک شانس تاریخی خواهد بود برای سرعت بخشیدن به طرح مطالبات سایر قشرها و طبقات اجتماعی.

با استفاده از فضای مطالبه جویی و چالش طلبی ایجاد شده توسط جنبش طبقه ی متوسط و از آنجا که جایگاه و تصویر حاکمیت به شدت آسیب دیده است، طرح خواست های اقتصادی و اجتماعی طبقه ی محروم راحت تر، سریعتر و وسیعتر خواهد بود.

باید دانست که فضا برای اعتراضات با محتوای اقتصادی و صنفی بسیار مستعد است.

می توان پیش بینی کرد که وخامت اوضاع اقتصادی و اجتماعی دیر یا زود این خواست ها و مطالبات را به صورت حتی مجزا از جنبش کنونی مطرح می سازد.

گسترش نارضایتی و بروز اعتراضات صنفی نخستین فرصت برای ایجاد پیوند میان جنبش آزادیخواهی طبقه ی متوسط و خیزش های عدالت خواهانه ی کارگران و محرومان خواهد بود.

برای این منظور باید شعارهایی مطرح شود که در آن مطالبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با هم پیوند بخورد. در ابتدا، شعارهایی لازم است که بر خواست های مشترک اجتماعی یا سیاسی تاکید دارد.

از آنجا که طرح مطالبات اقتصادی طبقه ی محروم می تواند فعالان طبقه ی متوسط را تا حدی منفعل یا بی اعتنا یا حتی بی اعتماد سازد، لازم است در یک گام مقدماتی، پیوند میان طبقه ی متوسط و محروم پیرامون مطالبات اجتماعی به وجود آید و بعد به تدریج به سوی خواست های اقتصادی محرومین برود.

پس از طرح این خواست های مشترک به تدریج می توان شعارهایی را مطرح ساخت که مطالبات اقتصادی اقشار محروم را در بر داشته باشد.

از پیوند این دو، یک جنبش اجتماعی فراگیر زاده خواهد شد که می تواند به راحتی رژیم را برای یک نبرد سرنوشت ساز به چالش طلبد.

زمانی که توده های محروم جامعه به طور وسیع جنبش را فراگیرند، لایه های مختلف طبقه ی متوسط با جبهه گیری در کنار یا دور از آنها تعیین تکلیف خواهند شد. اما احتمال در افتادن لایه های حتی بالای طبقه

کاری، تحصن و اعتصاب (3) مانع شدن از برقراری روابط عادی اقتصادی و سیاسی جهان با رژیم (4) بی آبروساختن رژیم از طریق تبلیغات (5) دشوار کردن کارکرد عادی حکومت در تمامی عرصه ها (6) نافرمانی مدنی و فرسایشی کردن نبرد و جنگ روانی (6) تهدید و ارعاب و ایجاد روحیه باختگی در میان رژیم.

باید هزینه های جانبی سرکوب را آن قدر بالا برد که رژیم به طور ناخواسته و اجباری از آن دست بردارد. یعنی زندانیان را آزاد کند، به تجمعات اعتراضی مجوز دهد، سانسور و قطع ارتباطات دشوار شود، موضوع ابطال انتخابات مورد بررسی قرار گیرد و درنهایت، جناح حاکم مجبور به پذیرش خواست مردم برای یک انتخابات آزاد شود. این مسیر یک نبرد فرسایشی و درازمدت است که در پیش داریم. در این مسیر هر کس در داخل و خارج جایگاه خود را می یابد. در داخل اگر در زندان و زیر شکنجه نیستیم کار ما عبارت است از افزایش هزینه ی سرکوب از طریق تبلیغات بر علیه جناح حاکم، روشنگری، آگاه سازی، افشاء گری، روحیه دادن و شجاع ساختن مردم، ایجاد امیدو استواری در روحیه ها، کم کاری، عدم خرید و فروش های غیر ضروری برای خواباندن بازار و اقتصاد، عدم پرداخت و یا دیرکرد در پرداخت قبض آب و برق و تلفن و مالیات به دولت، بیرون کشیدن پول ها از بانک، بستن مغازه ها، اعتصاب های سراسری، خرابکاری در ادارات و کارخانه های دولتی، وارد ساختن ضربه دولت و بالا بردن هزینه های آن، طرح مداوم مطالبات اقتصادی و صنفی مانند افزایش حقوق و حق بیکاری و ...، تحریم کامل محصولات که به طریقی پول به دولت می رساند، تحریم صدا و سیما، چسباندن پوستر، پخش اعلامیه و شبنامه، شعار نویسی، ندادن بلیط اتوبوس و مترو، سازماندهی تحصن و تجمع اعتراضی، ایجاد راه بندان و با بکارگیری خلاقیت خویش، هرگونه مشکل و دردسر جدید برای دستگاه دولت با هدف ایجاد هزینه و کار اضافی و فرسوده کردن آنها، تماس مستمر با سازمان ملل برای تقاضای آزاد سازی زندانیان در بند، تجمع مقابل زندان ها و دادگاه ها، تحریم کالاهای هر کشوری که دولت آن حکومت را به رسمیت می شناسد؛ آگاه سازی و روشنگری نیروهای اجتماعی متمایل به رژیم و کندن آنها از جناح دشمن و تقویت روحیه دوستی و برادری میان مردم معترض، فعال ساختن جوانان و دانش آموزان برای فعالیت های ایذایی مانند زنگ زدن مستمر به تلفن های دولتی مانند 110، نامه نگاری و افشاگری و تهدید مزدوران و عوامل رژیم و امثال آن.

هم چنین برای ایرانیان خارج از کشور می توان به ادامه ی تجمعات اعتراضی، هر چه

پیشروی و کسب موفقیت. به نظر می رسد که به محض این که یکی از این دو طرف (مردم و دو کاندیدای دیگر کروی و موسوی و یاران نزدیکشان) دیگری را به طور کامل رها کند، رژیم به سرعت هر دو را یکی بعد از دیگری مورد هجوم نهایی قرار داده و از میان می برد. پس در حال حاضر یک سپر دفاعی ناپیدا به طور نسبی برای آنها وجود دارد که به دلیل این در کنار هم بودن است. اما این سپر به دلیل نبود اعتراض جدی و قاطع موسوی-کروی و خاتمی در مقابل دستگیری ها و شکنجه ها و اعدام ها ضعیف شده است.

اما همین شرایط شکننده ی کنونی نیز با گذشت زمان و در صورتی که نه این دو نفر و نه مردم دست به حرکتی مهم نزنند، می تواند به شدت به ضررشان تمام شود. یعنی جناح حاکم می تواند فشار را افزایش دهد تا سرانجام یکی از آنها دیگری را به طور کامل رها کند و بعد سرکوب سراسری و از میان بردن تدریجی یا ناگهانی هردو را آغاز کند. این واقعیت ضرورت پرداختن به کنش ورزی را مطرح می کند که در پایین به آن پرداخته ایم.

اما ادامه ی سرکوب تا مرزجدا ساختن و شکستن هردو در صورتی میسر است که جناح حاکم، ضمن خنثی کردن عنصر اصلی این جنبش – یعنی فعالان اعتراض گر آن – بتواند هزینه های جانبی سرکوبگری را که بر شمرديم بپردازد. پس اگر این هزینه های جانبی مرتب بالا رود، یک جایی دست حاکمیت در اعمال فشار به بدنه ی اصلی جنبش نیز بسته شده و یا بسیار محدود می شود. در صورتی که تا آن زمان اتحاد دو طرف ادامه یافته باشد می توان شاهد آغاز هجوم جدیدی از سوی آنها باشیم.

در آن صورت باید دید که آیا با آغاز تهاجم، فشارهای جانبی بر حاکمیت بازهم افزایش می یابد یا برعکس، کاهش می یابد. در صورت افزایش بیشتر فشارهای جانبی در زمان آغاز هجوم جدید، بی شک وقت باج دادن حاکمیت و عقب نشینی آن فرا خواهد رسید، و اولین عقب نشینی در شرایط ضعف حاکمیت، به نوعی آغاز سرآشویی جناح حاکم به سوی خلع شدن از قدرت است. اما اگر در زمان هجوم جدید جریان سرکوب شده، شاهد کاهش فشارهای جانبی باشیم، جناح حاکم می تواند با بازسازی خود تهاجم نوینی را آغاز کند. بنابراین لازم است که هم در مرحله کنونی و هم در مرحله بعدی، میزان فشارهای پنج گانه ی جانبی در سطحی بالا نگه داشته شود. این، یگانه راه تامین موفقیت، هم برای زمان حال و هم در آینده است.

بالا نگه داشتن فشارهای جانبی به معنی این است که تمامی کنش ها و اقداماتی که به طور مستقیم با اعتراض گری و سرکوب مربوط نیست مورد تقویت و افزایش قرار گیرد: (1) از رونق انداختن اقتصاد، (2) کم

اقتصاد کشور را به حالت رکود و فلج درآورد. این یکی از آن هزینه های جانبی موضوع است که اگر گسترش یابد دیر یا زود به هزینه ی اصلی رفتار سرکوبگرانه تبدیل خواهد شد و با خود خیزش های اعتراضی صنفی و اجتماعی را همراه خواهد داشت. به طوری که موضوع انتخابات به دلیل بروز شورش ناراضیان، گرسنگان، بیکاران و نیز بی حقوق ها می تواند به حاشیه رانده شود.

با مروری براین عوارض پنج گانه، که به عنوان نمونه برشمرده شد، می توانیم دریابیم که تصمیم جناح حاکم به نسبت نتایج مورد انتظار آن به سوی عدم موفقیت رفته است. زیرا هدف سپاه این {بوده} است که با تمدید چهار سال دوم احمدی نژاد، تصرف تمامی عرصه های حیات جامعه را تکمیل کرده و به معنای تام کلمه، عنان و اختیار همه چیز را در کشور در دست گیرد و در کنار آن با دستیابی احتمالی به بمب اتمی، تبدیل به قدرتی شود که به چالش طلبیدن آن هم برای مردم ایران در داخل و هم برای جهان خارج ناممکن شود. چیزی شبیه به کره شمالی از نوع اسلامی و پاسداری آن. در این صورت، استقرار حکومت ولایی، حذف تدریجی انتخابات، موروثی کردن جایگاه ولایت فقیه و نیز دائم العمر کردن مقام ریاست جمهوری می تواند بخش هایی از این سناریو باشد. اما بحران های پنج گانه ای که آمد نشان می دهد که وضعیت فعلی برای دستیابی به این هدف بسیار دور می نماید. بخصوص اگر توده های مردم بتوانند به عنوان موتور اصلی جنبش، راه فعال سازی وسیع آن را دوباره بیابند. این موضوع را اکنون بررسی می کنیم.

وضعیت کنونی جنبش مردمی چیست؟ آینده آن چگونه است؟

گفتیم که نوعی اتحاد اجباری و کارکردی میان لایه های متوسط جامعه و برخی لایه های درونی حاکمیت در طول انتخابات شکل گرفت و این جنبش را سبب شد. امروز اما جناح حاکم هر دو این ها را به چشم دشمن می بیند، طبقه ی متوسط را به عنوان دشمن برون ساختاری خود و اصلاح طلبان و تغییرگرایان درون حکومتی را به چشم دشمنان درون ساختاری خود. شدت عمل و شیوه برخورد با این دو دشمن البته یکی نیست اما جناح حاکم عقب نشینی و تسلیم هردو را می خواهد، خواهان شکست هردو است، به هردو آنها تاخته و هردو را برای عقب راندن در عرصه های متفاوت مورد هجوم قرار می دهد. در مقطع انتخابات و حتی در دوره ی اعتراضات بعد از آن این دو نیرو (طبقه متوسط و اصلاح طلبان) هردو به هم احتیاج داشتند: اصلاح طلبان برای بقای سیاسی و اقتصادی خود و مردم برای حفظ حداقل استقلال اجتماعی و فرهنگی خویش. این که این اتحاد « یک بستر و دوروا» گونه تا کجا پیش رود به طور مستقیم بستگی دارد به دو پارامتر:

1) توان مقاومت هر یک در حفظ رابطه ی خود با دیگری به طریقی که قلع و قمع کامل هر یک از آن ها به تنهایی به دلیل حمایت دیگری ناممکن باشد.

2) تدارک حرکت های تهاجمی مشترک برای عقب راندن جناح حاکم و



چه کسانی ساختار شکن اند؟

میر حسین موسوی رهبر سبزه‌ها در سخنرانی خود برای انجمن اسلامی فرهنگیان در 27 جولای گفت ما را متهم می‌کنند که ساختار شکنید. من می‌گویم که آیا ما ساختار شکنیم یا شما که شب میریزید خانه‌های مردم و مخالفین را دستگیر و شکنجه می‌کنید؟



آقای موسوی سوال من از شما اینست: آیا هنگام نخست وزیری شما مامورین برای دستگیری مخالفین به خانه‌های مخالفین نمی‌ریختند، و آنها را دستگیر و شکنجه و حتی اعدام نمی‌کردند؟ اعدام هائی که در دوران نخست وزیری شما شد بمراتب بیشتر از کشته شدگان وقایع اخیر بود. آیا این کارها ساختار شکنی نبود؟ آیا کارهائی که مامورین در زمان نخست وزیری شما انجام می‌دادند، فرقی با اقدامات مامورین در زمان حال داشتند؟

واقعیت اینست که نه اقدامات زمان نخست وزیری شما و نه اعمال وحشیانه کنونی جناح خامنه‌ای هیچکدام ساختار شکنی که نیست هیچ، بلکه تلاش برای حفظ ساختار نظام ولایت فقیه بوده و هست. اختلاف شما با احمدی نژاد و خامنه‌ای بر سر چگونگی حفظ نظام ولایت فقیه و نه شکستن آنست. آنها می‌خواهند آنرا به نظام مطلقا اسلامی تبدیل کنند و شما تلاش برای حفظ آن به شکل کنونی دارید. ساختار شکن، بقول شما آن غیر خودی هائی هستند که شما در بیانیه نهمتان به هواداران خود هشدار داده اید مراقب باشند در دعوی خانگی شما نفوذ نکنند.

■■■

منفی خود را برای رژیم به همراه دارد. 5) بهبود وضعیت اقتصادی مستلزم تغییراتی زیربنایی و عمده است که بدون دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی ناممکن خواهد بود. هم در سطح داخلی و هم در سطح خارجی. این یعنی عقب نشینی‌های اساسی برای رژیم.

این تغییرات پنج گانه - حتی به صورت بخشی و جزئی آن - برای جناح حاکم یعنی مثلث ولایت فقیه-پاسداربازاری در شرایط کنونی ناممکن یا بسیار دشوار به نظر می‌رسد. حل هریک از معضلات پنج گانه، به دلیل همبستگی علت و معلولی آنها باهم، نیازمند تغییر در دیگری است و بسیار دشوار است که رژیم بتواند پیشرفتی در یکی از آنها به دست آورد بدون آنکه حاضر به امتیاز دهی و باج دهی در زمینه‌های دیگر باشد.

روند تضعیف رژیم می‌تواند این بحران‌های پنج گانه را عمق بخشد و در یک موقعیت خاص به حالت «عدم مدیریت پذیری» بکشانند. زیرا بقای هریک از این پنج مشکل باعث گسترش چهارتای دیگر می‌شود. حرکت تأثیر گذار اپوزیسیون متشکل آن خواهد بود که بتواند این پنج بحران رژیم را با طرح و برنامه‌ی مشخص و به صورت هماهنگ با بهره‌بری از تمامی نیروهای موجود تعمیق و گسترش بخشد، مانع از برون رفت رژیم از آنها شود و سرانجام با ایجاد یک نوع تداوم در آنها، رژیم را به سوی کمرشکن شدن پیش برد.

هم زمان که این بحران‌های پنج گانه تعمیق یافته و رژیم را به سوی یک نقطه‌ی سرنوشت ساز پیش می‌برد نیاز به شکل‌گیری یک نیروی جایگزین می‌باشد.

آنچه باید توجه کرد ظرفیت امکاناتی است که رژیم می‌تواند - نه برای حل بحران - که برای تحمل آنها بکار گیرد. هرچه کمیت و کیفیت فشارهای مخالفان بیشتر باشد توانایی‌ها و ابتکار عمل‌های رژیم تقلیل یافته و این ظرفیت‌ها کاهش می‌یابد و نقطه کمرشکن شدن نظام نزدیک می‌شود. در این میان وارد ساختن نیروهای محروم جامعه و پیوند دادن آنها به جنبش کنونی، که به طور عمده توسط اقشار میانی جامعه نمایندگی می‌شود، می‌تواند عامل تعیین کننده در میان همه عوامل دیگر باشد.

هماهنگی این کنش‌ها در داخل و نیز در خارج از کشور ضرورت مدیریت، راهبری و رهبری را مطرح می‌سازد. بدون یک رهبری متشکل مبتنی بر عمل‌گرایی، خرد جمعی، پتانسیل‌های واقعی و شرایط عینی موجود اجرای این استراتژی سخت خواهد بود. هیچ جنبش مهمی در تاریخ جهان به صورت خودجوش کار را به سرانجام نرسانده است. پیروزی در گرو سازماندهی جمعی است و سازماندهی جمعی حاصل اراده‌گرایی و کنش‌گرایی است. ■

* جهت مطالعه مآخذها و توضیحات حاشیه‌ای در پانویس، به سایت زیر مراجعه کنید:

www.koroshernfani.com

■■■

اعلام شد، جامعه خیزش نشان داد، رژیم غافلگیر شد و نتوانست مشکل را درک کند و بفهمد که این آن مردمی نبودند که سپاه انتظار داشت ساکت بنشینند، پس به جای درک مشکل و یافتن راه حل مناسب و دادن باج به چنین مردم روحیه گرفته و فعالی، راه سرکوب را پیش گرفت. سرکوب خونین راه‌های بازگشت و برون رفت را از میان برد. اعتراضات قدری آرام گرفت اما عوارض جانبی این عمل روی دست حاکمیت مانده است:

- 1) قطع ارتباط با جامعه به دلیل عدم مشروعیت اجتماعی
- 2) شکاف در بالا به دلیل عدم مشروعیت سیاسی
- 3) اختلاف ایدئولوژیک به دلیل عدم مشروعیت مذهبی
- 4) تنش بین المللی به دلیل عدم مشروعیت قانونی و بازشناسی
- 5) وخامت اقتصادی به دلیل نبود امنیت و چشم انداز برای آینده



برون رفت از هریک از این بحران‌های پنج گانه مستلزم اقداماتی است که برای رژیم هزینه‌هایی سنگین دارد:

1) بازسازی مشروعیت اجتماعی
نیازمند تن دادن به خواست‌های جامعه برای رعایت حقوق مدنی و آزادی‌های اجتماعی دارد. این امر به عنوان آغاز عقب نشینی کل نظام محسوب خواهد شد و راه را برای باج‌گیری‌های بیشتر جامعه باز خواهد کرد.

2) بازسازی مشروعیت سیاسی
نیازمند پذیرش خواست جناح‌های رقیب دیگر و مخالفان است که عقب نشینی ولایت فقیه، سپاه و بازار را ایجاب می‌کند. این امر نظام مافیایی حاکم را دستخوش تنش و تغییر خواهد ساخت.

3) بازسازی مشروعیت ایدئولوژیک
نیازمند عقب نشینی فرد خامنه‌ای است که سبب کاهش قدرت ولایت فقیه است و می‌تواند خلع مقام علی خامنه‌ای را با خود همراه داشته باشد. امری که برای مافیای خانوادگی وی و از جمله فرزندان جاه طلبش به مثابه کابوسی است.

4) بازسازی مشروعیت قانونی و کسب بازشناسی بین المللی
نیازمند امتیاز دهی و یا اعطای برخی از حقوق و آزادی‌ها و تن دادن به هنجارهای حقوقی است که عواقب

متوسط با طبقه‌ی محروم بسیار ناچیز است. پس می‌بینیم در این میان پارامتری وجود دارد که می‌تواند هم ضرورت و جبری بودن پیوند میان جناح اصلاح طلب و مردم معترض را کاهش دهد و هم حیات و ابعاد دیگری به جنبش دهد و آن حضور اقشار و طبقات پایین جامعه است که تا به حال در این جنبش نقش فعالی نداشته‌اند. مطالبات آنها البته بیش از آن چه فرهنگی یا اجتماعی باشد اقتصادی است: بیکاری، فقر، تورم، گرانی، مسکن و... از این حیث البته منافع و خواست‌های آنان در تضاد با منافع اقتصادی جناح درون ساختاری، که به دلیل مغضوب حاکمیت شدن به طور تاکتیکی متحد مردم شده است، قرار می‌گیرد و سبب جدایی آنها از جنبش خواهد شد. اما این امر هم مثبت است. زیرا سرانجام مردم و جنبش را در خطی دورتر از کل حاکمیت جمهوری اسلامی و جناح‌های گوناگون آن قرار می‌دهد، خصلتی مردمی به جنبش می‌بخشد و آن را به سوی آرمان‌هایی والا تر و بهتر رهنمون می‌شود. اما کامیابی در این مسیر یک شرط دارد و آن شکل‌گیری یک جریان رهبری است که بتواند به طور عملی در سازماندهی و مدیریت جنبش نقش تعیین کننده ایفاء کند. بنابراین تلاش برای به صحنه آمدن نیروهای مردمی باید به طور لزوم با شکل‌گیری یک جریان رهبری در داخل یا خارج یا ترکیبی از همکاری ارگانیک هردو ایجاد شود.

هر نیرویی که بتواند استراتژی مشخصی را با تاکتیک‌های عملی در ایجاد این پیوند ارگانیک میان طبقه متوسط و محروم ارائه داده و پی‌گیری کند، در صورت موفقیت، نقش اصلی را در راهبری جنبش فراگیر در آتی ایفاء خواهد کرد.

بنابراین دقت داشته باشیم. به دست گرفتن رهبری این جنبش به هیچ وجه حاصل تصادف و اتفاق نخواهد بود؛ هیچ نیرویی به واسطه سابقه و گذشته خود و یا اسم و رسم خویش نمی‌تواند نقش راهبری را در این جنبش ایفاء کند. برعکس، هر نیرویی، و تکرار می‌کنم هر نیرویی، که بتواند «به طور عملی» مشکل کمبود سازماندهی جنبش و ایجاد هماهنگی و همسویی آن را حل کند می‌تواند رهبری آن را نیز به دست گیرد. *

جمع بندی:

زیاده خواهی سپاه روز افزون شده بود، خطر سوء مدیریت بر کشور سایه انداخته بود، کاهش درآمد نفتی و کمبود منابع ثروت برای تقسیم میان جناح‌ها احساس می‌شد، جناح حاکم می‌خواست احمدی نژاد را نگه دارد تا احساس خطر نکند. لذا تصمیم گرفت احمدی نژاد را نگه دارد، تصمیم برای اعلام پیروزی احمدی نژاد اتخاذ شد، خطرات آن محاسبه و قابل هضم و کنترل ارزیابی شد، اما انتخابات به رونق احتیاج داشت، برای رونق آن دو موضوع در نظر گرفته شد: مناظره انتخاباتی و اجازه تجمعات مردمی در خیابان‌ها، این دو، ماهیت نیروهای اجتماعی را که می‌خواستند در انتخابات شرکت کنند عوض کرد، آنها روحیه گرفته و تصمیم گرفتند نقشی فعال در انتخابات ایفاء کنند و اهمیت آن را باور کردند، این روحیه با تصمیم سپاه سازگار نبود، نتایج تقلبی

رهنمود می-دادند که در انتخابات شرکت نکنید و چه و چه ... به ناگهان صد و هشتاد درجه در هوا پشتک زدند و همانند گریه های مرتضی علی چهار دست و پا به زمین فرو آمدند و رنگ سبز را به جای پرچم سه رنگ آمریکا، به دست و «زبان» خود مالیدند! البته این کارشناسان آموزش دیده حوزه های علمیه قم، نجف، لندن و واشنگتن، بسیار باتجربه هم هستند و از هر کاهی کوهی می-سازند و از هر کوهی کاهی! از جمله این که عالی جنابان سبزپوش ما برای انحراف افکار عمومی مردم نسبت به ماهیت متناقض سیستم سرمایه-داری ایران و جهان، عوامل امنیتی روسیه را در طراحی کودتای خامنه-ای – احمدی نژاد معرفی می-کنند و مقصر اصلی جلوه می-دهند؟! تحلیل-های امروزین نوابغ سبزپوش، درست به مانند تصورات توطئه گرانه سی ساله ی سلطنت طلبانی است که فکر می کنند که این آمریکا و انگلستان بودند که انقلاب 57 را به راه انداختند تا اعلیحضرت را برکنار کنند که ایران به دروازه های «تمدن بزرگ» نرسد!

بدون تردید، دولت روسیه از همان آغاز انقلاب 1357 از طریق حزب توده و سازمان فداییان اکثریت نقش مهمی در سرکوب مردم ایران و تثبیت جمهوری اسلامی داشته است. در آن تردیدی نیست! این نیز درست است که امروزه روسیه و چین از رژیم «مهرورز» ایران حمایت می-کنند

ادامه در صفحه (۲۱)

C/072508-Mohammad-Parvin-Mehr2.htm
8-9: http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2008/12/081210_wmj-paaia-survey.shtml
10 : http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2008/07/080714_an-az-iran-usa.shtml
11: http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2008/12/081210_wmj-paaia-survey.shtml
12- PAAIA/Zogby American Perceptions of Iranian Americans Survey Press Release
13-: http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2008/06/080612_bd-iran-lobby-paaia.shtml
14-http://paaia.org/cs/news_events/paaia_feature_articles/newest_articles/vali_nasr_talks_with_paaia_rudi_bakhtiar
http://paaia.org/cs/about_paaia

http://tribun-e-zad.blogspot.com/2008/04/blog-post_75.html
Iranian Americans Seriously Concerned about the Detention of Esha Momeni in Iran
http://foresha.blogspot.com/2008_10_31_archive.html
http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1637649
http://www.radiofarda.com/content/f2_Iran_US_PAYA_Babak_Hoqooqi/475243.html
http://news.gooya.com/politics/archives/2009/04/086776.php
http://www.parstimes.com/iranian_american.html
http://ww.newsecularism.com/2008/0708-C/072508-Mohammad-Parvin-Mehr2.htm

نیاز چندانی به تحلیل های کارشناسان خشن ایرانی «تغییر رژیم از بیرون» نداشت. بدین ترتیب، صدای آمریکا دکان کودن-ترین این کارشناسان را تخته کرد ولی محسن سازگارا و علیرضا نوری زاده از جنس دیگری هستند!

بدون تردید، آغاز جنبش خودجوش مردم ایران، محاسبات آمریکا، اسرائیل و غرب را بهم ریخته است. اکنون آمریکا، اروپای متحد و کل نظام سرمایه-داری بر سر دوراهی قرار گرفته اند و از گسترش جنبش اعتراضی مردم ایران وحشت کرده اند. گسترده تر شدن جنبش اعتراضی مردم از یک سو، و تاکتیک های مقابله و احمقانه حکومت کودتاگر از سوی دیگر، امپریالیسم را وادار به واکنش «آرام»تر کرده است. بدون تردید کشورهای غربی و اسرائیل ترجیح می-دهند که جنایتکارانی مانند خامنه ای و احمدی نژاد در قدرت باشند تا این که مردم ایران به خیابان ها بیایند و سرنوشت خود را خود در دست بگیرند. چرا که استقرار دموکراسی مستقیم در ایران، جرعه آغاز جنبش های آزادی خواهانه مردم در سرتاسر خاورمیانه، علیه بنیادگرایان اسلامی و رژیم های دست نشانده آمریکا در مصر، عربستان، امارات، عراق، افغانستان و دیگر کشورها خواهد شد. به همین علت و در این مقطع از تاریخ معاصر است که نقش افرادی مانند سازگارا و نوری زاده اهمیت می-یابد. کسانی که کمتر از یک ماه پیش به مردم

نشده بود و اربابان «میهن پرست» او در صدای امپریالیسم آمریکا، تصمیم به بازگشت او گرفته اند. محسن سازگارا برای این که بینندگان تلویزیون آمریکا، قسم «میهن پرستی»،اش را بپذیرند، تاکید کرد که به عنوان «یک بچه مسلمان میهن پرست» اگر نیرویی (آمریکا یا اسرائیل) خواست به ایران حمله کند، او و دیگر بچه مسلمانان دیگر (بخوانید دوستان پاسدار و بسیجی اش) ، قلم پایشان را خواهند شکست! سازگاری «بچه مسلمان» و نوری زاده «بچه آخوند»، آنگاه از بالای منبر صدای آمریکا مردم ایران را به خویشتن-داری و پرهیز از «خشونت» در برابر خشونت عریان دژخیمان بسیجی و پاسدار و پیروی از رهبری «سبزها» دعوت -کردند! آقای محسن سازگارا گویا از یادشان رفته است که سپاه پاسداران و «بچه مسلمانانی» از قبیل خودش، با چه خشونتی هزاران نفر از مخالفان حکومت اسلامی را در دهه 60 خورشیدی به خاک و خون کشیده اند! یاقای نوری زاده این عالی جناب سبزپوش و نازک دل ما چگونه در انتخابات دوره قبل آمریکا، با زبان کلفتی خاص خود، سنگ خشونت وحشیانه نومحافظه-کارانی مانند جورج بوش و دیک چینی را به سینه می-زد و شکنجه، آدم ربایی، خشونت و کشت و کشتار صدها هزار نفر از مردم عراق، افغانستان، فلسطین و لبنان را توجیه می-کرد؟! البته با روی کار آمدن اوباما، «صدای آمریکا» هم تغییر کرد و «نرم» شد و دیگر «ارباب»

می کنند از منافع ایرانیان دفاع می کنند در برابر افکار و کردار چنین حکومتی سکوت کنند و از ایرانیان بخواهند " کاری به ایران و سیاست در رابطه با ایران نداشته باشند" اما خود درگیر چنین "سیاستی" باشند؟. از این سیاسی ترم می توان بود ؟!

زیرنویس و منابع:

1- نخستین گروه لابی ایرانیان ، شورای ایرانیان – امریکاییان (1) است ، و سپس " سازمان ایرانیان برای همکاری بین المللی" شکل گرفت . این دولابی در شکل گیری تمامی لابی های موجود ایفای نقش کرده اند. اخیرا" ائتلاف وسیعی بین گروه های لابی گر و سازمان های مدافع آنان صورت گرفته است و تشکیلاتی بنام "مبارزه برای سیاستی جدید بین امریکا و ایران" [۲] بوجود آمده است.شورای ملی ایرانی- امریکائی (نیاک) [۳]، سازمان مبارزه با تحریم و جنگ (کسمی) [۴] ، پروژه مصدق [۵]، سایت پیوند [۶] و شورای روابط عمومی امریکائیان مسلمان [۷] از جمله گروه های شرکت کننده در این ائتلاف هستند.

ائتلاف دیگری بین دو گروه لابی گر بنام های آی-ا-پیک [۸] و پایا [۹] صورت گرفت. آی-ا-پیک در سال ۲۰۰۲ و پایا در سال ۲۰۰۸ تاسیس شده اند.(قصد من از ردیف کردن نام لابی ها همسنگ گرفتن آن ها نیست)

1- شورای ایرانیان - امریکاییان
http://www.american-iranian.org/

«زیر پوست شب...»

سعید الف.

اولین گزارش "زیر پوست شب" از سعید الف، گزارش جالبی از مشاهدات نویسنده در کوچه و خیابان های تهران در آغاز جنبش و در جریان رقابت های انتخاباتی و تشکیل زنجیره انسانی در خیابان پهلوی بود که روشنگر آنرا در "ویژه نامه انتخابات" خود در ماه جون بچاپ رساند، و اکنون گزارش دوم سعید الف تحت همین عنوان

دیشب چهره آقای محسن سازگارا را دوباره از تلویزیون صدای هیات حاکمه آمریکا زیارت کردیم. آقای سازگارا که چند روز پیش با ژستی قهرمانانه از تلویزیون صدای امپریالیسم امریکا قهر کرده بود، این بار با حلقه-ی سبزرنگی بر مچ دست در تلویزیون ظاهر شد و انگار که هیچ اتفاقی رخ نداده، با هیجان، به تشریح اوضاع سیاسی ایران و جهان پرداخت! او به همراه یکی دیگر از «سید گربه های مرتضی علی» معروف، یعنی جناب آقای علیرضا نوری زاده، افاضاتی در وصف «دموکراسی»، مدنیت، عدم خشونت و پرهیز از «قهر انقلابی» بیان فرمودند. گویا ژست های «میهن پرستانه-» سازگارا در برنامه-های «یو تیوب» کارساز

..... ادامه از صفحه (۱۵)

حکومتی

تابناک چیست؟ چرا در مورد نوشته تابناک سکوت کرده اید؟

حرف آخر:

ایرانیان مهاجر و تبعیدی از شکل گیری و فعالیت لابی هایی که بیانگر و مدافع منافع مالی و معنوی آنان باشند ، حمایت کرده و می کنند.آنچه مورد مخالفت بسیاری از مهاجران و تبعیدی هاست تلاش آگاهانه - و شاید ناآگاهانه – لابی ها ی ایرانی در راستای تقویت و تحکیم حکومت اسلامی ست ،

حکومتی که سی سال است حقوق بشر را در ایران ذبح شرعی کرده است و نامش با سنگسار، قطع دست و پا ، شلاق ، زندان ، شکنجه ،و اعدام گره خورده است ، حکومتی که در طی سی سال گذشته هزاران نفر از دگراندیشان و روشنفکران و مخالفان سیاسی و عقیدتی خود را به قتل رسانده است ، حکومتی که فقر، بیکاری ، فساد و فحشا به مردم ایران هدیه کرده است ، حکومتی تروریست و مدافع و حامی تروریسم در جهان.

قصد من نادیده گرفتن پاره ای از تلاش های ارزشمند لابی پایا نیست ، من به دنبال پاسخ به سؤال های مطرح شده و نیزپاسخ به این سؤال هستم که: چگونه می توان توضیح داد و یا توجیه کرد که جماعتی از نخبه گان مالی و علمی امریکایی ایرانی تبار، که ادعا

امید ها و تردید ها

نویسنده: سحر از ایران

با شروع اعتراضات ملت ایران به بهانه اعتراض به قلب و دزیدن آرای مردم در پی انتخابات 22 خرداد 1388 ، رفتار کودتا گران و سران استبداد در برخورد با معترضان و نیز پافشاری و سماجت مردم در ادامه مبارزات خود تا گرفتن حق خود، نشانه های امیدوارکننده ای از نزدیک شدن به پایان دوران استبداد حکومت دینی بروز کرده است که در صورت ورق زدن تاریخ پر فراز و نشیب کشورمان و حتی سایر کشورهای دارای تجربه تاریخی سقوط حکومت های زور گو و مستبد این امیدواری پر رنگ تر خواهد شد. چراکه سرنوشت استبداد و زور در نهایت بی تفاوت به زمان و دوره آن محکوم به سرنوشتی است.

امید واری های بسیاری در نتیجه این اعتراضات با توجه به رشد فکری و سیاسی مردم وجود دارد. آنچه مسلم است این اتفاقات و بروز این اعتراضات خود نشانه ای است از بلوغ فکری مردم ورشد سیاسی و البته گسترش خرد گرایی در بین مردم و بخصوص قشر تحصیل کرده جامعه که سعی می کند راه خود را بر اساس خرد جمعی و تجربه اندوزی از تاریخ گذشته خود پیدا کند نه بر اساس آنچه قبلا و بخصوص در اتفاقات قرن اخیر بر اساس پیروی از دستورات علمای شیعی شکل گرفته بود. به تبع نتیجه آن رفتارها جزء عقب ماندگی در همه زمینه ها بخصوص ضعف فرهنگی جامعه چیزی دیگر نبود که البته واضح است در این میان تنها روحانیت شیعه توانست رشد و نفوذ بسیار کند چنانکه در نهایت و در پی انقلاب 57 نتیجه سال ها تلاش قشر روشنفکر جامعه در پایان بخشیدن به استبداد و حکومت سلطنتی توسط همین روحانیون به یغما برده شد و چنان شد که ملت همچنان تشنه آزادی و رها شدن از بند استبداد است و البته در سی سال اخیر زنجیر بندگی آن محکم تر از هر دوره ای دیگر در تاریخ ایران بوده است چراکه حکومت دینی توجیه استفاده از شریعت اسلام شیعی را در آستین خود دارد و آن همان چیزی است که مردم نسبت به مواجهه با آن بدلیل اعتقادات دینی خود ترس و واهمه دارند.

و اما پیرو اتفاقات اخیر و مقایسه با وقایع دورتر در تاریخ این سرزمین یک نگرانی بزرگ باقی می ماند که در این مدت دغدغه فکری نگارنده این مطلب بوده است و مورد اصلی اشاره در این مقاله می باشد.

با نگاهی دقیق تر در روش های مبارزاتی و حتی خواسته های معترضین ، ردپای پر رنگی از حضور اندیشه های اسلامی دیده می شود ، بطوریکه حتی از سوی وفاداران به رژیم (نه الزاما کودتاگران و اصولگرایان تندرو) این اعتراضات تنها واکنش به نتیجه انتخابات وانمود می شود. کما اینکه در بیانیه های اعتراضی سران اصلاح طلب نظام مدام از نگرانی در خصوص سرنوشت جمهوری اسلامی یاد می شود. همچنین تشویق مردم به استفاده از شعار های

همچنان اسلامی از جمله(الله اکبر-یا حسین میر حسین)و یا اطلاق عنوان شهید به کشته شدگان اعتراضات اخیر از دیگر این نشانه هاست و گویا قرار است همان داستان انقلاب 57 تکرار شود.

حال آنکه ما میدانیم خواست ملت ایران فرا تر از اینهاست. عامه این مردم دریافته اند که مسیر سعادت آنها بخصوص در قرن اخیر که اکثریت ملل دنیا با اتکا بر دانش و خرد و دوری از خرافات از جمله خرافات دینی با سرعت در راه ترقی گام بر میدارند ، از جاده پر از موانع و محدود کننده پیروی ازادیان نمی گذرد.

آنچه مردم ایران نیازمند آن است کنار زدن اسلام و سایر ادیان از تمام سطوح زندگی سیاسی و اجتماعی آنهاست و حداقل در این برهه کنونی ایجاد حکومتی عاری از وابستگی به قید و بند های دین سیاسی و مستبدانه اسلام شیعی است. اما نگرانی اینجاست نفوذ اسلامیون بدلیل رسوخ همان اعتقادات دینی مردم کارگر شود چراکه سعی آنها بر این است که اینگونه وانمود شودمشکل نظام اسلامی نیست بلکه آنچه بر مردم می گذرد اتفاقا عدول سران کنونی نظام از آرمان های آیت الله خمینی در راستای احیای اسلام ناب محمدی است. و جالب اینجاست در صورت دادن شعارهای آزادانه و سکولار در تجمعات ودر راستای خواسته های واقعی ملت ایران ،با توجیه و بهانه ایجاد اختلاف در همبستگی مبارزاتی مردم محکوم به طرد و یا حذف از میان شعارها و یا حتی خواسته های اعتراضی می گردد.

و سوال اینجاست در صورت موفقیت اصلاح طلبان در به دست گرفتن رهبری این جنبش و در نهایت تغییر در بعضی از لایه های قدرت رژیم و یا حتی بدست گرفتن کامل قدرت، آیا قادرند به تمام نیاز های مدنی جامعه کنونی ایران پاسخ دهند. آیا میتوانند از بعضی اصول اساسی دین خود(مانند مجازات های اسلامی بخصوص اعدام و سنگسار) درجهت ایجاد عدالت و آزادی و رعایت حقوق بشری ،عبور کنند؟ آیا می شود بعنوان رهبران یک جامعه هم مسلمان بود و هم حقوق زنان را احیاء کرد؟ و خیلی از تضاد های دیگر که بطور واضح تکلیف مردم را در نسپردن آینده خود بدست این گروه از اسلامیون می تواند روشن نماید.

اینجاست که لزوم تلاش بیشتر در جهت روشنگری و توسعه خرد ورزی در میان مردم بیشتر مشخص می شود. راهی که نشریاتی چون روشنگر و نویسندگان آن سالهاست پیگیری میکنند.و امید است این حوادث و رویدادها و درس هایی که از آن میتوان گرفت انگیزه بیشتری را در بقیه ایجاد کند تا وارد عرصه روشنگری گردند چه با حمایت های مالی و معنوی و چه با مشارکت خود در اشاعه و گسترش خردورزی و روشنگری در خصوص منشاء خرافه پرستی و دین پرستی تمام مصیبت های وارده بر مردم در طول تاریخ بشری.

به امید آزادی مردم تمام دنیا از قید دین و خرافات

■ ■ ■

نرخ دختران ایرانی بعد از ورود به شیخ نشین ها

جامعه شناسان، دهه 80 را دهه انفجار آسیب های اجتماعی در ایران نام نهاده اند. قاچاق زنان و دختران شاید یکی از غم انگیزترین این آسیب ها باشد. زنان و دختران به عنوان نیروی کار به شکل های گوناگون از سوی باندهای مختلف داخل و خارج از کشور جلب و جذب می شوند .

حضور دختران ایرانی در کشورهای حوزه خلیج فارس و کشورهای عربی به عنوان روسپی، در حالی صورت می گیرد که برخی کارشناسان، این موضوع را به لحاظ لطمه ای که به حیثیت کشور وارد می کند، نگران کننده توصیف می کنند .

باند های قاچاق دختران فراری و فریب خورده، زنان بیوه را بعد از کشاندن در دام بر اساس شکل ظاهری، سن و سال و زیبایی ساماندهی کرده و به عنوان داشتن زندگی بهتر، آسایش و یا ازدواج با مردان پولدار آنها را به صورت غیرقانونی و قاچاقی به آن سوی مرزها می فرستند .

این دختران را راهی دویی، کویت و شیخ نشین های خلیج فارس می کنند. حتی کشورهای مجاور مانند افغانستان، پاکستان و تاجیکستان هم پذیرای این دختران هستند .

دختران و زنان موردنظر راهی هتل ها، میهمانسراها و خانه افراد مرفه و پولدار در این کشورها می شوند و یا به صورت کنیز و همسر موقت و دائم مردان مرفه در می آیند و یا به صورت روسپی در اختیار هتل ها، کازینوها و کبابرها قرار داده می شوند و با گرفتن انواع و اقسام چک و سفته و زور آنها را آن ها را نگه می دارند. و گروه ها و باندهایی که بعضاً از سوی برخی افراد مورد حمایت قرار می گیرند با جعل اسناد و مدارک، موفق به خروج زنان ودختران، اسکان آنها در خارج از کشور و بهره وری از آنها می شوند .

سود سرشار از این کار، طمع زیادی را برای افراد ایجاد می کند. از سوی دیگر ضعف قانون و به روز نبودن آن، یافتن راهکار برای مبارزه با قاچاق انسان بخصوص زنان و دختران را با مشکل مواجه کرده است و برخوردها تنها در حد جریمه کردن و مجازات زندان است که آن هم به صورت سلیقه ای اعمال می شود .

علی فرساد وکیل پایه يك دادگستری هم می گوید: «بارها دیده شده است که برخی از تبهکاران فعال در این باندها برای فرار از مجازات، از محمل های حقوقی نیز استفاده کرده اند، یعنی در بسیاری از موارد برای توجیه فعالیت های خود از روش های قانونی و حتی شرعی سود جسته اند. به کرات مشاهده می کنیم که در شهرهای محروم مرزی، دختران را پس از ازدواج به کشورهای دیگر می فرستند و در مواردی نیز با وعده های کاریابی و اشتغال در خارج از

کشور افراد را به کشورهای خارجی هدایت می کنند .

يك سرهنگ نیروی انتظامی در مورد آمار قاچاق زنان و دختران می گوید: «آمار دقیقی از قاچاق زنان و دختران در کشور وجود ندارد و بر اساس آمارهای موجود هفته ای 4 هزار نفر به عناوین مختلف در مرزهای کشور در حال تردد هستند که نمی توان کنترلی روی آنان داشت. چندی پیش يك شبکه قاچاق دختران ایرانی به کشورهای حوزه خلیج فارس کشف شد که در این شبکه تعداد بسیاری زنان قواد، بدنام و فاسد عضویت داشتند. آنان دختران و زنان جوانی را که خانواده هایشان مشکل مالی داشتند شناسایی می کردند و سپس به بهانه اینکه دختران آنها در کشورهای خلیج فارس خوشبخت و پولدار خواهند شد، با پرداخت مبلغی به خانواده هایشان و با گذرنامه و رواید به مدت 3 هفته آنها را به طور قانونی به دویی می فرستادند و پس از انتقال دختران به دویی توسط رابط این شبکه به چند بازرگان عرب معرفی می شدند که آنان در ازای هر دختر ایرانی حدود 5 میلیون تومان به خانواده های این دختران و مبالغی را که ده ها برابر این مبلغ بود، به قاچاقچیان پرداخت می کردند. خریداران، این دختران را برای مقاصد شوم خود مورد استفاده قرار می دادند» ارباب و تهدید از يك سو، غریبی و غربت و جوانی و طمع از سوی دیگر مانع بازگشت آنها به کشور می شود جالب تر از همه این بود که بیشتر کارهای جذب دختران در این باند به عهده جوانی بود که شغل اصلی اش رانندگی تاکسی بود. او با پرسه زدن در خیابان های مختلف، دختران فراری را شناسایی می کرد و به یکی از خانه ها می برد، سپس دختران اغفال شده توسط افراد دیگر باند سازماندهی می شدند و پس از تهیه ویزا و گذرنامه ظرف يك ماه با تشکیل يك گروه به عنوان توریست به امارات فرستاده می شدند. در تمام مدتی که صدور ویزا طول می کشید دختران را با وعده های فریبنده درآمد بالا و ازدواج با شیوخ عرب، دلباخته سفر به امارات می کردند. پس از ورود به امارات اعضای دیگر باند دختران را از فرودگاه تحویل می گرفتند و به مراکز فساد و فحشا تحویل داده می شدند .»

گلناز دختر جوانی که پس از ماه ها اسارت به ایران بازگشته می گوید: «وقتی به خواستگاریم آمدند گفتند اهل زابل هستند، اما می خواهند در مشهد ساکن شوند، وقتی که راه افتادیم ناگهان متوجه شدم که سر از پاکستان در آوردیم. آنها مرا به شهری بردند و من توانستم با استفاده از تلفن همسایه، خانواده ام را در جریان بگذارم و آنها برای نجات من اقدام کردند، در طی این مدت آنها مدام مرا دست به دست می فروختند و روزها هم مرا در خانه ای حبس می کردند، اجازه بیرون رفتن هم نداشتم و اگر اعتراض می کردم به سختی کتک می خوردم.» این دختر را در ازای 500 هزار تومان به گردانندگان خانه های فساد فروخته بودند.

■ ■ ■ ■

یورش وحشیانه نیروهای عراقی به اعضای سازمان مجاهدین خلق

سعید . الف

خود کرده را تدبیر نیست!

پس از اشغال عراق به دست نیروهای آمریکایی - انگلیسی و فروپاشی رژیم بعثی، سرنوشت بیش از سه هزار و چهارصد نفر از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق مستقر در عراق، در هاله ای از ابهام باقی مانده بود. آمریکا که سازمان مجاهدین خلق را در لیست سازمانهای تروریستی قرار داده بود بلافاصله پس از اشغال عراق، کلیه هواداران مجاهدین را خلع سلاح کرد و تحت نظر خود درآورد. در واقع، سازمانی که توسط صدام حسین به توپ و تانک مسلح شده بود توسط آمریکا خلع سلاح شد.

بدون تردید، وضعیت فلاکت بار و غیرانسانی فعلی اعضای سازمان مجاهدین خلق در سیاست های نادرست رهبری این سازمان ریشه دارد. سازمانی که اعتبار و نفوذ خود را طی فرایند انقلاب 57 با بسیج از پایین مردم گسترش داد با اتخاذ سیاست های غلط، زدوبند از بالا و حذف منتقدان رهبری سازمان (زیرپا گذاشتن مواضع مترقی بنیانگذاران سازمان، خوش خدمتی اولیه برای رژیم خمینی، ساماندهی کیش شخصیت حیرت انگیز مسعود رجوی و برپایی روابط مرید- مرادی، انگ و برجسب زنی به مخالفان و پرونده سازی برای معترضان و غیره) و «دیپلماسی» و معامله با نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی خارجی (آمریکایی و اروپایی، همکاری با ارتش عراق در جنگ علیه ایران، مراوده با رژیم اردن و...) تبدیل به فرقه ای مذهبی - سیاسی شد و اعتبار خود را از دست داد. در اینجا قصد نقد یا افشای سیاست های مهلک یک ربع قرن گذشته رهبری این «سازمان» را نداریم؛ خود کرده را تدبیر نیست! بی شک، در این مقطع زمانی، باید با تمام توان از جان و حقوق انسانی مجاهدین اسیر در «اشرف» حمایت

کرد. اما پرسیدنی است که آیا رهبری سازمان مجاهدین خلق از تجربه تلخ تاریخی معامله - ای که آمریکا و شاه با دولت وقت عراق بر سر پیشمرگهای کرد عراقی به رهبری ملا مصطفی بارزانی کردند، بی خبر بود؟ گروه ملا مصطفی بارزانی سالها بود که طی دهه 60 و 70 میلادی با کمک ایران و آمریکا علیه دولت مرکزی عراق در حال جنگ بود.



ولی وقتی که آمریکا با دولت وقت عراق روابط خود را بهبود بخشید بر سر سرنوشت گروه ملامصطفی بارزانی معامله کرد و به محمدرضاشاه دستور داد تا کمک- های خود را به پیشمرگ-های کرد عراقی قطع کند. ملامصطفی و پیشمرگ-ها لاجرم جنگ را متوقف کردند و مجبور به مهاجرت به ایران شدند. سپس روابط شاه و رژیم بعثی رو به بهبودی گذاشت. کشت و کشتار چند روز گذشته ساکنان «شهر اشرف» بی گمان یادآور آن واقعه ننگین تاریخی است. پرسیدنی است که چرا آمریکا اکنون اجازه انجام چنین جنایتی را به نیروهای عراقی داده است؟

در حال حاضر، آمریکا و انگلستان وضعیت بسیار بد نظامی - سیاسی در عراق و افغانستان دارند و بدون کمک-های بیشتر رژیم ایران قادر به کنترل اوضاع بحرانی در این دو کشور نخواهند شد. این دودولت امپریالیستی که از همان آغاز اشغال افغانستان و عراق از کمک های همه جانبه ایران برخوردار شده بودند، برای جلب رضایت و همکاری بیشتر رژیم آخوندی، اینبار وادار به قربانی کردن مجاهدین خلق شده- اند. دولت آمریکا برخلاف وعده-هایی که به مجاهدین داده و تعهد کرده بود که از جان و حقوق انسانی «اسرای جنگی»

سازمان مجاهدین د ر برابر حکومت دست نشانده عراق و نیروهای ارتجاعی شیعه طرفدار ایران حمایت کند، هم اکنون چراغ سبز یورش به مجاهدین را نشان داده است! در این میان، باید به نقش رسانه-های امپریالیستی (به ویژه بی بی سی و صدای آمریکا) و به طور کلی «اپوزیسیون» فریبکارایرانی طرفدار آمریکا که در برابر این جنایت سکوت کرده اند یا عامل اصلی پشت پرده یورش به مجاهدین خلق را معرفی نمی -کنند، نیز اشاره شود؛ از منظر این فریبکاران، تمام انتقادات باید متوجه حکومت مرکزی عراق باشد و کوچکترین ایرادی نباید متوجه «ارباب بزرگ» باشد؛ اما، همگان می -دانند که دولت دست نشانده عراق بدون اجازه آمریکا حتی آب هم نمی نوشد؛ اصولاً رسم کشورهای «متمدن» است که کارهای «کثیف» خود را به دست نوچه -های خود می -سپارند؛ همین دولت آمریکا بود که صدام حسین را برای خلق آویز کردن، تحویل نیروهای ارتجاعی شیعه و حکومت مرکزی عراق داد و از «توحش» خویش سلب مسئولیت کرد؟!

بی تردید رهبری سازمان مجاهدین خلق که سالهاست می -کوشد تا از بالا با دولتمردان آمریکایی و اروپایی زدوبند کند و به همین دلیل چشم امید به یاری شان بسته بود نیز در این رخداد تلخ مقصر است؛ سیاست معامله با دولتهای صاحب قدرت در ادامه سیاست-های پیشین «کسب قدرت به هر قیمت و باهر وسیله ای» توسط رهبری مجاهدین بود. برای مسعود رجوی پیشوای بلامنازع مجاهدین هر وسیله ای برای رسیدن به هدف مجاب و مشروع بوده است: مردم ایران فراموش نمی- کنند که در اوایل انقلاب رهبری مجاهدین خلق با تمام توان خود می-کوشید تا سهمی از قدرت نظام آخوندی به دست بیاورد. این خمینی بود که دست رد به سینه مجاهدین زد. مسعود رجوی، پس از 30 خرداد 1360 و ترک ایران، باز همان سیاست- معامله با نهادهای قدرت خارجی را ادامه داد و این بار به سراغ رهبران کشورهای امپریالیستی و حتی کسانی مانند ملک حسین پادشاه ارتجاعی اردن و صدام حسین شبه فاشیست شتافت.

همین نمونه هاست. نشریه روشنگر، همانطور که در همه جا با صراحت و بی پروا منتقد اندیشه های خرافی و عقب افتاده در جامعه است، با همان قاطعیت نیز از حقوق دیگران علیرغم موافقت یا عدم موافقت فکری با آنها دفاع می کند و حمله ددمنشانه نیروهای عراقی به مجاهدین در پایگاه اشرف را محکوم و خواهان اعتراض جامعه جهانی برای توقف هر چه سریعتر آن می باشد.

سیامک ستوده سردبیر ماهانه روشنگر

گفته شد که در این مطلب کوتاه قصد بررسی عملکرد رهبری سازمان مجاهدین خلق را ندارم. در این مقطع، مسأله اصلی، دفاع از حقوق دموکراتیک و حفظ ارزش ها و معیارهای انسانی همه اعضای سازمان مجاهدین خلق است. بخصوص باید توجه داشت که جان سردمداران گروه مجاهدین هم



در حال حاضر در خطر نیست. چرا که هم اکنون تمام رهبری سازمان مجاهدین خلق در مناطق امن و دور از خاک عراق و مرز ایران بسر می-برند. چیزی که برای اپوزیسیون مترقی رژیم «ولایت فقیه» فوق العاده تعجب برانگیز بود این بود که خانم مریم رجوی حاضر به معامله با رژیم ددمنش آخوندی بر سر بازگشت «مشروط» چندین هزارنفر از اعضای ساده و بدنه تشکیلاتی مجاهدین خلق به ایران شد! فرستادن «داوطلبانه» اعضای ساده مجاهدین به دوزخ جمهوری اسلامی یعنی شکنجه و مرگ حتمی! از چنین رهبران بی مسئولیتی که برای حفظ موقعیت خود حتی حاضر به قربانی کردن یاران وفادار و «مریدان» خود هستند، بیشتر از این پیشنهاد ننگین انتظار می -رفت. به همین دلیل است که باید با تمام توان کوشید تا از حقوق انسانی اعضای محبوس مجاهدین در اسارتگاه «اشرف» دفاع کرد و تلاش کرد تا کوچکترین صدمه-ای از سوی نیروهای عراقی - آمریکایی به اعضای مجاهدین خلق وارد نشود. باید کارزارهای گسترده-ای جهت آزادی مجاهدین خلق به راه انداخت تا از دست جلاخان ایرانی - عراقی خلاص شوند. وظیفه همگی نیروهای چپ و انقلابی است تا برای آزادی و زادی انتقال هرچه سریعتر اسرای جنگی مجاهدین خلق از عراق به کشورهای امن تلاش بی وقفه کنند. ■

این پیام از جانب روشنگر در محکومیت حمله نیروهای عراقی به پایگاه اشرف برای مجاهدین جهت قرائت در تظاهرات اتاوا در 31 جولای، ارسال شد که تا آنجا که ما اطلاع داریم از جانب مسئولین تظاهرات قرائت نشد

روشنگر متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

سرود برخاستن

شعری از: احمد خزاعی

الله و اکبر

آواز خر در چمنی است

که موج سبز

برایمان به ارمغان آورده است.

سرود ما، اما، آوای پاره گشتن
زنجیرهایی است

که اکنون رنگ سبز بر آن خورده
است

و پرچمان

پرچم سرخی است به رنگ خون
تمام نداه.

برمی خیزیم ما

و در آتش می افکنیم

چادر سیاه را و مقتعه سبز را؛

با گام هایی به بلندی البرز

در می نوردیم پهنه میهن را

و زیر پا له می کنیم

تمامی کرمهای لجنزار اسلامی را

شعری از: کیوان صادقی

ندای که بوده ای

که اینگونه در بالین خون خفته ای

از برای آزادی

چونان ققنوس در میانه ی آتشتها

آغشته به دردهای بیکرانه ی ما

ندای که بوده ای

ندای تندر و ناقوسهای زنده ی
توفانها

ندای آتش و " فریادهای عاصی
آذرخش "

ندای رسای رهایی

به هیئت آفتابی در برابر ما

پروارت را به خاطر سپرده ایم

آزادگان در اوج پرواز

آزادگان

در اوج پرواز

یا ساز زمزمه گر این آواز دلنواز

بی شک رسیده است هنگامه اذان،

چنانچه سهراب می گفت از باد اذان گوی کاشان

در ظهر داغ شهر، یک با ردیف ایستاده اند به صف ، ناجیان آزادی

و آنسوی فبله گاه در پشت سبز و سیاه، اهریمنان دژم خوی قرن من

گلوله باران می کنند با سلام و صلوات و گلوله و خرافه

این آزادگان به صف ایستاده در نماز آزادی را،

اما مادران به خانه اند، در انتظار نسل جوان خویش

برپا داشته اند نذر قُل قُل خونِ جوانان، در جوشان دیگ قلبشان،

تا کی ببینند، روی جوانِ رعنا ی خویش به آستان در؟

آنگاه با نیاز و التماس بگویند،

جان عزیز من، ندای من، امیر من، کیانوش، نریمان، بابکم، مرا ببخش

در آسمان یافتم خون ترا، و هدیه کردم آینده ترا،

در سی سال پیش به دست اهریمن صفتان خرافه گو.

اینک باز تو باید فنا شوی تا باز پس ستانی بهای گرانقدر آزادگی را ،

شرافت، صداقت، غرور و سرور، بالندگی را ... زیرا که نسل تو،

سهراب این زمان، اندیشمندتر، قد راست کرده است

تا برکنند نظام مزور افراسیابان و ضحاکان عباپوش ماردوش قرن را.

رو باز پس ستان، ایران من را،

این سرزمین را،

منزلگهی که بابک و کورش و خشایار و داریوش بنایش نهاده اند،

اگر خون تو ریزد مرا چه باک،

زیرا که این سرزمین، با خون آزادگان، شد نامش ایران

ایران رستم و سهراب و برادر، مادر، پسر، دختر

ایران من ،

رواست در راه تو، پدر داد، برادر، خواهر، همسایه، پسر داد

و آنگاه واپس ترا گرفت

از دژخیمان و گرگان بی صفت فرومایه ی مزدور،

آباد مان ایران من، آزاد مان ایران من، ایران من، ایران من

میترا جاودانی - 4 جولای 2009

جناب پرزیدنت محمود احمدی نژاد

بدینوسیله اینجانب تونی بلر فرزند ادوارد به شماره شناسنامه ۵۹۸ صادره از حومه لندن از شما و ملت ایران عذرخواهی نموده و آرزو مندم که مشمول بخشش الهی قرارگیرم. محمود جان به خدا قسم از روزی که این ملوانهای احمق جاسوس به آبهای شما تجاوز کردند و شما اینقدر ناراحت شدید ، دیگر خواب راحت ندارم. البته به جان ملکه قسم ، فکرش را هم نمی کردم که شما ممکن است یک دفعه این همه غیرتی شوید. راستش با مراجعه به سوابق همت و غیرتتان الان هم باورم نمی شود. آخر عزیز من شما سی سال است ریاست اپک را بهتان نمی دهند چیزی نمی گوئید. خسارت جنگتان را هم خوردند و رفتند ، چیزی نمی گوئید. حق و حقوق دریای خزر را هم که نمی توانید زنده کنید. از پس این شیخ های خلیج (فارس) هم که بر نمی آئید. چینی ها مدام به هوای حمایت هسته ای ، جنس بنجل بارتان می کنند ، چیزی نمی گوئید. شرکتهای نفتی هم که دولا پهن با شما حساب می کنند ، چیزی نمی گوئید. اتباع شما را در سراسر دنیا راه نمی دهند اگر هم بدهند انگشت نگاری می شوند ، نمونه اش سفارت خودمان در تهران ، چیزی نمی گوئید . روسیه برای تکمیل این نیروگاه فکسنی بوشهر مرتب تیغتان می زند چیزی نمی گوئید. دانشگاه کلمبیا می روی کلی کلفت بارت می کنند ، می خندی و آنرا عظمت ملت ایران نشان می دهی.

خلاصه محمودجان شما ایرانی ها کارهایی می کنید که ما انگلیسیها به انگلیسی بودنمان شک می کنیم! برادر من ، نوکری آمریکا و انگلیس چه دردی داشت که رفته اید نوکر چین و روسیه شده اید؟ قربان آن هاله ات بروم از وقتی رفتی توی کار هولوکاست اینجا مرتب همه کانالهای تلویزون و روزنامه ها از هولوکاست صحبت می کنند . تمام مرغ و خروسهای انگلیس هم به هولوکاست ایمان آوردند. جان مادرت ول کن شاید تلویزیون یک کمی ما را نشان دهد.

محمود جان بدون تعارف می گویم ، از الگوی مدیریتت خیلی خوشم آمده . مخصوصا آنجائیکه خودت کاپشن می پوشی ولی به ملوانهای جاسوس ما کت و شلوار می دهی. با این کارت در ارتش ما همه داوطلب اسارت شده اند و ریزش نیروهای ما در عراق سرسام آور شده . حتی شنیده ام به نیروهای ما پیشنهاد وام ازدواج و مسکن مهر هم داده ای. فدایت شوم این کارها درسته؟ این ایده سبب زمینی مال خودت بود؟ محشر بود ، قرار است در انتخابات بعدی ما هم یک چیزی مجانی بین مردم توزیع کنیم . چه پیشنهاد می کنی ؟ با این حال اگر مانعی نداره گوردون (براون) را بفرستم تا راه حلهای مدیریت جهان و کنترل بحران اقتصادی را فشرده برایش تدریس کنی. تورم در انگلیس غوغا می کند ، شده ۴% چه کارش کنیم؟

■ ■ ■



خدا نامه

اگر او عاشق نه ساله هاشد
چرا عقدش به نام من روا شد
چرا باید به نام من جنگید
دها نها را به نام من ببندید
که بنده گر خدایم بی نیازم
نه پایان و نه آغاز پیازم
نماز و روزه کی خواهم زیارم
قمه بر سرزدن کی بوده کارم
اگر از تن جدا کردید شما سر
چرا نعره زنید الله و اکبر
بدان آیین من زور و جفا نیست
که این دیوانگی ها کار ما نیست
که راه من بود مهر و سعادت
کجا راه جهاد است و شهادت
کجا گفتم که من خانه ندارم
سرم را من کجا شب ها گذارم
خدا را کی سرای و خانه باشد
کنشت و کعبه و بتخانه باشد
بیا از ما درآر این دست آخر
بکش از ما برون جان برادر
غلط کردم که آدم آفریدم
به جان مادرم دیگر بریدم
خدا پیمان نه آخر به لب بست
سپس خسته دو چشمانش به هم بست
سکوتی بود از دور ناله زاع
خدا و من نشسته گوشه باغ
به خود گفتم عجب پس این خدا بود
ندانستم چه با من آشنا بود
بابک اسحاقی

شبی آمد خدا در خواب نیازم
نشست با من سر راز و نیازم
شرابی بود و نان سنگکی داغ
نشستم گوشه دنج ته باغ
دو سه پیمانه و سازی و آواز
به مستی شد خدا گوینده راز
به من گفت از شما من دردمندم
بگو من با شما آخر چه کردم
چرا باید زخودآیین در آرید
به نام من کتاب و دین درآرید
اگرخواهم به دنیا من نگاهم
بدان موسی و عیسی را نخواهم
چرا تیغ محمد را بجویم
اگر خواهم کسی آید بسویم
نه انجیل و نه تورات و نه قرآن
نبوده دفتر من ناشناسر آن
همه کار ریا کاران و دندان
به هر دوران ظهور این رسولان
اگر خواب زمان در دست آنان
ستون جاهلان هم پشت آنان
گاهی بر من نهادند نام الله
شدیم غارتگر و یاغی صحرا
گاهی هم ما شدیم بابای عیسی
به شد مریم به عقد وصیغه ما
گاهی در مصر به همراهی موسی
درآوردیم پدر از پیروبرنا
محمد را شدیم زنباره او
رئیس درب روسپی خانه او
به هر جا يك زنی را زیر سر کرد
به نام بنده هم يك آیه در کرد

(ناتوانسته ای بر سنگ کور من)

سپهر داد گر کین

بعد از من
هوا همچنان لبریز از خواستن است
بعد از من
رودخانه همچنان جریان دارد
بعد از من
خاک و سنگ همچنان در انتظارِ دیگرست
و گیاهان
برای پرورش نوزادی دیگر بارور میگردند
بعد از من
ایستگاهها و جاده ها
همچنان پر و خالی میگردند
و رفت و آمد ها
جاودانه به نظر میرسند
بعد از من
کودکی هر روز روزنامه ها را به در خانه ها میبرد،
اتمی به اتمی دیگر نزدیک میگردد
و الکترونهاش را
به رایگان در اختیارش قرار میدهد،
ستاره ای میمیرد،
تمساحی سر از تخم بیرون میآورد،
نانی بیات میگردد،
گلوله ای بر قلب یک اعتراض فرو مینشیند .
و آزادی
بر روی صفحه ی کاغذ
همچنان در هیجان رهایی باقی میماند،
مسئله ای حل میگردد
و هزاران مسئله ی دیگر بوجود میآید
و عشق
و عشق
که همچنان تفسیر و تفسیر میگردد
بعد از من
تو
ای غریبه ی آشنا
این پرچم را بر افراشته نگاه خواهی داشت
و امواج این سرود
با بالهای اندیشه
به عمق کهکشانها سفر خواهند نمود
بعد از من
گریه همچنان گریه خواهد ماند
و لبخند
بی حضور لبان تو بی معنی
من
اگرچه نگاهبان خوبی
برای این آتشکده نبودم
اما
بعد از من
تو در امتداد روشنی گام بردار
بعد از من
میدانم که هوا همچنان لبریز از خواستن است

لابی و لابیگری: "آری یا نه؟"

رابطه کنگره ایرانیان و
اتحادیه روابط عمومی
آمریکایی های ایرانی تبار
(پایا - PAAIA)



تهیه و تنظیم: فرامرز شیراوند - روشنگر

پیش از خواندن مقاله آقای مسعود نقره کار، "حکومت اسلامی و لابیگری در امریکا"، مایلم نظراتان را: به چکیده ای از گزارش بی بی سی فارسی در واشنگتن، بخشی از مصاحبه سر پاسدار محسن رضایی، و همچنین به ایمیل آقای علیداد مافی نظام، مترجم کتاب محمد خاتمی* - یکی از اعضای هیئت مدیره کنگره ایرانیان، که در تاریخ 21 مارچ 2008 مصادف با یکم فروردین ماه 1387 از طریق ایمیل گروهی کنگره ایرانیان فرستاده شده، جلب کنم.

واژه **لابی**: "در ادبیات سیاسی به معنی اعمال نفوذ بر سیاستمداران بویژه بر نمایندگان مجالس است . اولین بار کلمه لابی و لابی گری در فرهنگ سیاسی ایالات متحده آمریکا بکار گرفته شد . لابی در ایالات متحده آمریکا بسیار گسترده و فراگیر است.

در یک تعریف کلی، گروه‌های ذی نفوذ لابی، به آن دسته از گروه‌هایی گفته می‌شود که برای تأثیر گذاری بر روند تصمیم گیریهای سیاسی - اجتماعی و تأمین منافع خاص خود عمل می‌کنند.

در این میان آنچه که یک گروه ذی نفوذ را از یک حزب مجزا می‌کند، بی علاقه‌گی این گروه‌ها برای معرفی نامزد درانتخابات است. به عبارت دیگر در حالی که احزاب در تلاش هستند از طریق شیوه‌های مسالمت آمیز قدرت وارد ساخت قدرت شوند ، گروه‌های فشار تنها به دنبال تأثیر گذاری بردولتمردان و روند تصمیم گیری هستند."

ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

تاسیس لابی آمریکایی های ایرانی تبار

نعیم سبحانی

بی بی سی فارسی، واشنگتن
پنج شنبه 12 ژوئن 2008 - 23 خرداد
1387

تعدادی از ایرانیان در آمریکا به تازگی یک گروه لابی تشکیل داده اند که به گفته موسسان آن هدفش دفاع از منافع مشترک کل جامعه ایرانی در آمریکا است.

این سازمان لابی گر، اتحادیه روابط عمومی آمریکایی های ایرانی تبار (پایا - PAAIA) نام دارد و در واشنگتن دی سی، پایتخت آمریکا، مستقر شده است. یکی از اعضای هیات مدیره پایا فیروز نادری از متخصصان ارشد آژانس فضایی آمریکا (ناسا) است که هم اکنون در آزمایشگاه جت پروپولشن ناسا فعالیت دارد. رودابه بختیار هم که در گذشته به عنوان مجری و خبرنگار برای شبکه های تلویزیونی سی ان ان و فاکس نیوز کار می کرد مسئول روابط عمومی پایاست. بابک حقوقی مدیر کل پایا تاکید دارد که این گروه لابی به طور منسجم و سازمان یافته بر پیشبرد منافع جامعه ایرانیان در آمریکا تمرکز خواهد کرد.

گروه های دیگر

پایا شاید اولین گروه لابی حرفه ای باشد که هدفش را پیشبرد منافع کل جامعه ایرانی در آمریکا عنوان می کند اما اولین سازمان غیر دولتی در این عرصه نیست. شورای ملی ایرانیان ساکن آمریکا (نیاک - NIAC) که از سال ۲۰۰۲ میلادی در واشنگتن فعالیت داشته نیز هدف خود را پیشبرد منافع مدنی فرهنگی و سیاسی جامعه ایرانیان آمریکا اعلام کرده است. این گروه برخلاف سازمان تازه تاسیس پایا یک گروه لابی حرفه ای نیست. نیاک در دو سال اخیر بخش قابل ملاحظه ای از فعالیت هایش را بر سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران متمرکز کرده است. تریتا پارسی مدیر کل نیاک می گوید از زمانی که خطر جنگ بین ایران و آمریکا بالا گرفته سازمان وی تصمیم گرفت که در این زمینه فعالیت کند تا بین ایران و آمریکا جنگ در نگردد. این رخداد به گفته وی به نفع جامعه ایرانیان در آمریکا نخواهد بود. نیاک در زمینه سیاست خارجی از گفتگوی دولت های ایران و آمریکا حمایت می کند، اما از جانب طرفداران تغییر حکومت ایران به جانبداری از جمهوری اسلامی متهم شده است. مدیر کل نیاک این اتهام را بی اساس می خواند و آن را رد می کند. آقای پارسی می گوید: "متأسفانه این روزها هر کسی که در محیط سیاسی آمریکا از دیپلماسی طرفداری کند، محافظه کارهای آمریکا به دنبالش می آیند تا او را ترور شخصیتی کنند."

پرهیز از جنجال

مساله جنجالی و اختلاف برانگیز توسل به دیپلماسی یا گزینه نظامی آمریکا در قبال ایران موضوعی نیست که گروه لابی تازه تاسیس (پایا) چندان علاقه ای به آن داشته باشد. این امر یکی از وجوه اصلی تمایز این گروه از دیگر گروه های ایرانی فعال در عرصه های سیاسی است.

مدیر کل پایا در تشریح خط مشی گروه خود می گوید: "ما سازمانی نیستیم که تمرکز یا حتی تخصصمان در رابطه با سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران یا روابط آمریکا و ایران باشد. ما وارد مقوله آینده ایران نمی شویم."

محسن رضایی - دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام (در مصاحبه تلویزیونی سال 2007)

"یکی از اشکالات ایران اینه که در داخل امریکا لابی نداره. الان صهیونیستها لابی دارند، حتی ارامنه لابی دارند و لابی های خیلی قوی دارند. اطلاعات فوق العاده هدایت شده ای را که به افکار عمومی امریکا، حتی به دولتمردان امریکا میدهند.

ایران قدرت لابی اش ضعیفه، یعنی ما الان ایرانیهای بسیار (اتفاقاً تحصیل کرده ترین و دارای درآمدهای بسیار بالاستند) بله دارای درآمدهای بسیار بالاستند! به نظر من دوستان ما در وزارت خارجه باید تلاش بکنند لابی های خیلی قوی در داخل خود امریکا درست بکنند!"

<http://www.iranianlobby.com/page1Video1.php?id=17>



Alidad Mafinezam is the translator of Mohammad Khatami's works "Islam, Liberty and Development," 1998, part of which had been published under the title "Hope and Challenge: The Iranian President Speaks", 1997. The Middle East Institute of Columbia University recently published his monograph, "The Intellectual Bases of the Khatami Phenomenon," 1999. In 1997-98 he was the coordinator and fundraiser of the Columbia University Caspian Project in New York. He currently does advocacy work on U.S.-Iran relations in Washington, DC. <http://www.iranian.com/Opinion/1999/May/Washington/index.html>

[IC_Congress] Happy Nowruz (please see attached)
Friday, March 21, 2008 6:22 AM
From: "Alidad Mafinezam" <amafinezam@yahoo.ca>
To: iccongress@googlegroups.com
Message contains attachments
[PAAIA Board of Directors Bios \(2\).pdf \(131KB\)](#), [PAAIA Executive Team \(3\).pdf \(39KB\)](#), [PAAIA Prospectus - Final.pdf \(397KB\)](#)

Dear Friends,
Please see the attached material on the recently created Public Affairs Alliance of Iranian Americans (PAAIA). This organization has not been announced yet, so please treat the material as confidential. See especially the board of directors. This organization may offer a good model for us in some areas.
We have the option of working with PAAIA on a range of programs to bring a continental and global perspective to our activities.

Regards and Happy Nowruz,
Alidad Mafinezam

دوستان عزیز،

لطفا مدارک پیوست شده در باره سازمان

جدیدالتاسیس (پایا) را ملاحظه فرمایید. این سازمان هنوز اعلان وجود نکرده است، بنابراین مدارک را محرمانه تلقی کنید. خصوصاً [فایل] اعضای هیئت مدیره را نگاه کنید. این سازمان میتواند در برخی از زمینه ها، الگوی مناسبی برایمان باشد.

ما میتوانیم در برنامه های مختلف با پایا همکاری کنیم تا بتوانیم فعالیتهایمان را در سطوح قاره ای و جهانی هم آهنگ کنیم.*
با احترام و نوروز خوش
علیداد مافی نظام

حکومت اسلامی و لابیگری در امریکا

مسعود نقره کار



حکومت اسلامی به دنبال سازمان دادن، و یا یافتن لابی ای تأثیر گذار و قدرتمند برای پیشبرد سیاست های اش در امریکا ست. به نظر می رسد تلاش های عاملان و مشاطه گران حکومت اسلامی برای شکل دهی یک لابی موثر و قدرتمند درحد الگوی مورد نظر حکومت اسلامی، که لابی اسرائیلی ها در امریکا ست(AIPAC) ، بی ثمر مانده است. مجموعه ای از لابی های ایرانی - آمریکایی (1)، گروهی از استادان دانشگاه ها و دانشجویان مراکز آموزشی، تشکل های مختلف، تارنما ها، روزنامه ها و تلویزیون های حامی یا وابسته به حکومت اسلامی سال هاست، مستقیم و غیرمستقیم در راستای پیشبرد سیاست های حکومت اسلامی در امریکا تلاش کرده و می کنند، با این حال اما حکومت اسلامی از عملکرد اینان راضی نیست.

دیدگاه تارنمای تابناک (بازتاب سابق) ، یکی از شواهدیست که عدم رضایت حکومت اسلامی از عملکرد این مجموعه را باز می تاباند. این پربیننده ترین تارنمای سیاسی حکومتی سخنگوی جناحی از اصولگرایان به ویژه سخنگوی محسن رضایی، فرمانده سابق سپاه پاسداران و رییس شورای تشخیص مصلحت رژیم و کاندیدای ریاست جمهوری از سوی اصولگرایان است. این تارنما اخیراً" در مطلبی باعنوان " یکهفتازی AIPAC در فقدان نهادهای مردمی ایرانیان در آمریکا" از فقدان یک لابی موثر و قدرتمند طرفدار حکومت اسلامی و پراکندگی ایرانیان در امریکا گلایه کرده و سیاست جدید حکومت اسلامی در رابطه با لابی مورد نظرش را مشخص نموده است: تابناک می نویسد:

"با وجود آن که جمعیت سه میلیون نفری ایرانیان مقیم آمریکا، بیش از شش برابر جمعیت 450 هزار نفری صهیونیست‌های مقیم آمریکاست، تشتت آنان باعث شده تا نتوانند آن‌گونه که باید در ایالات متحده ایفای نقش کنند و در مقابل، صهیونیست‌های مقیم آمریکا، تلاش‌های گسترده‌ای برای توطئه علیه ایران و ایرانیان به کار می‌بندند.....متأسفانه، تشکیلات غیر دولتی ایرانی - آمریکایی تاکنون نتوانسته‌اند گام‌های مؤثری برای اتحاد ایرانیان بردارند و تشکیلاتی که تاکنون درست شده است، به

مگر مسأله سیاست خارجی ایران ، تحریم اقتصادی ایران و مسایل مربوط به رابطه میان آمریکا و ایران و یا صدور اطلاعاتیه در باره دستگیری یکی دو تن از روزنامه نگاران امریکایی ایرانی تبار که شما صادر کردید مسایلی غیر سیاسی و بی ربط به مسایل سیاسی جاری در ایران هستند؟

موضع گیری های تا کنونی پایا نشان داده است که منظور از " منافع ایرانیان " ظاهرًا فقط منافع مالی ایرانیان - امریکاییان مد نظر نیست .تاکید بر نتیجه آمار گیری زاگی مبنی بر اینکه : "47 درصد پاسخ دهندگان هم از اعمال تبعیض علیه خود یا یکی از آشنایانشان در آمریکا شکایت داشته اند. موارد تبعیض شامل مقررات امنیتی در فرودگاه ها، تبعیض اجتماعی، تبعیض شغلی و تجاری است." (12) از توجه پایا به منافع معنوی و حقوق بشری ایرانیان شهروند آمریکا خبر می دهد، بسیار خوب ، اما چرا در مورد منافع معنوی و حقوق بشری و حقوق مدنی میلیون ها هموطن خود در ایران سکوت کرده اید؟

2- ادعا شده است که با سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران کاری ندارید و در حاشیه مصاحبه های مسئولین این سازمان گفته شده است که " مساله جنجالی و اختلاف برانگیز توسل به دیپلماسی یا گزینه نظامی آمریکا در قبال ایران موضوعی نیست که گروه لابی تازه تاسیس (پایا) چندان علاقه ای به آن داشته باشد. این امر یکی از وجوه اصلی تمایز این گروه از دیگر گروه های ایرانی فعال در عرصه های سیاسی است! (13) . آیا جنگ و حمله نظامی آمریکا یا اسرائیل به ایران در حد تحریم اقتصادی نیز - که شما به آن حساس هستید- بر زندگی و منافع امریکایی ها ی ایرانی تبار تاثیرخواهد داشت ؟. چرا مخالف تحریم اقتصادی هستید اما در قبال موضوع حمله آمریکا و اسرائیل به ایران حساسیت لازم نشان نمی دهید؟ مصاحبه اخیر خانم رودی بختیار مسئول روابط عمومی " پایا " با ولی نصر، که در آن مصاحبه به سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران نیز پرداخته شده است را چگونه توضیح می دهید؟ (14)

3- شما نسبت به تحریم اقتصادی ایران به این دلیل که می تواند بر زندگی امریکایی های ایرانی تبار تاثیر گذار باشد حساسیت نشان داده و به نوعی با آن مخالفت کردید ، آیا تروریسم داخلی و بین المللی حکومت اسلامی و رفتار غیر انسانی این حکومت با شهروندان خود تاثیری بر زندگی امریکایی های ایرانی تبار نگذاشته است ؟ قبول فرمایید که حکومت اسلامی چنان وجهه ایرانیان را در جهان آلوده کرده است که متأسفانه حتی غول های مالی و علمی عضو پایا به یمن افکار و کردار گند آلود حکومت اسلامی، درافکار عمومی آمریکا

دائر کردن دفتر حافظ منافعش در تهران ممکن است ارسال "علامتی اشتباه" به جامعه جهانی مبنی بر بهبود روابط سیاسی آمریکا با ایران باشد، از دست زدن به چنین اقدامی بیم دارد اما دقیقاً به همین علت است که آقای احمدی نژاد از این موضوع استقبال کرده است..." (10)

حضور یکی از سیاستمداران و محققین جوان عالم تشیع ، آقای ولی رضا نصر، در این سازمان علاقه اصولگرایان را به این

چرا پایا در مورد این خواست مهم ما ایرانی – امریکایی ها، و خواست حقوقی و همگانی مردم میهنمان سکوت می کند . می فرمایید این مساله سیاسی ست و " پایا" یک سازمان غیر سیاسی(در رابطه با ایران) است ؟ مگر مسأله سیاست خارجی ایران ، تحریم اقتصادی ایران و مسایل مربوط به رابطه میان آمریکا و ایران و یا صدور اطلاعاتیه در باره دستگیری یکی دو تن از روزنامه نگاران امریکایی ایرانی تبار که شما صادر کردید مسایلی غیر سیاسی و بی ربط به مسایل سیاسی جاری در ایران هستند؟

لابی افزایش داده است. ولی رضا نصر مشاور پرزیدنت اوباما در رابطه با مسایل خاورمیانه و ایران است .

سه سؤال از مسئولین محترم سازمان "پایا" 1- سازمان پایا ادعا کرده است : " موسسه ای ست که هدف اش تامین منافع ایرانیان مقیم امریکا ست " و " این گروه لابی به طور منسجم و سازمان یافته بر پیشبرد منافع جامعه ایرانیان در آمریکا تمرکز خواهد کرد". بنیانگذار این لابی آقای بابک حقوقی نیز گفته اند : "سازمان پایا نمایندگی کل جامعه ایرانی آمریکایی را انجام می دهد و به همین علت باید نظرات کل این جامعه را منعکس کند. به این منظور فکر کردیم یک همه پرسی انجام دهیم تا به طور دقیق و علمی اطلاعات لازم را به دست آوریم." (11) برای صدور این حکم که پایا نماینده کل جامعه ایرانی در آمریکا ست هنوز اندکی زود است ، اما گیریم ادعا ی پایا و سخن بنیانگذارش درست باشد و سازمان ایشان" نمایندگی کل جامعه ایرانی آمریکایی را انجام می دهد ". به اطلاع ایشان و سایر رهبران این لابی می رسانم که امثال نویسنده این مقاله هزاران ایرانی شهروند آمریکا هستند که مساله "حقوق بشر در ایران " با منافع معنوی و انسانی شان گره خورده است ، چرا پایا در مورد این خواست مهم ما ایرانی – امریکایی ها، و خواست حقوقی و همگانی مردم میهنمان سکوت می کند . می فرمایید این مساله سیاسی ست و " پایا" یک سازمان غیر سیاسی(در رابطه با ایران) است ؟

در ایران می گذرد کاری ندارد، و سیاسی بودن را تنها " مشارکت گسترده ایرانیان آمریکا در روند سیاسی در این کشور (امریکا) " می داند(4).

به نمونه هایی از موضع گیری های مسئولین این لابی که بازتاب برنامه های این لابی ست - و گویا قرار است با سیاست در داخل ایران کاری نداشته باشند – اشاره می کنم:

آقای بابک حقوقی بنیانگذار این لابی در مصاحبه با" بی بی سی" گفته است: "ما سازمانی نیستیم که تمرکز یا حتی تخصصمان در رابطه با سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران یا روابط آمریکا و ایران باشد. ما وارد مقوله آینده ایران نمی شویم." (5)

"پایا به احتمال زیاد به پیامد تحریم های دولت آمریکا علیه ایران برای جامعه ایرانی در آمریکا توجه نشان خواهد داد.(6) "تحریم های آمریکا اثرات بسیار مضری بر مردم ایران داشته است ... و الزاما منافع آمریکا و اهداف سیاسی آن را در منطقه نیز تامین نمی کند و باید لغو شود." (7)

" براساس نظرسنجی ای که به وسیله اتحادیه روابط عمومی ایرانیان آمریکایی، پایا، انجام شده است، هشتاد و چهار درصد پاسخ دهندگان خواستار تاسیس دفتر حفاظت منافع ایالات متحده در تهران هستند." (8)

"این نظرسنجی همچنین بیانگر علاقه جامعه ایرانیان آمریکا به افزایش تفاهم میان دو کشور است.... نظرسنجی پایا به وسیله موسسه تحقیقاتی زاگی انجام شده است...." (9)

بنابراین می توان از گفته های فوق نتیجه گرفت:

الف : پایا وارد مقوله حال و آینده ایران نمی شود و کاری به سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران ندارد

ب: پایا از تاسیس دفتر حفاظت منافع ایالات متحده در تهران حمایت می کند.

ج: پایا خواستار تفاهم میان دو کشور (دوحکومت) ایران و امریکا ست.

د: پایا مخالف تحریم اقتصادی حکومت اسلامی ایران است.

البته پایا بسیاری از خواست ها و اهداف اش را از زبان آمارگران" زاگی "و معهود ایرانیانی که در این آمار گیری شرکت داده شدند ، و نیز به بهانه تاثیر گذاری تحریم اقتصادی بر زندگی امریکایی های ایرانی تبار در امریکا مطرح کرده است ، که این نوع برخوردها درعالم سیاست و سیاست بازی تاکتیک هایی شناخته شده هستند و بهره گیری از آن ها شایسته نخبه گان مالی و علمی یک ملت نیست!.

برای نمونه حتی امریکایی ها هم به بازی سیاسی دایر کردن دفتر حفاظت منافع ایالات متحده در تهران توجه داشته اند، بی بی سی می نویسد: "... ظاهراً آمریکا از بیم اینکه

دلیل موضوعات جناحی و گاه سیاسی، کمتر توانسته اند ایرانیان را به عضویت تشکیلات خود درآورند..... به تازگی گروهی از نخبگان ایرانی، تشکیلاتی به نام «پایا (PAAIA)» راه اندازی کرده اند تا در اقدامی مناسب، با همکاری با مؤسسات آماری آمریکا و سرشماری ایرانیان، پتانسیل های موجود در جامعه ایرانیان مقیم آمریکا روشن شود.....البته باید توجه داشت زمان زیادی لازم خواهد بود تا این لابی ایرانی بتواند به جایگاهی برسد که توان تاثیرگذاری بر سیاست های کاخ سفید درباره ایران را داشته باشد؛ ضمن آن که ایرانیان مقیم آمریکا با هر سلیقه و گرایش فکری و سیاسی نیز باید نگرش خود نسبت مسائلی که ایران را تحت تاثیر قرار می دهد، عوض کنند و در این مورد خاص، علایق و سلیقه های سیاسی متفاوت و بعضاً متضاد خود را به فراموشی سپارند." (2)

اینکه تابناک با اتکا به کدام نظام آماری حدود 1 میلیون ایرانی در آمریکا را به 3 میلیون ایرانی ارتقا و حدود 5 میلیون یهودی مقیم آمریکا را به 450 هزار صهیونیست تنزل داده است ،نامشخص است اما آنچه در این نوشته مشخص، صریح و روشن است ویژگی ها و توصیه های بخشی از اصولگرایان برای موفقیت لابی مورد نظرشان است. این ویژگی ها و توصیه ها اینها هستند:

لابی حکومت اسلامی باید بتواند تلاش های لابی اسرائیلی – امریکایی ، یا به قول تابناک " صهیونیست های مقیم آمریکا " که کارشان" تلاش گسترده برای توطئه علیه ایران و ایرانیان " است (3) را خنثی کند.

تشکل یا لابی مذکور غیر سیاسی و غیر جناحی باشد (البته منظور این است که فقط از منافع حکومت اسلامی حمایت کند)!

ایرانیان به خاطر تامین منافع حکومت اسلامی می باید سلیقه و گرایش فکری و سیاسی خود را عوض کنند و در این مورد علایق و سلیقه های سیاسی متفاوت و بعضاً متضاد خود را به فراموشی سپارند و در این لابی شرکت، و یا از این لابی حمایت کنند.

لابی اتحادیه روابط عمومی آمریکایی های ایرانی تبار (پایا) PAAIA - که در واشنگتن دی سی، پایتخت آمریکا، مستقر شده و فعالیت خود را از اول ماه مه ۲۰۰۸ شروع کرده است ، تنها لابی ست که تابناک تلویحا" به آن نظر مثبت نشان داده وبا امید به تلاش ها و آینده اش نگرسته است.

چرا "پایا" ؟

کدام ویژگی سازمان "پایا " PAAIAمورد توجه تابناک و اصولگرایان حکومتی قرار گرفته است.

پایا آنجا که سخن از ایران و حکومت اسلامی ست ادعا کرده است یک لابی غیر سیاسی ست و به آنچه در عرصه سیاسی

ستاده شده ن و از اینا ما به اندازه کافی نمونه داریم ولی 25 ساله که ما در این موضعی که اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستیم بعضی از مخالفین ما همچنان چسبیدن به اون دوسال و اون دوسال رو هم به شکل بسیار بسیار بد ارائه می ده ن تفسیر می کنن برخلاف واقع سیاست ما به هیچ وجه اینجوری نبوده و اگر اگر ببینین شما 25 سال می گذره این حرفا رو می زنن ولی تا حالا حتی یک نمون نمونه یک نمونه مشخص نتونستن ارائه بدن و ما واقعا دنبال این هستیم که اگر اگر برخلاف سیاستی که ما داشتیم که این سیاست به هیچ وجه نه تنها تحویل ندادن نبوده بلکه این سیاست، و اگر کسی خلاف این رو سراغ داره ما حتما استقبال می کنیم چون ما مخالف اینیم که رازهای مربوط به جمهوری اسلامی راز بمونه همه چی باید مثل شفاف باید روشن بشه هر کس بتونه در هر مورد مشخص بیاد اعلام بکنه به ما یا به جامعه ما استقبال می کنیم که آیا واقعا چنین چیزی بوده ولی متاسفانه این حرفها زده می شه بی انکه عرض میکنم یک نمونه یک مورد درطول این 25 سال نتونستن ارائه بدن"

همانطور که می بینیم نامبرده حتی قادر به نشان دادن یک مدرک و سند جهت اثبات اعای خود نبوده و تنها از خوانندگان خود عاجزانه التماس می کند که چون وی می گوید آنها بپذیرند. به همین دلیل هم بهتر است به جای بحث با چنین فرد و قیحی که به جای ارائه سند در مورد ادعایشطلبکارانه خواهان سند از دیگران شده است گوشه هائی از مواضع این سازمان را از لابلای نشریات خودشان بیاوریم تا خوانندگان خود قضاوت کنند.

در 6 بهمن سال 60 تشکیلات "سربداران" ضمن حمله مسلحانه به آمل تلاش کردند که شهر را به کنترل خود درآورند. در جریان این حرکت فدائیان (اکثریت) به گفته خودشان "دوش به دوش" نیرو های انتظامی در سرکوب و دفع مهاجمان با جمهوری اسلامی همکاری کردند. آیا این عمل از نظر آقای بهزاد کریمی همکاری با ماشین سرکوب جمهوری اسلامی جهت لو دادن و سرکوب نیرو های آزادیخواه تلقی می شود و یا ایشان جهت پذیرش خیانتهای خود به اسناد بیشتری نیازمند اند؟ جهت توجه خوانندگان آنچه خود اکثریتی ها در نشریه کار شماره 147 ، به تاریخ 14 بهمن 1360 درج نموده اند چنین است: "فدائیان خلق (اکثریت) و نیروهای حزب توده ایران از همان نخستین لحظات یورش مهاجمان ضدانقلابی ، دوش به دوش مردم و نیروهای انتظامی شهر با فداکاری در سرکوب و دفع مهاجمان فعالانه شرکت داشتند و دو تن از رفقای ما و حزب در حوادث آمل توسط مهاجمان ضدانقلابی از ناحیه شکم و سر مجروح شدند که هم اکنون در بیمارستان بستری هستند."

ما ابتدا طی تماس تلفنی با مقامات شهر " اعلام کردیم و گفتیم رفقای به خدمت رفته و از جبهه برگشته آماده گرفتن اسلحه هستند ، بگذارید در کنار برادران سپاه و بسیج مسلحانه عمل کنیم. از ما تشکر کردند و ما فعالانه در سطوح گسترده حرکت داشتیم ...

داده اند، در جایگاه آستان بوسان درگاه رژیم جنایتکار اسلامی ، همواره در کنار جناحهای درونی رژیم و بر علیه خواستها و مطالبات کارگران و زحمتکشان بوده اند. این جماعت امروز بار دیگر در خارج از کشور ، فرصت یافته اند تا ماهیت ضد مردمی خود را در حفظ نظام جمهوری اسلامی در زیر پرچم سبز اسلام موسوی و شعارهای مردم فریب کروی ، نشان داده و چاکر منشی خود را در طبق اخلاص ، تقدیم جنایتکاران رژیم اسلامی نمایند.

جرثومه هایی که در دهه 60 آشکارا در سرکوب مردم ایران با دولت جمهوری اسلامی که نخست وزیرش اتفاقا همین موسوی بود همکاری کردند و در این همکاری تا آنجا پیش رفتند که از لو دادن نیروهای انقلابی به دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی نیز دریغ نورزیدند.

جهت هشدار به جوانان معترض و مبارزین نوجوان، که خود شاهد همکاری این دارو دسته با ماشین سرکوب جمهوری اسلامی نبوده و ممکن است فریب تبلیغات ریارانه امروز آنها را بخورند تصمیم گرفتیم با مراجعه به نشریات سازمان فداییان - اکثریت در آن سالها شمه ای از شاهکارهای این دارو دسته را در مقابل چشم آنها قرار داده تا آنها امکان یابند با آگاهی بر سوابق جنایتکارانه این جریان در مورد آن قضاوت نمایند. به خصوص که با شنیدن مصاحبه اخیر بهزاد کریمی از رهبران این جریان با بی بی سی دیدم که این جماعت کار وقاحت را به آنجا رسانده اند که نه تنها همکاری خود با رژیم جنایتکار اسلامی جهت سرکوب انقلاب مردم ما و دستگیری و اعدام مبارزین را انکار می کنند بلکه مدعی هستند که حتی خانه هایشان مامن مبارزین هم بوده است.

بهتر است برای ادامه مطلب ابتدا ببینیم که بهزاد کریمی به مثابه یکی از کسانی که در سال 57 با رخنه در سازمان فدائی با توسل به باند بازی ، شیدای و دغلکاری توانستند اختاپوس وار ، در تمامی تشکیلات رخنه کرده و با سوء استفاده از نام پر افتخار فدایی پس از مدتی، بخش بزرگی از اینسازمان را به منجلاب خیانت ببرند و بعد ها خود را فداییان - اکثریت نام نهادند در مصاحبه خود با بی بی سی با استناد چه مدرک و دلیلی واقعیت همکاری سازمان خود با جنایتکاران جمهوری اسلامی را انکار می کند . وی می گوید: "من اعلام می کنم به مثابه کسی که همون موقع هم جزو مسئولین سازمان بودم و در طول سالها هم مسئولیت داشتم ما به هیچ وجه در مورد نیروهای شرکت کننده در انقلاب زمانی هم که با هم دیگه در سیاستهای متفاوت قرار گرفتیم به هیچ وجه سیاست ما نه تنها لو دادن نبوده سیاست ما انتقاد ازسرکوبگریهای حکومت بود حتی در زمانی که ما در سیاست اتحاد و انتقاد با حکومت را پیش می بردیم. ما علیه اعدامها بودیم علیه سرکوبهای کور حکومت بودیم ولی درعین حال ما علیه ترورها و ماجراجوییهای اون موقع هم بودیم و برعکس من می توانم بگویم که صداها صداها فعال چپ مجاهد اقلیتی و یا جریانات دیگه در خانه های دوست رفقای ما پناه داده شده ن و از طریق رفقای ما به خارج کشور فر

اعلامیه مشترک حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) برای ریاست جمهوری اسلامی ایران به حجت الاسلام سیدعلی خامنه ای رأی می دهیم

هم میهنان گرامی!

در انبوه توطئه های امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران توطئه قتل محمدعلی رجایی رئیس جمهور شهید ، تیر زهرآگین دیگری بود که به سوی انقلاب و جمهوری اسلامی ایران رها شد. ولی این تیر زهرآگین با آنکه ضایعه بزرگی ببار آورد ، نتوانست به هدف اصلی خود برسد. مردم قهرمان و انقلابی ایران که با شرکت وسیع و یکپارچه خویش در انتخابات دومین رئیس جمهور اسلامی ، یکی از خطرناکترین توطئه های آمریکا را ، که توسط باند بنی صدر به مرحله اجرا درآمده بود ، عقیم گذارده بودند ، مصمم تر و استوارتر و متحدتر به دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران برخاستند .

هم میهنان گرامی!

اینک که انقلاب و جمهوری اسلامی ایران همچنان با توطئه های گوناگون امپریالیسم آمریکا و ضدانقلاب بروردهای روبروست ، سومین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران انجام می گیرد .

حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ، با توجه به سوابق برجسته مبارزاتی حجت الاسلام سیدعلی خامنه ای ، وفاداری ایشان به خط ضدامپریالیستی و مردمی اسام خمینی و استواری ایشان در دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران ، و همچنین با توجه به پشتیبانی یکپارچه پیروان صدیق خط امام از نامزدی ایشان برای ریاست جمهوری اسلامی ایران ، همه اعضا و هواداران خود و همه میهن دوستان و نیروهای انقلابی را فرا می خواند که با شرکت هرچه وسیع تر در انتخابات ریاست جمهوری و با دادن رأی یکپارچه به حجت الاسلام سیدعلی خامنه ای ، بار دیگر به همه جهانیان نشان دهند که مردم قهرمان و انقلابی ایران در مبارزه بر ضد امپریالیسم و ارتجاع جهانی و منطقه ای و ضدانقلاب داخلی ، بسرکردگی امپریالیسم آمریکا ، و در دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران ، مانند همیشه ، استوار و پایدار و متحدند .

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
کمیته مرکزی حزب توده ایران
دهم مهر ماه ۱۳۶۰

خواهان نابودی دیکتاتور حاکم شدند. جوانان مبارز با دست خالی به مقابله با گله های مسلح نیروی سرکوب بر خاسته و اقدام به آتش کشیدن هر آنچه نشانی از جمهوری دار و شکنجه داشت نمودند. و در عمل نشان دادند که آماج اعتراضاتشان این و یا آن کاندید و جناح ، بلکه کلیت نظام وابسته به امپریالیسم ضد مردمی حاکم می باشد که 30 سال است با ددمنشی تمام جان، مال و ناموس مردم را مورد تعرض قرار دادن است .

این برآمد بزرگ مردمی بطور طبیعی همه نیروهای سیاسی را به تکاپو واداشته و به همین دلیل هم هست که ما در این برهه حساس تاریخی شاهد فعال شدن انواع و اقسام نیروهای سازشکار و رفرمیستی شده ایم که در تقابل با نیروهای انقلابی که می کوشند کل نظام حاکم را آماج خشم مردم ساخته و مردم را جهت مقابله با قهر ضد انقلابی جمهوری اسلامی به توسل به قهر انقلابی تشویق کنند در تلاش اند تا مبارزات توده ها را در چهارچوب اختلافات جناحی و در مسیر سکوت و آرامش و پیگیری قانونی کانالیزه کرده و بدین وسیله کل نظام ظالمانه موجود را حفظ نمایند.

در همین بستر است فعال شدن توده ای - اکثریتی هائی که در تمامی این سالها نشان

سابقه
دل بستگی
سازمان اکثریت به
پرچم سبز اسلام!
مناف فلکی - تیر 88

اعلام نتایج انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری در ایران که طی آن طبق معمول با توسل به هزاران تقلب آشکار و نهان احمدی نژاد با اختلاف زیاد از دیگر کاندیدها برنده انتخابات اعلام شد خشم همگان را برانگیخته و موجب گشت تا اعتراض به تقلب در انتخابات بهانه ای گردد جهت بروز ابراز خشم مردم از سی سال سرکوب ، غارت ، تحقیر، زندان، شکنجه ، اعدام و در یک کلام اعتراض به شرایطی که کارد به استخوان توده ها رسانده است. مردم حتی آنهایی که رأی نداده بودند در ابعاد وسیع به خیابانها ریخته و علیرغم درخواست و رهنمود ها در برگزاری مسالمت آمیز اعتراضات ورهیمایی در سکوت!!!، در مقابله با لباس شخصی ها و نیروهای سرکوب گر مسلح به اسلحه گرم و سرد(قه ، چماق ، زنجیر، ساتور...) ، با سر دادن شعارهای رادیکال

را دیده و خوانده اید! که چگونه نیرو های انقلابی را شناسائی و تحویل سپاه پاسداران می دادند. شما حتی به سر دبیر نشریه خوندان (رضا غیری) رحم نکردید و با یک تلفن !!! لاجوردی (بخوان تماس مستقیم و مرتب دادستانی با مرکزیت سازمان «اکثریت») ، در شرایطی که او اذعان داشت که این رفتن ، برگشتی ندارد، وی را به اوین فرستادید ، تنها بخاطر سیاست چاکر منشی و حمایت از جنایتکاران جمهوری اسلامی ، حمایت از عملکرد کجویی ها، لاجوردی ها، داوود رحمانی ها ، از سیاست تابوت سازی و تواب پروری آنها.

با اینهمه واقعیت خیانت‌های شما بسیار فراتر از این حرف هاست که شما ریاکارانه خواستار تنها یک نمونه!!! برای اثبات خیانت هایتان شده اید. فراموش کرده اید که این ماهیت ضد مردمی تفکر و منش سیاسی شماست که در آن سالها به آن شکل بروز می کرد و امروز به شکل دیگری و مثلاً درسینه زدن زیر بیرق سبز اسلامی "میر حسین موسوی". در جلوگیری از سر داده شدن شعار مرگ بر جمهوری اسلامی حتی در تظاهرات های خارج کشور و حمله به کسانی که این شعار را فریاد می زنند. فرقی ندارد سال های اولیه عمر این حکومت که مذبحخانه می کوشید آنرا به دو سال محدود کنید درآستان بوسی جمهوری اسلامی، در تأیید اعدامها و سرکوب ها و یا رهنمود به هواداران جهت لو دادن نیروهای انقلابی گذشت و امروز در نامه نگاری های فرخ نگهدار با تاریخ نویسان وزارت اطلاعات جهت خراب کردن چهره سازمان فدائی و اطلاعاتیه اکثریت در استقبال از این تاریخ‌نویسی که با استناد به بازجویی های ساواک پهلوی می خواهند برعلیه فرزندان راستین انقلاب لجن پراکنی کنند.

براستی چه فرقی می کند حمایت از دولت بازرگان و بعد خط خمینی ضد امپریالیست!!! با حمایت از حزب جمهوری اسلامی بر علیه بنی صدر ، حمایت هواداران تعدیل اقتصادی حاکمیت در مقابله با بخش خط ولایت فقیه . حمایت از اصلاح طلبان در مقابل اصول گرایان و امروز حمایت از موسوی با سبز اسلامی ویا شعار های مردم فریب کروی در مقابله با احمدی نژاد این دلقک رهبر . مسئله این است که شما در تمام این سالها جریان‌ی بودید که از بخشی از طبقه حاکمه دفاع می کردید. این سیاست های سازشکارانه هر روز به شکلی و البته بر علیه مردم بروز می یافت .اما مردم زحمتکش ، کارگران ، جوانان ، زنان مبارز ، نیروهای انقلابی ، آزادیخواهان و روشنفکران متعهد را به ضعف تاریخی حافظه ، به فراموشی و کهولت متهم نکنید. اعتراضات اخیر مبارزین داخل کشور و حامیان راستین آنها در خارج از کشور را به سخره نگیرید ، که گرد باد بر خاسته از خروش مردم تحت ستم ، بدون شک دیر یا زود خائنین را جاروب خواهد کرد. و بدانید که به باور نیروهای انقلابی نقش شما همانا ایجاد حاشیه ای امن برای تئوری و منش ضد انقلاب وابسته به امپریالیسم در مقابله با جنبشهای انقلابی کارگران، زنان ، دانشجویان و خلق های تحت ستم... بوده و خواهد بود.

■ ■ ■

توجه کنیم و مساله را نه صرفاً از جنبه عاطفی و اخلاقی - که به نوبه خود حائز اهمیت است - آن چنان که ضد انقلاب سعی در عمده کردن آن دارد، بلکه از زاویه مصالح و منافع انقلاب بررسی کنیم... در چنین فضائی هم طبعاً ، اعمال قاطعیت از جانب جمهوری اسلامی جهت دفاع از موجودیت خود ، مساله ای است قابل درک و پیش بینی. در این جا صحبت از زن و مرد بودن و یا نیات حسنه افراد در میان نیست بلکه پای دفاع از موجودیت انقلاب و در هم شکستن جبهه متحد ضد انقلاب در میان است..... هواداران سازمان در موقعیت خطیر کنونی باید وظایف خود را هوشیارانه تر و قاطعانه تر از پیش انجام دهند. افشای دسیسه های ضد انقلاب و شناساندن سیاست های ضد انقلابی گروهک ها در محیط کار در میان خانواده و در هر کجا که توده ها حضور دارند، جزء وظایف مبرم هواداران مبارز است".

می بینیم که این ادعای جناب کریمی هم فاقد هر گونه ارزشی می باشد . چون در همان زمان یکی از کادر های این سازمان یعنی رقیه دانشگری این اعدام ها را "برای دفاع از موجودیت انقلاب " ضروری دانسته و "اعمال قاطعیت " جمهوری اسلامی را "قابل درک" اعلام نموده است . و تأکید کرده که نباید به اعدام دختران و پسران جوان را "صرفاً از جنبه عاطفی و اخلاقی" نگاه کرد. همانطور که خوانندگان می بینند تا اینجا نا درستی دو ادعای آقای بهزاد کریمی مبنی بر لو ندادن انقلابیون و مخالفت با اعدامها ی جمهوری اسلامی با استناد به نشریات خود اکثریت به اثبات رسید حال لازم است که آقای کریمی که مدعی اند در آن سالها " صد ها صد ها فعال چپ مجاهد، اقلیتی ویا جریانات دیگر در خانه های دوست رفقای ما پناه داده شده ن و از طریق رفقای ما به خارج کشور فرستاده شده ن و از اینها به اندازه کافی نمونه داریم" لیستی از این افراد که به هر حال در خارج از کشور هستند ارائه دهند تا با بررسی این لیست روشن شود معنای عملی " صد ها صد ها فعال چپ" چیست و اکثریتی ها تا چه اندازه بیش‌ترم و دروغگو می باشند.

راستی شما به عنوان یکی از مسئولین سازمان اکثریت ، برای اعدام زنده یاد سعید سلطانپور توسط جمهوری اسلامی (انهم نه برای اعدام ، بلکه برای زود رس و عجولانه بودنش! "کار شماره 115 – صفحه 4 – سوم تیر 1360") اشک تمساح می ریختید!!! آیا جسارت دارید که واقعیت نحوه دستگیری آن رفیق انقلابی را بازگوئی کنید؟ شب عروسی ، در حالی که مزدوران برای دستگیری رفیق آمده بودند و با وجود امکان فرار و قصد و تلاش رفیق(تغییر قیافه) برای گریز از محل ، به اصرار کسانی که از دوستان قدیمی بودند و حالا اکثریتی شده بودند با اصرار اینکه، (" بابا چریک بازی درنیار ، می برند دو ، سه تا سؤال می پرسند و بعد ولت می کنند") از فرار آن رفیق ارزنده جلوگیری کردند. و به این ترتیب وی را بنوع رذیلانه ای تحویل سرکوبگران حکومت دادند؟

حتماً گزارشات اعضا و هواداران‌تان در گذرگاه شهرستان نقده کردستان را در ارتباط با شناسایی نیروهای سیاسی (ضد انقلاب !!!)

کریمی این است که " سیاست ما انتقاد از سرکوبگریهای حکومت بود حتی در زمانی که ما در سیاست اتحاد و انتقاد با حکومت را پیش می بردیم. ما علیه اعدامها بودیم علیه سرکوبهای کور حکومت بودیم" حال لازم است که ببینیم آیا آنها واقعا مخالف اعدام نیرو های انقلابی بدست جمهوری اسلامی بودند. در نشریه کار اکثریت شماره122 – صفحه 20 چهارشنبه 21 مرداد 1360 در این زمینه آمده است که:" ما هم صدا با اکثریت مردم ایران خواهان آن هستیم که دادگاههای انقلاب نسبت به هواداران گول خورده سازمان های چپ رو و آنارشیزست سیاست ارشاد در پیش بگیرند و حساب انبوه هواداران فریب خورده این گروهها را از حساب رهبران خائن شان که آشکارا به انقلاب و مردم پشت کرده اند ، جدا کنند. دادگاههای انقلاب به همان نسبتی که شایسته است نسبت به رهبران این گروهها برخورد جدی داشته باشند ، به سود انقلاب ومردم است..." پس می بینیم که سازمان اکثریت خواهان برخورد جدی دادگاه های انقلاب با" رهبران خائن" سازمان های چپ رو و آنارشیزست" می باشد که در اطلاعیه "هواداران منطقه کرمانشاهان" مندرج در کار شماره 83 به تاریخ 14 آبان 1359 به این ترتیب تعریف شده اند:

"اخیراً در بعضی مناطق کرمانشاه، اعلامیه هائی از گروه اشرف دهقانی و ؛اقلیت؛ منشعب از سازمان با آرم و نام سازمان پخش گردیده که حاوی مواضع انحرافی این گروه ها در رابطه با جنگ اخیر بوده و در واقع مبلغ و مروج انفعال و بی عملی نیروهای انقلابی در این جنگ عادلانه گشته اند، ... سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پس از انشعاب اقلیت با صفت اکثریت متمایز شده و مسئول مواضع انحرافی و غیر اصولی این گروه های ماجراجو و چپ رو نمی باشد و لازم است هم میهنان مبارز ما به این امر توجه کافی مبذول دارند..." و همچنین روشن است که درآن سالها " برخورد جدی" از نگاه جلا‌دان جمهوری اسلامی چی می توانست باشد بر کسی حتی خود « اکثریت» پوشیده نیست که این همان اعدام ها، این همان شکنجه های قرون وسطائی و اعدامهای صحرائی خلخالی در منطقه کردستان و لاجوردی در اوین و ... می باشد.

بهزاد کریمی 30 سال پس از همکاری سازمانش با جمهوری اسلامی و شرکت اش در سرکوب انقلاب مردم مدعی است " ما علیه اعدام ها بودیم علیه سرکوب های کور حکومت بودیم" . برای درک حد فریبکاری نهفته در این ادعا نگاهی به مصاحبه رقیه دانشگری از کادر های اکثریت در آن زمان ضروری است . نامبرده در توجیه اعدام دختران کم سن و سال توسط جمهوری اسلامی که در نشریه کار شماره120 به تاریخ 7 مرداد 1360 درج شده می گوید:

"- رفیق رقیه ، اخیراً تعدادی از دختران جوان که متهم به فعالیت در گروه های ماجراجو بودند ، اعدام شدند. لطفا نظرتان را درباره این اعدام ها و پی آمدهای آن بگویید؟ ج- قبل از اینکه به مساله اعدام تعدادی از دختران و پسران جوان توسط دادگاه های انقلاب بپردازیم لازم است اول به عوامل و شرایط بوجود آورنده این قبیل خشونت ها

در تمامی محلات و نقاط درگیری رفقای ما و حزب در ... سازماندهی کارها نقش مهمی داشتند"

خوب اگر شرکت در سرکوب "مهاجمان ضد انقلابی" که به آمل حمله کرده بودند سرکوب مردم نام ندارد آقای بهزاد کریمی آنرا چه می نامند؟ آیا این مورد نشان دهنده "یک نمونه مشخص" از جنایات اکثریتی ها هست و یا باز هم ایشان خواهد گفت که مخالفین " تا حالا حتی یک نمونه مشخص نتونستن ارائه بدن" . البته نمونه آنقدر زیاد است که اگر کسی بخواد همه آنها را بیاورد کسی حوصله نمی کند تمام این مطلب را بخواند. برای نمونه در 9 مهر ماه سال 59 در کار ارگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) شماره 78 صفحه 5 شاخه خوزستان این تشکیلات به "مردم خوزستان و تمامی هواداران و نیروهای انقلابی " رهنمود می دهد که :

1. آمادگی برای مقابله با تهاجم نظامی
 2. شرکت فعال در نهاد های انقلابی (بسیج مستضعغین و دیگر کانون های انقلابی مقاومت) برای رویارویی با توطئه های امپریالیسم آمریکا و دولت عراق
 3. کشف شبکه ها و اقدامات ضد انقلاب و معرفی آنها به نهادهای انقلابی
 4. افشای ماهیت و هدف های جنگ تجاوزکارانه عراق
 5. مقابله و خنثی کردن شایعات ضد انقلاب "
- کار ارگان سراسری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)شماره 7

با توجه به این واقعیت که سازمان اکثریت همه نیرو های انقلابی و آزادیخواه را در آن زمان "ضد انقلاب" می دانست باید دید که آقای کریمی " کشف شبکه ها و اقدامات ضد انقلاب و معرفی آنها به نهادهای انقلابی" را چگونه توضیح می دهند؟ آیا این نمونه خو د به اندازه کافی گویا ست ویا ایشان باز هم به نمونه های بیشتری احتیاج دارند؟

در کار شماره 72 چهارشنبه 29 مرداد 1359 در بیانیه ای که در رابطه با کردستان داده شده آمده است که : "سیاست صلح طلبانه سازمان ما ...، این سیاست استقرار صلح عادلانه در کردستان و در چهار چوب نظام جمهوری اسلامی ایران ... سازماندهی نیروی رزمندگی خلق کرد برای در هم شکستن شبکه های " ضد انقلاب " می باشد" . آیا در هم شکستن شبکه های "ضد انقلاب" درکردستان جز به مفهوم سرکوب نیروهای انقلابی در کردستان ، جزیه معنای سرکوب گروههای "ماجرا جو و چپ رو" و همکاری با جمهوری اسلامی جهت سرکوب جنبش خلق کرد می باشد؟

همانطور که این نمونه ها نشان داد بر عکس ادعای بهزاد کریمی که مدعی است "سیاست ما نه تنها لو دادن نبوده " اتفاقاً سیاست اکثریت لو دادن انقلابیون و همکاری با پاسداران و جنایتکاران حاکم بوده است . یکی دیگر از ادعا های اکثریتی ها و جناب

اعتراض چرا؟ تجاوز به «ترانه» مانع شرعی نداشته!



شکوه میرزادگی

در احادیث «معتبر» ی که اکنون آقایان آیت الله های شیعی در ایران به آن اعتقاد داشته و آن ها را قابل الاجرا (نه لزوماً لازم الاجرا) می دانند، در ارتباط با برده یا اسیر جنگی سخن بسیار رفته که مختصری از آنها را در این جا ذکر می کنم:

در کتاب «منهاج الصالحین» (1 / 373، 379 و 380) و کتاب «جواهر» (21 / 128) به روشنی آمده است که: «زنان و کودکان سرزمین فتح شده، غنیمت جنگی بوده به مجرد استیلاي فاتحان مسلمان بر آنان مملوك و برده به حساب مي آیند. از کلیه ی غنائم منقول (اعم از اشیاء و افراد) ابتدا قطایع الملوک و صفایاي اموال و آنچه را ولي امر به مقتضاي ولایت مطلقه اش صلاح بدانند جدا کرده به عنوان فيء به امام تعلق مي گیرد، [آنگاه] پس از برداشتن خمس آنها، باقي مانده بین مجاهدان يعني سربازان حاضر در جنگ تقسیم مي شود. به نحوي که هر سرباز، مالک سهمي از غنائم - از جمله غلامان و کنیزان - مي شود. شرط اصلي بردگان در این مورد کفر اصلي اسیر است، اعم از کافر حربي و اهل کتاب، مادامي که معاهد، مستأمن یا وفادار به ذمه نباشند. بنابراین، مسلمان از این طریق مملوك نمي شود. اما اگر اسیر پس از اسارت مسلمان شد، این تغییر دین باعث الغاي بردگي و رفع استرقاق نمي شود و کماکان برده باقي مي ماند.»

و یا در کتب «شرايع الاسلام» (2 / 59)، «جواهر الکلام» (24 / 229)، «العروه الوثقي» (2 / 368)، و «منهاج الصالحین» (2 / 66) می خوانیم که :

«اگر افراي از دارالحرب – اعم از ساکن دارالحرب یا خارج از آن – از راه سرقت، خیانت، نیرنگ، غارت، اسارت و زور از جانب غیرنظامیان یا از جانب نظامیان ربوده شوند و به دارالاسلام آورده شوند، در حکم غنیمت محسوب مي شوند و پس از پرداخت خمس آنان، ملک رباینده محسوب شده، تصرف در آنها جایز و خرید و فروش آنها مباح است. حتي اگر اخذ این افراد توسط غیرمسلمانان صورت بگیرد، خرید مسلمانان از ربایندگان کافر حتي با علم به اینکه مأخوذ از طریق زور و سرقت و خارج از جنگ به تملك کافر درآمد، مجاز است.»

اما ساده انگارانه است اگر فکر کنیم که این آقایان برده داری و تجاوز به اسیر را فقط به میدان جنگ و «دارالحرب» (یعنی کشوری که با آن در حال جنگ هستیم) مربوط می

دانند. در «العروه الوثقي» (2 / 367)، «تحریر الوسیله» (1 / 352)، «العروه الوثقي» (کتاب الخمس - 22) می خوانیم که: «حکم بردگي تنها منحصر به حاضران در میدان جنگ یا نظامیان نیست، بلکه کلیه ساکنان دارالحرب اعم از نظامي و غیرنظامي، زن و مرد، کودک و کهنسال که تحت استیلاي مسلمین قرار گرفته اند مشمول حکم فوق هستند. اسارت منجر به بردگي نتیجه ی مطلق جنگ هاي مسلمانان با غیرمسلمین است و منحصر در جهاد ابتدایي یا جهاد دفاعي نیست. حتي مشروط به حضور پیامبر (ص) یا امام (ع) یا اذن ایشان هم نیست.»...

مقررات برده داری هم، جزء به جزء، در کتب «جواهر» (30 / 307)، «العروه الوثقي» (2 / 848) و «منهاج الصالحین» (2 / 277) تحت عنوان «اهم احکام بردگان» شرح داده شده است که چند مورد آن را که هم اکنون در ایران اجرا می شود را در این جا می آورم:

«برده، غلام و کنیز ملك مولاي خود هستند و مالك شرعاً مجاز است هرگونه صلاح مي داند در ملك خود تصرف کند. در هیچ يك از تصرفات مولي رضایت مملوك شرط نیست. برده در حوزه ی مباحات (احکام حلال) موظف است رضایت مولي را تأمین کند. برده موظف است آنچه مولي تعیین کرده بخورد و بباشد، آنچه مولي مشخص کرده بپوشد، در آنجا که مولي اسگانش داده ساکن شود، آنگونه که مولي مي طلبد خود را بیاراید یا بپیراید و آنگونه که او مي خواهد سخن بگوید و رفتار کند. اطلاق آیه ی شریفه ی «عبداً مملوكاً لا یقدر علي شيء» (نحل 75) جز این نیست.»

یا «مردان و زنان متأهل به مجرد رقیت و مملوك شدن (برده شدن)، عقد ازدواجشان بدون نیاز به طلاق فسخ مي شود ولو به بردگي مولاي واحدی درآمده باشند.»

یا «مالکیت مرد نسبت به برده ی مؤنث در حکم ازدواج با وي است. بنابراین هرگونه استمتاع (بهره برداري) جنسي مرد از کنیزانش جایز است.»

یا «مولي علاوه بر اینکه حق دارد کنیزش را – حتي بدون رضایت وي – به زوجیت غلام خود یا غلام غیر (با اذن مالك وي) یا حري درآورد، مجاز است مملوك مؤنث خود را بدون ازدواج، و حتي بدون رضایت وي، در اختیار مرد دیگری، ولو يکي از غلامانش، قرار دهد. در این عمل که به آن "تحلیل" گفته مي شود، تعیین مدت و ذکر مهریه لازم نیست و تنها اذن در انتفاع است. با تحلیل کلیه استمتاعات (بهره برداري های) جنسي مجاز است مگر اینکه موردی از سوي مولي استثنا شده باشد.»

حال، برای این که بدانید این مقررات شرعی همچنان و هم اکنون نیز در جامعه ی ما قابل اجرا هستند بد نیست نگاهی به سخنان آیت الله مصباح یزدی در سال 1372 ببندازیم:

«در اسلام چاره ها و تدبیرها اندیشیده شده تا نظام بردگي برچیده شود، ولي این به آن معنا نیست که بردگي مطلقاً در اسلام محکوم است. اگر در جنگ مشروع مسلمان ها بر کفار مسلط بشوند و آنها را اسیر بگیرند، اسیر کافر در دست مسلمانان پیروز، حکم برده را دارد و احکام بردگي بر او ثابت

است. امروز هم اگر چنین جنگي اتفاق بیفتد، حکم همین است. اینگونه نیست که بردگي به طور کلي برچیده شده باشد و لازم باشد که کتاب عتق شسته شود. البته بردگي آن روز بر اساس تبعیض نژادي بود. سیاهان و مردم ضعیف را به دام مي انداختند و مي فروختند. اما اگر امر دائر شود بین اینکه دشمن شکست خورده را بکشند یا اسیرش کنند، کدام انسانی تر است؟ دشمني که اسیر شده اگر او را آزاد بگذارند باز همان فتنه را به پا خواهند کرد (اما) اگر وي را بکشند ادامه ی حیات و بازگشت به رویش بسته مي شود، ولي اگر برده باشد ممکن است تدریجاً در دارالاسلام تربیت شود و به صورت انسان شایسته اي درآید. به هر حال مسأله بردگي في الجمله در اسلام پذیرفته شده است و ما از آن دفاع مي کنیم.»

تا به امروز هیچ کدام این «احکام شرعی» بوسیله ی هیچ مجتهد و مرجعی نفی و لغو نشده است و چون اکنون حکومتی بر ایران مسلط است که در اختیار این مجتهدین و حافظ احکام آن هاست، عملاً می بینیم که در زندان های حکومت اسلامی نسبت به «زندانیان سیاسی» (که در واقع کافر و مرتد و، در نتیجه، اسیر و برده محسوب می شوند) بر اساس همین احکام عمل می شود.

فقهای شیعی و شریعت اکنون به جای نشستن در مساجد و خانه های خود به دلیل نشستن در صدر یک کشور و داشتن قدرت نظامی و سیاسی کار را بجایی کشانده اند که امکان هیچگونه مصالحه و تجدید نظری در این احکام وحشیانه و شرم آور وجود ندارد و پس هنوز نمی توان با پذیرش روحانیت و شریعت آن به این اعمال غیر انسانی اعتراض کرد. یعنی، چنین اعتراضی از نظر شرعی به قول خودشان «مسموع»: نیست. این گونه است که می توان به این نتیجه رسید که در شرایط موجود، تنها کسانی می توانند به این نوع قتل ها و تجاوزها اعتراض کنند که با کل این حکومت مخالف باشند.

توجه کنید که یکی از دلایل ناگفته ی تاکیدی که مسئولین امور این روزها مرتب در مورد تظاهرکنندگان سیاسی داشته و آن ها را «آلت دست و مجری فرامین توطئه گران کشورهای آمریکا یا اروپا یا اسرائیل» می نامند در واقع زمینه سازی برای آن است که به مامورانشان بفهمانند که این «اسیران» کافرند و آنها می توانند با آنها همان رفتاری را داشته باشند که «مولا»ی مسلمان با برده به چنگ آورده و شکست داده اش دارد.

و چنین است که، هر روز بیشتر از گذشته روشن می شود که تا حکومت و مذهب در ایران ما در هم آمیخته اند همین وضعیت برقرار است و تا جدا نشدن شریعت و سازمان مذهبی از حکومت نمی توان انتظار تغییر چشم گیر اوضاع را داشت و باید منتظر بود که هر روز نامی تازه بر فهرست تجاوز شدگان شناخته شده ای همچون زهرا کاظمی و ترانه موسوی، و صدها زن و حتی مرد گمنام دیگر افزوده شود.

■ ■ ■

زیر پوست شب . از صفحه (۹)

و خواهان معاملات چرب تر با همین دژخیمان حاکم هستند و از هر فرصت مناسبی برای تثبیت این رژیم منفور استفاده می کنند. اما، مگر شرکت های بزرگ سرمایه داری (نوکیا، زیمنس و...) به این رژیم خونخوار آخرین تکنولوژی تخریب مخابراتی و شنود اطلاعاتی – امنیتی، و وسایل ضد شورش و سرکوب را نمی فروشتند و معامله های کلان نمی کنند؟ بزرگ نمایی نقش روسیه در تحولات اخیر ایران، آن هم توسط کارشناسان ایرانی صدای امپریالیسم آمریکا، همان قدر مزورانه است که تصورات کودکانه ی سلطنت طلبان رانده شده از قدرت! آقایان، خوب گوش کنید؛ این دولتمردان کنونی و یا از قدرت رانده شده نظام سرمایه داری در «جمهوری اسلامی» هستند که عامل اصلی خشونت، حبس، شکنجه و کشت و کشتار سی ساله مردم ایران هستند.

آقای علیرضا نوری زاده، شما که از حافظه بسیار خوبی برخوردار هستید، گویا خود را به وصف آیت الله خمینی در روزنامه اطلاعات مورخ چهارشنبه 27 دی ماه 1357 چنین شعری سرودید: «... چیزی چنان تو زیبا، خونین و معطر، چیزی شگفته است، در میان این همه آواز، می بینم، "دامون" و "عاطفه" چشم انتظار آمدنت، بر جاده های شرق اساطیری ایستاده اند...». مگر یادتان رفته است که در روزنامه های نیمروز و کیهان چاپ لندن هنگامی که مجلس خبرگان حجت الاسلام خامنه ای را به جای آیت الله خمینی برگزید، با چاپلوسی خاص یک بچه آخوند نوشتید که ایشان روحانی برجسته و شخصیت «فرهیخته ای» هستند و... مگر شما خودتان را طرفدار «دموکراسی» و جنبش ملی کردن نفت ایران و دکتر مصدق معرفی نمی کنید؟ پس چگونه است که اکنون جیره خوار «صدای» همان دولتی شدید که علیه دکتر مصدق و مردم ایران کودتا کرد؟! قسم حضرت عباس را باور کنیم یا دم خروس را؟

آقای سازگارا شما نیز در ریاکاری دست کمی از دیگر عالی جنابان سبزپوش ندارید. شما به عنوان یکی از بنیان گزاران سپاه پاسداران، نقش مستقیم در سرکوب مردم ایران داشته اید! شما به قول خودتان تا سال 1368 و در اوج کشتارهای دهه 60 رژیم جمهوری اسلامی ایران، مقامات مهمی از قبیل معاون سیاسی در دفتر نخست وزیر (آقای موسوی)، معاون وزیر صنایع سنگین، و... در جمهوری اسلامی داشته اید! اینک نیز برای این که سرسپردگی خود را به امپریالیسم اثبات کنید و شما را تحویل بگیرند، حتی عکس مشترکی با آیت الله خمینی را در سایت خود نصب کرده اید تا نشان دهید که از همان دوران جوانی چه «شخصیت مهمی» بوده اید! آقای سازگارا، عکس مشترک با بنیان گذار حکومت جهل و جنایت، شاید «رفرنس» خوبی برای گرفتن بورس های تحقیقی چرب و خدمت گذاری آکادمیک در دانشگاه ها باشد، و یا شاید حضور در «صدای هیأت حاکمه» آمریکا را آسان سازد، و یا حتی موجب ارعاب عقیدتی چند «بچه مسلمان» تازه به دوران رسیده بسیجی و پاسدار شود، اما همین عکس شما در برابر دادگاه تاریخ، خود به تنهایی یک سند همکاری در جهل و جنایت است و در پیشگاه مردم قهرمان ایران، باعث شرمندگی و ذلت!

18 تیرماه 1388

شود. مردم ایران هوشمندانه روش های مبارزاتی را یک به یک امتحان می کنند. اگر تا دیروز عوامل حکومتی در اشکال مختلف گردهمایی ها وتظاهرات های ما را بر هم می زدندو یا مصادره می کردند. این بار مردم هستند که تمامی سنگرها را یک به یک مصادره می کنند. الله اکبر که روزگار ی نماد اصلی حکومت اسلامی بود اکنون تبدیل به ندای مرگ کودتاچیان شده است. مردم آن قدر "یا حسین" گفته اند که حکومت اسلامی که سال ها بر شانه های قیام کربلا نشسته بود اکنون یزیدوار به مردم حمله می کند. حکومت اسلامی هیچ امر مقدسی برای خود باقی نگذاشته است. در این جا است که هیچ بدنه ی اجتماعی نیز برای خود باقی نگذاشته است.

وقتی رحیم مشائی که به اعتراف و اصرار خودش " دوست اسرائیلی" ها است می شود دست راست رئیس دولت کودتا، جمهوری اسلامی همچون دولت اشغالگر اسرائیل اولین دولت هایی هستند که حتی به مراسمات مذهبی مردم حمله می کند. جمهوری اسلامی دیگر هیچ جایگاهی درمیان همان قشر اجتماعی خودش یعنی مسلمین جهان ندارد. این دقیقاً بزرگترین پیروزی جنبش مردم ایران است. چون مردم ایران خصوصاً کسانی که غیر مذهبی هستند با هوشمندی خود سنگرهای این نظام مذهبی را یک به یک فتح کردند. این بار مردم توپ را به زمین بازی حکومت اسلامی انداخته اند. خط درگیری و بحران امروز به بزرگترین پایگاه عبادی_سیاسی جمهوری اسلامی وارد شده است. اگر

روزگاری جمهوری اسلامی به زور گلوله و چماق داران اش زمین چمن دانشگاه تهران را به عنوان بزرگترین پایگاه گروه های چپ و مردمی مخالف اش اشغال کرد. و به جای برگزاری میتینگ و سخنرانی های سیاسی گروه های چپ و مردمی ، نماز عبادی سیاسی در آن خواند. این بار مردم و گروه های مخالف جمهوری اسلامی بودند که با زور فریاد ها و مشت هایشان این سنگر را فتح کردند.

اکنون جمهوری اسلامی و حامیان کودتاچی آن هیچ چیز دیگری برای از دست دادن ندارند جز تفنگ هایشان! آن هم دیری نخواهد پائید که یا با زبان خوش بر زمین خواهند گذارد و یا مردم با قدرت متحدشان از دستان شان در می آورند.

نمازجمعه 26 تیر ماه را بسیاری از افراد بدون وضو گرفتن و حتی برخی بدون آنکه کفش های خود را در بیآورند، خواندند. این نوع نماز خواندن برای شما آشنا نیست؟ تنها یک نماز در احکام اسلامی وجود دارد که می توان بدون وضو و بدون درآوردن کفش و غیره خوانده شود. آن هم نماز " میت" است. به واقع می توان به جرات گفت که نماز جمعه 26 تیر ماه نمازی بود که بر سر جنازه ی جمهوری اسلامی خوانده شد■

نماز میّت جمهوری اسلامی

نماز جمعه ای که درآن زن ومرد به صورت مختلط نماز بخوانند، دختران با آرایش و حجاب نیم بند قنوت بکنند، به جای تکبیر کف بزنند و سوت بکشند، مرگ بر دیکتاتور بگویند، آرزوی مرگ پسر دیکتاتور را فریاد بکشند تا رهبری را نبینند، زندانی سیاسی آزاد باید گردد بگویند، برضد چین و روسیه شعار بدهند ... دیگرنماز جمعه نیست. مردم ایران بار دیگرنشان دادند که در ایجاد ابتکار در نحوه ی مبارزه خود با نظام دیکتاتوری و حکومت اسلامی کودتاچی هیچ مرزی را باقی نمی گذارند. برای اولین بار در طول تاریخ اسلام نماز جمعه ی برگزار شد که هیچ گاه سابقه نداشت. در این جا است که بعد از 30



سال که دین آن چنان بازیچه ی حکومت مداران شده بودکه دیگروهیچ ا مر مقدسی باقی نمانده است این بار دین و ابزار های دینی در دستان مردم معترض قرارگرفت. مردمی که شاید بسیاری از آنان در عمرشان نماز نخوانده بودند و پس از این هم نخواهند خواند، این بار نمازی خواندند که در طول تاریخ اسلام بی سابقه بود. دینی که زمینی شده و عرفی شده است ناگهان همچون سیگاری که برای دفاع در مقابل گاز اشک آور روشن شده بود، دود شد و به هوارفت.

. درزمانی که یکی از ستون های جمهوری اسلامی که از باقی ستون ها عاقل تر و هوشمند تر است به ناچار مجبور می شود خود را به ظاهر همراه با مردم نشان دهد. در زمانی که جمهوری اسلامی که همواره مردم را دعوت به نماز جمعه می کرد تا از با چنگ زدن به این ریسمان وحدت بخش از" متفرق " شدن مردم جلوگیری کند به زور گلوله، باتوم و گاز اشک آور سعی در "متفرق"کردن نماز گذاران دارد. باید صدای شکسته شدن ابهت دروغین این نظام را شنید.هاشمی رفسنجانی این شکسته شدن را شنیده است که اکنون از تریبون نماز جمعه خواهان آزادی زندانیان سیاسی می

اجرای احکام بوده که برادر سعید مرتضوی تقوایشان گل می کند و قصد تجاوز به يك زن شوهر دار که شوهرش در زندان بسر می برد را می نماید ! ماجرا از این قرار است : فردی به اتهام پانصد هزار تومان چك بلا محل به زندان می افتد ، همسرش ماهها برای پیگیری پرونده نزد شعبه بازداشت کننده ایشان می رود که در یکی از این رفت و آمدها سعید مرتضوی به ایشان می گوید که در حال مطالعه پرونده هستم و آخر وقت اداری بیایند ، آخر وقت اداری وقتی آن خانم مراجعه می کنند سعید مرتضوی به ایشان می گوید که تمام پرونده و سرنوشت همسرت در دست من است و می توانم اصلا ایشان را به اتهامات دیگر نیز در زندان نگه دارم و تنها راه چاره این هست که من شبی با شما باشم ! ، همسر درمانده به منزل می رود و فردایش از سر ناچاری ماجرا را با زن صاحبخانه اش که در طبقه پاتین محل سکونتش بوده در میان می گذارند همسر صاحب خانه (الف . ت) از فرماندهان تیپ الغدير سپاه یزد بوده اند که هنگامی که زن صاحب خانه موضوع را به اطلاع همسر می رساند ایشان تصمیم می گیرند با موضوع برخورد نمایند و به زن زندانی می گویند قرار را با سعید مرتضوی بگذار و القصه برادر مرتضوی را در خانه زندانی برای ارتکاب خواسته شان بازداشت می کنند و موضوع را همان شب به اطلاع امام جمعه یزد و سپاه یزد و دادگستری می رسانند ، برادر مرتضوی چند روز بعد آزاد می شود و به داستانی انتظامی قضات در تهران اعزام می شوند منتها آقای مرتضوی که قرار بوده برای محاکمه به تهران برود از یزد توقف کوتاهی در قم می کنند و خدمت آیه الله مشکینی و امامی کاشانی می روند (آیه الله مشکینی از بستگان مادری ایشان می باشند) و نامه و سفارشی می گیرند تا این تهمت !! را از ایشان پاك کنند ، با همین نامه بود که سعید مرتضوی که به اتهام تجاوز به عuf به تهران آمده بودند می شوند قاضی دادگاه 9 عمومی تهران و بعد از گذشت مدتی می شوند قاضی شعبه 34 یا همان 1410 که دادگاه امنیتی بوده یعنی احکام وزارت اطلاعات را صادر می کرده در همین دادگاه بود که بعدها وظیفه رسیدگی به اتهامات مطبوعاتی نیز به ایشان موکول شد و اینچنین سعید مرتضوی بخاطر تقوای بیش از اندازه شان از یزد به تهران رسید و اکنون به عنوان دادستان تهران احکام اعدام کسانی را صادر می کند که خودش نیز روزگاری به آن اتهام مبتلا بوده و براستی اگر عدالت در این کشور اجرا می شد ، سعید مرتضوی بخاطر دست درازی به ناموس مردم و یا بعدها به اتهام مشاورت در قتل زهرا کاظمی حکمش چه بود ؟ متهم بود یا دادستان . فاعتبروا یا اولی الابصار! بی نوشت

از این ماجرا بسیاری مطلع هستند از جمله حسین انصاری راد و مهدی کروبى ، برایم سؤال است که این سکوتشان برای چه هست ؟ آقای انصاری راد حتی با آن همسر زندانی در کمسیون اصل نود مجلس دیدار هم کرد و مشروح حرفهای ایشان را هم ضبط نموده حالا از سر چه هست که این مسئله را عنوان نمی کنند برایم سؤال هست. ■

وقتی تجاوز به نوامیس می شود: تقوا

شاید شما هم خوانده باشید و یا دیده اید که چند روز پیش سعید مرتضوی دادستان عمومی و انقلاب تهران در برنامه کوله پشتی که از شبکه سه سیمای جمهوری اسلامی پخش می شود شرکت نموده



است ، این برنامه پس از دو برنامه ای بود که با رادان فرمانده نیروی انتظامی انجام می شد درباره قسمت اول که مجری برنامه فرزاد حسنی گفتگوی صریح و رك با رادان داشت شوك و تعجب همه را برانگیخت و بازتاب بسیاری داشت اما برنامه بعد و دو برنامه ای هم با مرتضوی داشت احتیاط و محافظه کاری زیادی به چشم می خورد که البته پس از اختطاری که ریاست سازمان صدا و سیما با توجه به تذکر نمایندگان مجلس به فرزاد حسنی داده بودند انتظارش می رفت .

اما آنچه که مرا مصمم کرد درباره آن بنویسم حرفهایی بود که سعید مرتضوی در آن برنامه زد ، شاید بسیاری بدانند که من چند سالی در دادگاه 1410 به عنوان نماینده مدعی العموم در کنار ایشان بودم ، آنزمان هنوز دادستان و دادستانی ها در سیستم قضایی تشکیل نشده بود و نماینده مدعی العموم به عنوان دادستان برای متهمان تقاضای کیفر خواست می کرد . اینها را گفتیم تا بدانید که مرتضوی را نيك می شناسم ، مرتضوی در جواب اینکه شما چرا اینقدر با توجه به اینکه جوان هستید از من و خیلی هم سن هایتان جلو هستید به مجری برنامه گفت بخاطر « تقوا » و اکنون با هم مروری می کنیم بر زندگی ایشان و ببینیم چه شد که سعید مرتضوی که دیروز قاتل مطبوعات بود امروز بنام امنیت اخلاقی حکم اعدام می دهد ؛

سعید مرتضوی از بسیجیان فعال استان یزد بود که در سال 1365 به عنوان ضابط قضایی طرح کوثر به دادگستری استان یزد معرفی می شوند ایشان در آنزمان شانزده ساله بوده که به عنوان ضابط قضایی وظیفه دستگیری و شناسایی متهمان را بر عهده می گیرد ، دو سال بعد سعید مرتضوی به عنوان سرباز در سیستم قضایی مجددا به کار گرفته می شود و خدمت نظام وظیفه خویش را در یکی از دادگاههای دادگستری استان یزد به عنوان قاضی اجرای احکام در حالیکه هیچ گونه تحصیلات قضائی را به جز همان بسیجی بودن و به قول خودش گیر دادن و مورد جمع کردن در سطح استان نداشته ! (البته بماند که ایشان اکنون خود را دکترای جرم شناسی می دانند که هیچ گاه به دانشگاه محل تحصیلشان هم اشاره نمی کنند) . در همین خدمت مقدس سربازی به عنوان قاضی

قیام مردم عرب بر علیه

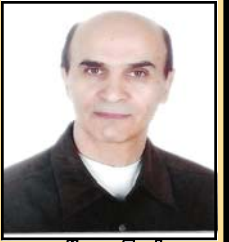
اسلام و محمد قسمت دوم

قبایل شورشی

و امتناع آنان

از پرداخت

مالیات زکات



سید امین سید

هر چند با از پا در آمدن اُسود، یکی از شورش های مهم علیه حکومت مرکزی به پایان می رسد، با این حال در نقاط دیگر دامنه شورش همچنان رو به افزایش می گذارد. از جمله قبایل طّی و اسد به دور طَلِیْعَه گرد آمده بودند. مردم غَطَفان دست از اسلام برداشته بودند. هوازن مردد بودند و زکات نمی دادند و به جز بنی ثقیف و طایفه جدیله همه مرتد شده بودند. بخشی از بنی سلیم نیز دست از دین شسته بودند.

در مورد یمن نیز هرچند کار اُسود به پایان رسیده بود ولی در یمامه کار مُسَیْلَمَه بالا گرفته بود. ابوبکر نیز پس از اعزام اسامه با نامه به عاملان خود در مناطق شورشی و کسانی که هنوز با او مانده مرتد نشده بودند اطلاع می دهد تا باز گشت اسامه و لشکرش در انتظار بمانند. در واقع نیز برای حکومت مرکزی و اسلام جز سه هزار تن لشکر اسامه که همگی از مهاجرین و انصار بودند و کسانی که در مدینه باقی مانده بودند، نیروی چندانی باقی نمانده بود.

در مناطق شورشی، در بسیاری نقاط، مردم مرتد شده به جان مسلمانان افتاده، دست به قتل عام و کشتار آنان زده بودند و نمایندگان و مامورین محمد را از همه جا بیرون ریخته بودند. بنابراین در مناطق دیگر نیز جز بخش هایی از بعضی قبایل که هنوز، آن هم با تردید، وفادار مانده بودند، کس دیگری باقی نمانده بود. و این ها هم در گستره وسیع مناطق شورشی نیروهای پراکنده و ضعیفی بودند و از این رو توان دست زدن به عمل مستقل و متکی به خود را نداشتند و به دستور ابوبکر منتظر بازگشت نیروی اسامه نشسته بودند. در واقع با مرگ محمد و شورش سراسری اعراب علیه وی شیرازه قدرت و دولت اسلامی در هم پاشیده و به حد اولیه خود در مدینه کاهش یافته بود.

واقعیه مهم دیگری که در این زمان رخ می دهد ورود نمایندگان طوایف "بنی مُرّه"، "بنی ثَعْلَبَه"، "بنی عبس"، بخشی از مردم "بنی کِنانه"، "بنی لُیثیان"، "بنی دِیْلان"، "بنی مُدَلجیان" که طرفداران طَلِیْحَه نیز در میان آنان بوده اند، برای مذاکره با ابوبکر به مدینه بود. این نمایندگان همگی از ابوبکر درخواست قطع پرداخت مالیات به دولت مرکزی را می کنند. مردم هوازن و بنی اسد نیز از پرداخت مالیات امتناع می کنند و به همین منظور نماینده ای به مدینه می فرستند. طبری می گوید:

"فرستادگان قبایل عرب که از دین گشته بودند پیش وی می آمدند که می خواستند نماز را بپذیرند اما زکات ندهند، اما ابوبکر نپذیرفت."

به نظر می رسد که وسیع ترین جنبش در میان قبایل عرب مربوط به نپرداختن زکات یا مالیات اسلامی به دولت مرکزی بود. قبایل اطراف مدینه نیز برای همین مطالبه نمایندگان خود را نزد ابوبکر فرستاده بودند. حتی در زمان حیات محمد نیز هنگامی که او "نوفل بن معاویه دثلی" را بر سر بنی فزاره برای گرفتن مالیات زکات می فرستد، "خارجة بن حصن، در "شربه" به او برخورد می کند و همه مالیات های دریافتی را از چنگ او به در می آورد و به بنی فزاره پس می دهد. مقدسی نیز به این مسئله اشاره می کند و می گوید:

"تمام عرب جز اهل سه مسجد، مکه، مدینه، بحرین و مردمی از نخل و کَنده همه مرتد شدند. بعضی از پرداخت زکات سر باز زدند و بعضی منکر زکات شدند و بعضی کفر خود را منکر بودند اما با مسلمانان از در دشمنی در آمدند."

بنابراین به نظر می رسد که زکات یعنی مالیات تحمیلی، اولین و مهم ترین مطالبه جنبش ضد اسلامی و ضد دیکتاتوری در شبه جزیره بود. حتی در جلسه ای که ابوبکر در مدینه برای جنگ با شورشیان تشکیل می دهد، حاضرین او را مورد انتقاد قرار می دهند و می گویند: "چگونه به جنگ مردمی می روی که به خدا و رسول خدا گواهی می دهند و حال آن که پیامبر خود می فرمود: "من مامورم که با مردم بیکار کنم تا بگویند: لااله الا الله و چون این سخن را گفتند دیگر خون شان و اموال شان در زینهار است مگر حقی ایجاب کند." و ابوبکر پاسخ می دهد: "من با هر کس میان نماز و زکات تفرقه بیندازد جنگ خواهم کرد. به خدا سوگند که اگر از پرداخت بزغاله ای- یا به روایتی زکات یک سال یک شتر- سر باز زنند من با ایشان جنگ خواهم کرد."

در نتیجه ابوبکر حاضر به این نمی شود که مسئله زکات را از نماز جدا نموده تن به مطالبه شورشیان بدهد. او به درستی تشخیص می دهد که کوچک ترین عقب نشینی در برابر مخالفین، آنان را جری تر ساخته، مقدمه عقب نشینی های بعدی و خارج شدن شیرازه امور از دست مسلمانان و دولت جرّار اسلامی می گردد. از این رو ملاک مسلمان بودن را عملاً از نماز به پرداخت مالیات تغییر می دهد و نشان می دهد که مسئله پایه ای در جنبش محمد نه صرفاً ترویج تجریدی یک دین بلکه برپائی یک دولت جدید و استقرار اتوریته آن بوده است. در واقع نیز آنچه که اکنون بیش از هر چیز دیگری در معرض خطر و موضوع اصلی کشمکش قرار گرفته بود، در درجه اول دولت مرکزی و قدرت آن بود و نه چیزی دیگر.

ما در گذشته دیدیم که اسلام چیزی نبود که مردم عرب به آن ایمان بیاوردند، بلکه به زور شمشیر بر آنان تحمیل شد. هدف واقعی و اصلی محمد نیز، همان طور که خود بارها گفته بود، مطیع کردن عرب تحت فرمان خود و عجم تحت فرمان عرب بود. داستان خود ساخته خدا و وحی و در یک کلام اسلام، تنها بهانه ای برای پیشبرد این مقصود بود. هر جا که قبیله ای اسلام آورده بود، اسلام آوردن آن چیزی نبود جز این که ناخواسته طوق اطاعت از محمد را بر گردن

خود انداخته باشد. بنابراین هدف از استقرار قدرت دولتی و دیکتاتوری مطلقه آن، همه منظور و هدف اسلام و خود آن بود. بدون آن نه اسلام معنایی می داشت و نه چیزی از آن باقی می ماند. هر دو طرف با درک عملی این موضوع بود که بر سر مالیات زکات که اولین سمبل عملی این تبعیت بود به مشاجره و رو در روئی پرداخته بودند. در همین رابطه بود که "سعید بن مسیب" گفته بود: "وی، یعنی ابوبکر، از همه شان در کار دین آگاه تر و درست رای تر بود."

رد مطالبه شورشیان

و حمله آنان به مدینه

با رد درخواست شورشیان در امر قطع مالیات زکات، دامنه شورش و جنگ به مدینه نیز می رسد و قبایل درخواست کننده که در اطراف مدینه مستقر بودند، پس از رد درخواست شان تصمیم می گیرند که به مدینه حمله کنند. زیدبن اسلم می گوید:

"فرستادگان قبایل از دین گشته اطراف مدینه سوی قوم خویش رفتند و به آن ها خبر دادند که در مدینه چندان کس نیست و آن ها را به اندیشه حمله به مدینه انداختند."

ابوبکر، طلحه و زبیر و "عبدالله بن مسعود" را بر سر گذرگاه های مدینه می گذارد و مسلمانان مدینه را در مسجد آماده نگاه داشته به آن ها می گوید:

"مردم اطراف به کفر گراییده اند و فرستادگان شان دیده اند که جماعت شما کم است، معلوم نیست شبانه حمله می کنند یا روز که نزدیک ترین طایفه مرتد تا این جا بیش از یک روز فاصله ندارد. این قوم امید داشتند که شرط شان را بپذیریم و با آن ها صلح کنیم که نپذیرفتیم و ردشان کردیم؛ پس آماده باشید."

سه روز می گذرد تا این که شورشیان شبان گاه به سوی مدینه حمله ور می شوند و گروهی در "ذی حسی" می مانند. سپس ابوبکر با نیروی شتر سوار خود به کمک آن ها می شتابد. در ابتدا شورشیان با یک حیلۀ جنگی که در آن "مشک های پر باد به ریسمان بسته بودند که آن را با پای خویش بزدند و جلو شتران راندند و شتران رم کردند" سپاه ابوبکر را بی آن که کسی از آن کشته شود تا درون مدینه فراری می دهند. "عبدالله لیثی" که خود جزو شورشیان بوده به همین مناسبت این شعر را در وصف پیروزی شورشیان می سراید:

تا پیغمبر میان ما بود اطاعت وی کردیم،

ای بندگان خدا ابوبکر چکاره است،

آیا وقتی او درگذشت، ابوبکر وارث وی شد؟ به خدا این تحمل ناپذیر است.

چرا تقاضای فرستادگان ما را نپذیرفتید،

و از عواقب رد آن بیم نکردید؟

آن چه فرستادگان ما می خواستند و پذیرفته نشد

برای من چون خرما شیرین و بلکه شیرین تر از خرماست."

ابوبکر پس از عقب نشینی به مدینه خود را تجدید سازمان نموده تمام شب را صرف تدارک حمله متقابل می کند و در پایان شب روانه جنگ مجدد با شورشیان می شود. این بار بر آن ها چیره شده تا ذوالقصره آنان را به عقب می نشاند. این اولین پیروزی مسلمانان بر مرتدین و شورشیان در عربستان بود. این پیروزی روحیه مسلمانان را بالا می برد.

چرا که در اثر کشتاری که شورشیان از مسلمانان در قبایل خود کرده بودند، روحیه آن ها به شدت پائین آمده بود.

"چنان بود که بنی ذبیان و عبس به مسلمانان خویش تاخته بودند و خون شان را ریخته بودند و قبایل مجاور آن ها نیز چنین کرده بودند، جنگ ابوبکر مایه عزت مسلمانان شد و قسم خورد که از مشرکان بسیار کس می کشد و از هر قبیله که مسلمانان را کشته اند معادل مسلمانان مقتول و بیشتر، کشتار می کند."

این کشتار و برادر کشی خونین که محمد آغازگر آن بود و اکنون می رفت تا به اوج خود برسد، همان طور که قبلاً گفته شد، تا کنون در سرزمین عربستان در میان قبایل بدوی سابقه نداشت. نظام بدوی، در سرتاسر جهان بسیار صلح طلب تر، دموکراتیک تر و متمدن تر از جانشینان وحشی آن بود. جانشینانی که برای از میان بردن این دموکراسی که لازمه برقراری نظام دیکتاتوری و سرکوبگر آنان بود، چاره ای جز به راه انداختن کشتارها و برادر کشی های خونین نداشتند. این حمام خون قبلاً در همه جا به راه افتاده بود. برای همین، هر جا که انسان متمدن، نظام وحشی و ضد بشر خود را به پا داشته بود، برای پوشاندن وحشی گری خود، خود را متمدن و اقوام صلح طلب و دموکرات ما قبل خود را وحشی و بربر نام نهاده بود.

در مورد اسلام نیز دیدیم که چگونه نظام چهل و جاهلیت و خرافات، نظامی که برای برقراری دیکتاتوری خون آشام خود، جامعه دموکرات و بدوی عرب را به خاک و خون کشیده و بزرگترین برادر کشی و حمام خون را در میان آنان به راه انداخته بود، برای پوشاندن چهل و بربریت خود، آنان را به همین القاب منتسب می کرد.

با عقب نشینی شورشیان به ذوالقصره، خطر حمله به مدینه از میان نمی رود، بلکه با اخبار بیشتری که از شورش مردم در سایر نقاط می رسد بالا می گیرد. مقدسی می گوید:

"هراس مسلمانان در مدینه از گرایش همگانی عرب به رده [ارتداد]، بسیاری یافت. فرزندان و زنان را به حصارها و میان کوه ها بردند و ابوبکر با یارانش از مهاجر و انصار، بیرون آمد و در ذوالقصره فرود آمدند."

به این ترتیب حتی خود مدینه نیز برای جنایتکارانی که مردم عرب را به خاک سپاه نشاندۀ آنان را تشنه خون خود کرده بودند، دیگر جای امنی محسوب نمی شد.

در ذوالقصره، ابوبکر که نفرات کمی در اطرافش بوده، مورد حمله "خارجة بن حصن بن حُذِیْقَه بدر فَرّاری" و قبیله غَطَفان قرار گرفته فراری می شود و به بیسه ای در آن نزدیکی فرار می کند. در این زمان، "طلحه بن عبدالله" به کمک می رسد و مسلمانان بازگشته، بر خارجه فائق می شوند. خارجه همان کسی بوده است که زکات بنی فزاره را از چنگ نماینده محمد در آورده میان آن ها تقسیم می کند. خطیئه این شعر را در باره این جنگ و در ستایش خارجه می گوید:

"جانم فدای فرزند بدر باد روزی که سپاه خویش را آورد،

است که تصورات کودکانه‌ی سلطنت طلبان رانده شده از قدرت! آقایان، خوب گوش کنید؛ این دولتمردان کنونی و یا از قدرت رانده شده نظام سرمایه‌داری در «جمهوری اسلامی» هستند که عامل اصلی خشونت، حبس، شکنجه و کشت و کشتار سی ساله مردم ایران هستند.

آقای علیرضا نوری-زاده، شما که از حافظه بسیار خوبی برخوردار هستید، گویا خود را به فراموشی زده اید! مگر شما نبودید که در وصف آیت الله خمینی در روزنامه اطلاعات مورخ چهارشنبه 27 دی ماه 1357 چنین شعری سرودید: «... چیزی چنان تو زیبا، خونین و معطر، چیزی شکفته است، در میان این همه آواز، می‌بینم، "دامون" و "عاطفه" چشم انتظار آمدنت، بر جاده های شرق اساطیری ایستاده اند...». مگر یادتان رفته است که در روزنامه های نیمروز و کیهان چاپ لندن هنگامی که مجلس خبرگان حجت الاسلام خامنه ای را به جای آیت الله خمینی برگزید، با چاپلوسی خاص یک بچه آخوند نوشتید که ایشان روحانی برجسته و شخصیت «فرهیخته ای» هستند و... مگر شما خودتان را طرفدار «دموکراسی» و جنبش ملی کردن نفت ایران و دکتر مصدق معرفی نمی کنید؟ پس چگونه است که اکنون جیره خوار «صدای» همان دولتی شدید که علیه دکتر مصدق و مردم ایران کودتا کرد؟! قسم حضرت عباس را باور کنیم یا دُم خروس را؟

آقای سازگارا شما نیز در ریاکاری دست کمی از دیگر عالی جنابان سبزپوش ندارید. شما به عنوان یکی از بنیان گزاران سپاه پاسداران، نقش مستقیم در سرکوب مردم ایران داشته اید! شما به قول خودتان تا سال 1368 و در اوج کشتارهای دهه 60 رژیم جمهوری اسلامی ایران، مقامات مهمی از قبیل معاون سیاسی در دفتر نخست وزیر (آقای موسوی)، معاون وزیر صنایع سنگین، و... در جمهوری اسلامی داشته اید! اینک نیز برای این که سرسپردگی خود را به امپریالیسم اثبات کنید و شما را تحویل بگیرند، حتی عکس مشترکی با آیت الله خمینی را در سایت خود نصب کرده اید تا نشان دهید که از همان دوران جوانی چه «شخصیت مهمی» بوده-اید! آقای سازگارا، عکس مشترک با بنیان‌گذار حکومت جهل و جنایت، شاید «رفرنس» خوبی برای گرفتن بورس های تحقیقی چرب و خدمت‌گزاری آکادمیک در دانشگاه ها باشد، و یا شاید حضور در «صدای هیأت حاکمه» آمریکا را آسان سازد، و یا حتی موجب ارباب عقیدتی چند «بچه مسلمان» تازه به دوران رسیده بسیجی و پاسدار شود، اما همین عکس شما در برابر دادگاه تاریخ، خود به تنهایی یک سند همکاری در جهل و جنایت است و در

زاده از جنس دیگری هستند!

بدون تردید، آغاز جنبش خودجوش مردم ایران، محاسبات آمریکا، اسرائیل و غرب را بهم ریخته است. اکنون آمریکا، اروپای متحد و کل نظام سرمایه‌داری بر سر دوراهی قرار گرفته اند و از گسترش جنبش اعتراضی مردم ایران وحشت کرده اند. گسترده تر شدن جنبش اعتراضی مردم از یک سو، و تاکتیک های مقابله و احمقانه حکومت کودتاگر از سوی دیگر، امپریالیسم را وادار به واکنش «آرام»تر کرده است. بدون تردید کشورهای غربی و اسرائیل ترجیح می‌دهند که جنایتکارانی مانند خامنه ای و احمدی نژاد در قدرت باشند تا این که مردم ایران به خیابان ها بیایند و سرنوشت خود را خود در دست بگیرند. چرا که استقرار دموکراسی مستقیم در ایران، جرعه آغاز جنبش های آزادی خواهانه مردم در سرتاسر خاورمیانه، علیه بنیادگرایان اسلامی و رژیم های دست نشاندۀ آمریکا در مصر، عربستان، امارات، عراق، افغانستان و دیگر کشورها خواهد شد. به همین علت و در این مقطع از تاریخ معاصر است که نقش افرادی مانند سازگارا و نوری زاده اهمیت می‌یابد. کسانی که کمتر از یک ماه پیش به مردم رهنمود می‌دادند که در انتخابات شرکت نکنید و چه و چه ... به ناگهان صد و هشتاد درجه در هوا پشتک زدند و همانند گربه های مرتضی علی چهار دست و پا به زمین فرو آمدند و رنگ سبز را به جای پرچم سه رنگ آمریکا، به دست و «زبان» خود مالیدند! البته این کارشناسان آموزش دیده حوزه های علمیه قم، نجف، لندن و واشنگتن، بسیار باتجربه هم هستند و از هر کاهی کوهی می‌سازند و از هر کوهی کاهی! از جمله این که عالی جنابان سبزپوش ما برای انحراف افکار عمومی مردم نسبت به ماهیت متناقض سیستم سرمایه‌داری ایران و جهان، عوامل امنیتی روسیه را در طراحی کودتای خامنه‌ای – احمدی نژاد معرفی می‌کنند و مقصر اصلی جلوه می‌دهند؟! تحلیل‌های امروزین نوابغ سبزپوش، درست به مانند تصورات توطئه گرانه سی ساله ی سلطنت طلبانی است که فکر می کنند که این آمریکا و انگلستان بودند که انقلاب 57 را به راه انداختند تا اعلیحضرت را برکنار کنند که ایران به دروازه های «تمدن بزرگ» نرسد! بدون تردید، دولت روسیه از همان آغاز انقلاب 1357 از طریق حزب توده و سازمان فداییان اکثریت نقش مهمی در سرکوب مردم ایران و تثبیت جمهوری اسلامی داشته است. در آن تردیدی نیست! این نیز درست است که امروزه روسیه و چین از رژیم «مهرورز» ایران حمایت می‌کنند و خواهان معاملات چرب تر با همین دژخیمان حاکم هستند و از هر فرصت مناسبی برای تثبیت این رژیم منفور استفاده می‌کنند. اما، مگر شرکت های بزرگ سرمایه داری (نوکیا، زیمنس و...) به این رژیم خونخوار آخرین تکنولوژی تخریب مخابراتی و شنود اطلاعاتی – امنیتی، و وسایل ضد شورش و سرکوب را نمی فروشند و معامله های کلان نمی‌کنند؟ بزرگ‌نمایی نقش روسیه در تحولات اخیر ایران، آن‌هم توسط کارشناسان ایرانی صدای امپریالیسم آمریکا، همان قدر مزورانه

«زیر پوست شب...»

سعید الف. 18 تیرماه 1388

اولین گزارش "زیر پوست شب" از سعید الف، گزارش جالبی از مشاهدات نویسنده در کوچه و خیابان های تهران در آغاز جنبش و در جریان رقابت های انتخاباتی و تشکیل زنجیره انسانی در خیابان پهلوی بود که روشنگر آنرا در "ویژه نامه انتخابات" خود در ماه جون بچاپ رساند، و اکنون گزارش دوم سعید الف تحت همین عنوان

دیشب چهره آقای محسن سازگارا را دوباره از تلویزیون صدای هیات حاکمه آمریکا زیارت کردیم. آقای سازگارا که چند روز پیش با ژستی قهرمانانه از تلویزیون صدای امپریالیسم امریکا قهر کرده بود، این بار با حلقه‌ی سبزرنگی بر مچ دست در تلویزیون ظاهر شد و انگار که هیچ اتفاقی رخ نداده، با هیجان، به تشریح اوضاع سیاسی ایران و جهان پرداخت! او به همراه یکی دیگر از «سید گربه های مرتضی علی» معروف، یعنی جناب آقای علیرضا نوری زاده، افاضاتی در وصف «دموکراسی»، مدنیّت، عدم خشونت و پرهیز از «قهر انقلابی» بیان فرمودند. گویا ژست های «میهن پرستانه» سازگارا در برنامه‌های «یو تیوب» کارساز نشده بود و اربابان «میهن پرست» او در صدای امپریالیسم آمریکا، تصمیم به بازگشت او گرفته اند. محسن سازگارا برای این که بینندگان تلویزیون آمریکا، قسم «میهن پرستی»،اش را بپذیرند، تاکید کرد که به عنوان «یک بچه مسلمان میهن پرست» اگر نیرویی (امریکا یا اسرائیل) خواست به ایران حمله کند، او و دیگر بچه مسلمانان دیگر (بخوانید دوستان پاسدار و بسیجی اش) ، قلم پایشان را خواهند شکست! سازگاری «بچه مسلمان» و نوری زاده «بچه آخوند»، آنگاه از بالای منبر صدای آمریکا مردم ایران را به خویشن‌داری و پرهیز از «خشونت» در برابر خشونت عریان دژخیمان بسیجی و پاسدار و پیروی از رهبری «سبزاها» دعوت کردند!

آقای محسن سازگارا گویا از یادشان رفته است که سپاه پاسداران و «بچه مسلمانانی» از قبیل خودش، با چه خشونتی هزاران نفر از مخالفان حکومت اسلامی را در دهه 60 خورشیدی به خاک و خون کشیده اند! یاآقای نوری زاده این عالی جناب سبزپوش و نازک دل ما چگونه در انتخابات دوره قبل آمریکا، با زبان کلفتی خاص خود، سنگ خشونت وحشیانه نومحافظه‌کارانی مانند جورج بوش و دیک چینی را به سینه می‌زد و شکنجه، آدم ربایی، خشونت و کشت و کشتار صدها هزار نفر از مردم عراق، افغانستان، فلسطین و لبنان را توجیه می‌کرد؟! البته با روی کار آمدن اوباما، «صدای آمریکا» هم تغییر کرد و «نرم» شد و دیگر «ارباب» نیاز چندانی به تحلیل های کارشناسان خشن ایرانی «تغییر رژیم از بیرون» نداشت. بدین ترتیب، صدای امریکا دکان کودن‌ترین این کارشناسان را تخته کرد ولی محسن سازگارا و علیرضا نوری

-آن گاه که همه اموال میراثی و اکتسابی مرا در حصار گرفته بودند-

تا محو کنند آنچه را که قریش جان خود را بر سر آن نهادند،

سوارانی دلیر با بازوان کشیده و بلند .

به زودی شتران حامل مالیات هائی که در یمن قبل از آغاز شورش جمع آوری و ارسال شده بود، می رسند. مسلمانان که هر لحظه خود را در معرض حمله مجدد شورشیان می دیده اند وقتی از دور نزدیک شدن شتران را می بینند فکر می کنند که "خطر است". اما ابوبکر بشارت نیک می دهد. وقتی نزدیک می شوند معلوم می شود که زکات شتران صفوان، زیرقان و غدّی را می آورند .

چند روز بعد اسامه نیز بعد از دو ماه و چند روز با غنایم غارتی خود باز می گردد. این نیز بر روحیه مسلمانان می افزاید. ابوبکر او را در مدینه به جای خود گذارده با لشکری به ذوالقصره، جائی که شورشیان به آن عقب نشسته بودند می تازد و بنی ذبیان و بنی ثعلبه را شکست داده سرزمین آن ها را به عنوان غنیمت جنگی غصب می کند. آن ها نیز دوباره مسلمان شده، به سرزمین خود باز می گردند. ولی ابوبکر تحت این عنوان که زمین های شان غنیمت جنگی است به آن ها اجازه اقامت در سرزمین شان را نمی دهد. او ابرق را چراگاه اسبان مسلمانان و سرزمین دیگر آنان را چراگاه خودشان می کند. ولی پس از درگیری میان ماموران مالیاتی و مردم، این چراگاه نیز به عنوان زکات غصب می گردد.

- همان جا، ص ۱۳۲۶۸.

- مقدسی مطهربن طاهر، آفرینش وتاریخ، جلد

۴ تا۶، فارسی، ص ۸۳۷.

- همان جا، ص ۸۳۸.

- طبری، جلد چهارم، فارسی، ص ۱۳۷۱.

- همان جا، ص ۱۳۷۱.

- همان جا، ص ۱۳۷۲.

- همان جا، ص ۱۳۷۳.

- مقدسی مطهربن طاهر، آفرینش وتاریخ، جلد

۴ تا۶، فارسی، ص ، ص ۸۴۱

همان جا، ص ۸۴۱.

■ ■ ■ ■

تحول جدید در روند تظاهرات

روشنگری: خبرهای منتشره حاکی از آن است که اعتراض به رییس جمهور کودتا و مراسم تحلیف وی به جنوب تهران کشیده و جوانان در نازی آباد و جوادیه با نیروهای سرکوبگر بسیج درگیر شدند و تعدادی از آنان را ضمن پائین کشیدن از موتورهایشان به گروگان گرفتند .

بر اساس یک خبر دیگر کلانتری در بازار تهران از مقابله با مردم خودداری کرده است. 14مرداد



Multiple Voice for Change

برخورد غیر دموکراتیک گروه برگزار کننده اعتصاب غذای 25 جولای در پارک پارلمان اونتاریو با یکی از سخنرانان

در مراسمی که در دفاع از جان زندانیان سیاسی ایران در روز 25 جولای از طرف گروه چند صدایی برگزار شد برخوردی از طرف بعضی از مسئولین این برنامه شد که خاطرات دردناک گذشته را در تظاهراتی که بر علیه رژیم شاه داشتیم را برابیم زنده کرد. در آن زمان تظاهراتی ضد شاه شدیداً تحت کنترل نیروهای حزب الهی و طرفداران خمینی بود از هر گونه شعاری که بیرون از چارچوب خط فکری حزب الهی ها بود بشدت جلوگیری بعمل میامد. چادر را بعنوان یک وسیله وحدت به زنان تحمیل میکردند.و بشدت مراقب بودند که مبادا نیروهای کمونیست سطح خواسته ها و مطالبات مردم را عمیق کنند. در یکی از تظاهراتها که من

شعارهای رادیکال میدادم با اعتراض شدید افراد حزب الهی که کنترل تظاهرات را داشتند روبرو شدم آنها مرا متهم کردند که در صفوف مردم اختلاف و دودستگی انداخته و آب به آسیاب دشمن می ریزم و تهدید کردند که اگر مقررات تظاهرات را رعایت نکنم اجازه ندارم با آنها همراهی کنم. این برخورد با تمام روشنفکران انقلابی و مترقی صورت میگرفت. ما در آنزمان درک روشنی از مکانیسم کار حزب الهی ها نداشتیم و تمام این برخوردها را به حساب تنگ نظری و نادانی آنها میگذاشتیم ولی گذشت زمان واقعیت را برای ما روشن کرد که ارتجاع تازه به قدرت رسیده با تمام قوا در صدد نابودی انقلاب است. پس از اینکه جمهوری اسلامی و حزب الهی ها توانستند انقلاب را بدزدند و قدرت سیاسی را بدست بگیرند؛ سرکوب و خفه کردن هر صدای آزیخواهی بطورسیستماتیک و با برنامه در دستور کارعاجل آنها قرار گرفت. و بلافاصله ایران کشتارگاه هزاران انسانی شد که جز به منافع مردم به چیز دیگری نمایندیشیدند. من نیز چون قطره ای از این دریای عظیم بخاطر عقاید بمدت هشت سال درزندان و زیر شدیدترین شکنجه ها قرار گرفتم.

اکنون پس از سی سال تاریخ دارد دوباره تلخ تر و دردناکتر تکرار میشود. در مراسم دفاع از زندانیان سیاسی که از سوی نیرویی موسوم به چند صدایی فراخوان داده شده بود همان برخوردی با من شد که در انقلاب 57 با انقلابیون میشد.

در وسط سخنرانی من یکی از مسئولین این برنامه هراسان خودش را بمن رسانده ؛ سخنانم را قطع میکند و ازمین میخواهد که ازادامه سخنرانی ام صرف نظر کنم. تلاش می کند بلند گو را از من بگیرد و وقتی موفق نمیشود بلند گو را قطع میکنند. عده ای به طرفداری از این شخص مرا هو کردند و تلاش داشتند که بلند گو بزرگی که در بین جمعیت قرار داشت را به زمین بکوبند. جالت اینجاست که تمام این حرکات از طرف افرادی صورت میگرفت که خود را مدافعین ضد خشونت وحامیان مبارزه متمدنانه و مدنی و جنبش چند صدایی (آزادی بیان) می نامند.

چه کسانی از سخنرانی من هراس داشتند؟ من چیز زیادی نمیتوانستم در یک سخنرانی یک صفحه ای بگویم چرا آنها اینهمه براشفته شدند. جز این است که آنان تلاش دارند که سطح مطالبات مردم از پوسته دموکراسی های

خوانندگان گرامی روشنگر

این ماه چاپ روشنگر با مشکل مالی جدی روبرو شد و معلوم نبود که اصلاً بزیر چاپ برود. برای همین با یک هفته تاخیرمنتشر شد. این در شرایطی بود که بدلیل افزایش محبوبیت روشنگر و کثرت خواندگانش، هر ماه عده زیادیتری از خوانندن آن محروم می مانند و افزایش تیراژ روشنگر برای پیشرفت مبارزه با خرافات یک ضرورت حیاتی است. برای افزایش تیراژ به ده هزار نسخه ما به 500 دلار اضافی نیاز داریم. از اینرو، غیر محتمل نیست که اگر کمک های مالی بیشتر نرسد، چاپ روشنگر در ماه آینده متوقف گردد. از اینرو لازم است که مشکل مالی روشنگر را جدی بگیرید.

بورژوازی فرائر نرود وبخاطر منافع ایدئولوژیک و اقتصادی که در حفظ وضع موجود دارند تلاش دارند این مسئله عنوان نگردد که هر گونه دموکراسی واقعی تنها با عدالت اجتماعی میتواند تضمین اجرایی داشته باشد و یکی از شروط تحقق عدالت اجتماعی سرنگونی جمهوری اسلامی است. هر گونه توهم به رژیم کنونی و کشاندن مبارزات مردم به دفاع ازیک جناح بر علیه جناح دیگر خیانت به مردم و خاک پاشیدن در چشم آنان است.

این واقعه هشداربست جدی به همه ما ؛ که بهوش باشیم و اجازه ندهیم عده ای فرصت طلب که چهره شان کاملاً منفور مردم است خود را پشت مبارزات مردم ایران پنهان کنند و مبارزات و اعتراضات مردم را برای مقاصد فرصت طلبانه خود مورد بهره برداری قرار دهند

برای کسانی که مایل بودند که سخنان مرا گوش دهند ولی موفق نشدند، میتوانند متن کامل سخنرانی مرا در زیر بخوانند.

آناهیتا رحمانی

جولای-2009 26

آقای ستوده سردبیر محترم ماهنامه روشنگر

ما از خوانندگان روشنگر هستیم و به آن علاقه داریم، ولی در شماره ی 27 مطلبی دور از انتظار ما را تقریباً شوکه کرد. در یک گزارش تصویری از یکی از گردهمایی های میدان لس من، از بعضی از برگزادگندگان گردهمایی مزبور، تحت عنوان بسیجی نام برده شده بود. ما فکر می کنیم که این توصیف درست و منصفانه ای از بعضی از نیروهای اپوزیسیون، صرف اینکه با شما هم نظر نبوده و بزعم شما در مبارزه با جمهوری اسلامی قاطع نمی باشند، نیست. چنین برخوردهای افراطی باعث دلسردی خوانندگان روشنگر و بی اعتمادی به مطالب آن خواهد شد.

با تشکر از نامه انتقادی تان، ضمن تائید انتقادی که به عنوان مطلب مزبور داشته اید، من نیز اذعان می کنم که کلمه بسیجی عنوان مناسبی برای افراد و گروه های مورد خطاب نبوده است و با عرض معذرت از آنها در آینده سعی خواهد شد که دقت بیشتری در انتخاب کلمات بکار رود. بهرحال، ضمن تشکر مجدد از انتقاداتان، امیدوارم در آینده باز هم از نظرات، انتقادات و راهنمایی های شما بهره مند شویم .

سیامک ستوده

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

\$	PAID	Place	Income & Support
100			ناشناس
20			پرویز
20			فرزانه
10			امیر
5			مریم
10			فیروزه
20			حمید
20			آنا
40			حوری
60			شیراوند
20			کامیار
100			پندار
50			علی
300			آگهی
30			سپروس
10			سحر از
5			اهواز
5			فواد از
5			اهواز
20			نوید از
60			ایران
10			رضا
40			امیر
50			محمو د
1005			علی مهرداد

آدرس تماس با روشنگر

چک کمک مالی خود را به نام
روشنگر
و به آدرس ارسال نمائید.
و یا از شماره حساب زیر برای واریز
کمک مالی خود استفاده نمائید.

کانادا

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 79065218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس پستی:

کانادا

CEES

P.O BOX 55338 300 Borough Dr.

Scarborough ON. M1P - 4Z7

CANADA

Tel & Fax : (905 237 66 61)

rowshangar1@yahoo.com

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

گزارشی از مراسم همبستگی با مادران جانبختگان در ایران شنبه اول آگوست ۲۰۰۹ در تورونتو

در رابطه با محکومیت حمله نیروهای دولت عراق به اروگاه "اشرف" و کشتن، مجروح کردن و بازداشت تعدادی از مجاهدین ساکن این اردوگاه قرائت کرد و سپس سایر رفقا و دوستان و حاضرین با شعر و سرود خوانی در همبستگی با خانواده های جانبختگان و دستگیر شدگان و زندانیان سیاسی ادامه دهندگان برنامه بودند و در انتها با وجودیکه قرار بود برنامه ساعت ۹ شب پایان پذیرد، با همراهی و همدلی حاضران در ساعت ۱۰:۳۰ دقیقه ی شب، ضمن اعلام برگزاری مستمر این برنامه در هر شنبه از ساعت ۶

با همین اوصاف بود که در روز شنبه و با وجود وقتبسیار اندک ما برای تبلیغ برنامه، شاهد بودیم که ایرانیان زیادی به نشانه ی همبستگی در فضایی بسیار دوستانه گرد هم آمده و در عین تبادل اخبار، به بحث و اعلام نظر با یکدیگر می پرداختند. در عین حال، پوسترهایی نصب شده و حضور مردم، نظر رهگذران کانادایی را نیز به خود جلب می کرد بطوریکه بعضی از آنها ضمن اعلام همبستگی، از شرایط مبارزه مردم ایران و موقعیت حاکمیت می پرسیدند و تعدادی نیز به جمع ما پیوستند.



تا ۹ شب، مراسم به پایان رسید.

با آرزوی دیدار یکایک ایرانیان آزادیخواه در شنبه های آتی و با امید پیروزی مردم آگاه ایران در آینده ای نزدیک.

با تاریک شدن هوا، شمع هائی که توسط شورای پشتیبانی تهیه شده بود، یکی یکی روشن شد و حاضرین با در دست گرفتن شمع های روشن بسان مشعل هائی برافروخته؛ هم به نشان همدری با مادران



شورای پشتیبانی از مبارزات مردم در ایران
(تورونتو - کانادا)

دوشنبه سوم آگوست ۲۰۰۹

Contact e-mail:

shora.poshtibani@gmail.com

Visit our weblog: <http://shora-poshtibani.blogspot.com>

جانبختگان سی سال حاکمیت جنایت و خون و سرپوش - و هم به نشان تداوم آتش مبارزات آزادیخواهانه ی مردم ایران به این مراسم جلوه خاصی بخشیده بود.

در پایان، از حاضرین دعوت به عمل آمد تا در صورت تمایل از میکروفون آزاد استفاده کرده و هر مطلبی را که دوست دارند با جمع در میان بگذارند. یکی از حاضرین متنی را

با به اهتزاز در آوردن پرچم هایشان و یا نصب اسامی دستگیر شدگان و جانبختگان حضور داشتند.

هرکسی از راه می رسید دستی به دستی رسانده و در اتمسفری بسیار صمیمانه به کمک دوستانی که مشغول آراستن محل برای اجرای برنامه بودند یاری می رساند. دوستی که با چند دسته گل زیبا و مقدار زیادی وسایل برای تدارک برنامه در آنجا حاضر شده بود می گفت: "راستش اولش که اسم خود را به عنوان داوطلب در لیست دوستان برای کمک به برگزاری این حرکت اعلام همبستگی و پشتیبانی از مادران در ایران اعلام کردم همه چیز به نظر ساده می رسید، ولی وقتی پای عمل رسید متوجه شدم که تا چه اندازه شور و احساس سرتاپای وجودم را فرا گرفته، به نحوی که جمعه شب (شب قبل از مراسم) تا صبح نتوانستم چشم بر هم بگذارم.

بله، این احساس بسیاری از ما و شماسست که در پس سرکوب های وحشیانه ی رژیم جمهوری اسلامی ایران و در پی درو کردن لاله های سرخ ایران توسط آنانی که به قتل عام گل نشسته اند، در دل و جان هر یک از ما به گونه ای سر برافراشته است. شور گرانقدری که حرکت و پویایی را میان ایرانیان خارج از کشور دامن زده، همانگونه که شاهدیم که به هر فراخوانی در حمایت از مبارزات مردم در ایران پاسخ مثبت می دهند.



فعالین "شورای پشتیبانی از مبارزات مردم در ایران (تورونتو - کانادا)" طی فراخوانی با دعوت از ایرانیان آگاه و مبارز برای همبستگی با مادران عزادار و خانواده های جانبختگان، روز شنبه اول آگوست ۲۰۰۹، در میدان لستمن گرد هم آمدند. از ساعت ۶ عصر درگوشه ای از میدان، اعضاء شورا با نصب پوسترهایی از مبارزات مردم و قربانیان اعتراضات اخیر در ایران و همچنین اسامی بخشی از جانبختگان و پخش سرود و آهنگ، برنامه خود را آغاز کردند.

همچنین در قسمت های مختلف میدان، تشکلات و افراد مختلف دیگری نیز با گذاشتن میز کتاب

درسهای انقلاب

برنامه تلویزیونی از

سیامک ستوده

در کانال تلویزیونی E2

بحث و گفتگو در رابطه با انقلاب ایران

هر چهارشنبه ۹ تا ۱۱ شب (بوقت واشنگتن)

باز پخش: ساعات متفاوت

تلفن کانال E2 ۲۲۷۹-۳۴۹-۷۰۳ تلفن تماس با برنامه ۶۶۶۱-۲۳۷-۹۰۵



سیامک ستوده



VOLUM 2
NUMBER 28
AUGUST 2009



A film about "Ahmad Shamlou"

The Final Word

Director & Editor Moslem Mansouri

نمایش فیلم **کلام آخر**
جدیدترین ساخته
مسلم منصوری

درباره بزرگترین و تاثیر گذارترین شاعر معاصر ایران

احمد شاملو

پس از نمایش در فستیوال بین المللی تیبرون در امریکا، هنر در تبعید فرانسه و خانه هنر سوئد
برای اولین بار در تورنتو کانادا به نمایش درمی آید

جلسه پرسش و پاسخ با حضور کارگردان

و با شعرخوانی **زیبا کرباسی** شاعر میهمان از لندن

مکان: سالن کتابخانه مرکزی نورث یورک
North York Central Library Auditorium
5120 Yonge St. (North York Centre Subway)

زمان:
شنبه ساعت ۶ تا ۱۰ بعد از ظهر
۲۲ آگوست ۲۰۰۹

Associate Director
Lila Ghobady

Producers
Hassan Ahmadi
Moslem Mansouri
Soudabeh Shamlou

Banou film Production
www.moslemmansouri.com
"All rights reserved" USA 2009

برگزار کنندگان:

کانون اندیشه و هنر

شورای پشتیبانی از مبارزات مردم در ایران (تورنتو-کانادا)

تلفن اطلاعات ۴۱۶-۸۲۳۷۴۴۶

ورودی ۱۰ دلار